[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش بی منتها سزاوار یکتای بی همتاست که انوار آثار وحدانیتش از آیینهٔ
کثرت امکانی بر ابصار بصایر عقول نورانی درخشان و متلالیست ففی کل شیء له آیة
تدل علیه انه واحد و نزاهت قدس احدیت ذاتش و طهارت ذیل فردیت حقیقتش از
شبهت شبه و مانند و تهمت ولد و فرزند بری و متعالی مبرا از انس از
چند و چه و چون تعالی شانه عما یقولون زهی رحیم رحمان و روف
مهربان که این مشتی فراهم آوردگان امتزاج اضداد و گرمکان خاکدان از دست نهاد
بعد از آنکه ما دادش نعم نامتناهیش را که شمارندگان مقادیر شعیر و شعرات
ارضین و سموات به جمله عدد آن نرسیده و از کتاب اصبع تعدید آن خبر آیهٔ یاس
و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها شنیده بدین خوبی ناسپاسی و باطل جوئی
حق ناشناسی از شاهراه فطرة الله بیرون و در سنگلاخ عقاید و ادیان باطله
و

و خارستان ظنون اوهام باطله دیوانه‌وش و مجنون‌گون گشته‌اند گروهی از نوع عجز
بهیاکل منحوته و تراشیدهٔ تیشهٔ اندیشهٔ خود را بفیهم التراب شریک رب الارباب
نقش بسته و جمعی پریشان نظر نقش ظلمت را با نور محض در مذهب ابداع هم سهیم و ندیم و
انباز دانسته زمره‌ای درین دریا کشتی کوشش بیجا در وحل حلول و اتحاد در ورد
گرداب وصل و اتحاد افگنده زهی ناخدا پرستان و طایفه‌ای بر لوح الیقین وحدت
حقیقیه‌اش از قول با قانیم ثلث حاشا نقطهٔ کثرت نهاده زهی ناخدا ناشناسان
باز بخشش بسیار فیض و رحمت و رسانایی جود و موهبت هم از آغاز
و بدو فطرت برگزیدهٔ نظر رحمت و امتنان بر ایشان نپوشیده و عین
عنایت باز نگرفته و آن سرگشتگان بیدای ضلال را بهدای خودسری و خودرائی
راهوار ره بعثت برگزیدگان حضرت اقدس مشعل هدایت قدم القدم براه
نهاده در نفس ظلوم جهول انسان را تبلیغ و تبشیر لب بشارت و نذارت
سوی مایدهٔ کرامت ابدی و جنت استهلاک در تحت قدرت و ارادت حقه
و جزء بیت جهان سرمدی دعوت فرمود لیس بالجمله وجود مقدس سید الاولین
والاخرین و صفوة الانبیاء والمرسلین سروری که منشور رسالت مطلقه‌اش را
مهر و لکن رسول الله و خاتم النبیین زیب عنوان و حدیقهٔ حقیقت قدسیه‌اش از
عرش خطاب الهی بباران و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین سرسبز و ریان است

حق هدایتی که از خداوندی او سزاوار ربوبیت او را زیبد باد ارزانیه
و خورشید ظلمت سوز آن نور گیتی فروز را بر آسمان ادوار روزگار در بروج
اثنا عشر ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین دایر و سایر گردانید امروز
که خلاصه حیات دوران و نیر اعظم امام عالم و چشم و چراغ دوده بنی آدم کاشف
الغمة و مهدی الامة خلیفة الرحمن و صاحب الامر و العصر و الزمان علیه و علی آبائه صلوات الله
الملک المنان در غمام عالمگیر غیبت کبری متواری در عرصه ربع مسکون بظلمات حجابات
گوناگون تیره و تار است لله الحمد ثم لله الحمد علی تمام النعمة و بلوغ الرحمة که هم بفروغ
قندیل قمر اشراق بیضای مشتاق دولت سلاطین سلسله علیه صفویه
موسویه حسینیه علویه محمدیه انار الله براهینهم آن شمع فضل نامتناهی و نور هدایت الهی
همچنان بر عموم عالمیان بخصوص ایرانیان چون خورشید تابنده و درخشان است
و بلند آوازان خطبه سلطنت و صیت صولت آن شهسواران عرصه
دولت جهانبانی را از سر گرانی چابر راه مذهب ائمه اربع بر جادت استان
هدایت آشیان اهل بیت عصمت و طهارت خوانندگان و صلاح دهندگان تعالی الله
ور لاله خسروانی که نتیجه شعاع گوهر شان برهان استحقاق سلطنت را
ید بیضای موسوی از جیب عصمت محمدی بر آورده و سجه طراز سلسله نژاد شان
در قالب مطهر سید الساجدین طینت طیبه حسینی با صاف الصاف

کرده

گسترده تخمیر کرده و تبارک الله تعالی حسب سلسله که برود دوش عروس این ریاض ...
ملت بیضای محمدی را صلی الله علیه و آله بحقیقت زلف مسلسلیت تا دامن قیامت
کشیده و طاق گردن یراق عزو شان نوشیروانیه را از زنجیر عدل بیت تابوم
الحساب او یخته این سلسله منتظم این سلسله اند هر یکی فرق صحیفه کمالاند
عقد گهر اند گردن دولت را بر روی عروس سلطنت سلسله اند
اما بعد قطره صغیر و ذره حقیر بنیام و نشان و نخسته دل نگارنده این شکسته
بسته تراب اقدام مومنین و کمترین دعاگویان دولت ابد قرین ابن مراد
التفرشی رحمه الله ظهیر الدین بر لوحه عرض نگارد که این رساله ایست اصل آن
مسمی به تبصرة الحق که داعی دولت قاهره باهره در دار الامان که حسب الحکم جهانمطاع
آفتاب شعاع اعلیحضرت خاقان خلد آشیان صاحبقران که طوطی روح ...
روح خورشید لمعانش ابد الآباد و دهر الدهور در شکرستان رحمت
نامتناهی شیرین کام شکر خوشنودی الهی باد در صحبت عالیجاه سلطنت پناه
شاهنظر خان والی گرجستان که اخت راه تعلیم معالم دین و رتق
و فتق مهمات دولت برخی از عمر ابد را در بلاد گرجستان منکدر اند
در قلم آورده بود غرض از آن و خلاصه آن رد اباطیل و نقض اضالیل رساله
که پادری گبرائیل افرنجی در احقاق عقاید و تحقیق مقاصد نصاری در توحید و

و تا امید انها بادله عقلیه و نقلیه در دار السلطنه تبریز تالیف نموده و با تعداد کمال تمام سوی
بنده ببلده تفلیس آمده و آورده بود تا آنکه بمساعدت بخت بلند و فیروزی طالع ارجمند
رساله معروضه که بر مجادلات رساله افرنجی بلغت عربی املا شده بود در دار السلطنه
قزوین بعز عرض اشرف ارفع اقدس جایگاه فرق فطرت این بنده از زمین بوس
مجلس بهشت آیین باوج فلک اطلس رسید و نظر صبا اثر التفات
شاهنشاهی دل و زبان این دلشده از خود گم شده را بالعرض اجمالی
غرض از آن رساله و وقوع مناظره با افرنجی جری و دچار گردانید بشارت بشره
مبارک و بهجت طلعت همایون مهمان بارگاه سلیمان ابهت اسکندر حشم و برابر برودت
و آب جانبخش خضرم بجام ابر برسم کشید لب تشنگان ید بیضای موسوی
اشارت نمود و بنسیم نفس عیسوی غنچه گل محمدی شگفته امر اشرف
ارفع اعلی صادر گردید که رساله معروضه را بشهرت و علم عموم منفعت را
بر ترجمه و بلغت فارسی ترجمه گردد یعنی فقره محفه مقدمات حقه که در میدان کلام زلال ان
رساله بر مطلبیات عبارات عربی برنشسته دکان کیشان بزنهایند
نصاری را به تیغ بران برهانهای قاطع و سپر پهنا و معارضهای بی مدافع
و گرز گران شکن نقضهای وارد و سنایع سر و دست و پابریده و بسته و
شکسته اند بر افراس فقرات فارسیه جولان نمایند لاجرم لوای عنایت الهی

میامن آفتاب بی زوال ظل اللهی قلم مثال فرمان قضا جریان شاهنشاهی از آنکه
خدمت و امتثال البته بر لوح بیان نگارش و در دیباچه عرض گذارش میدهد که
این رساله مشتمل است بر آغاز و یک مقدمه و دو مقاله و انجامی اما آغاز در
ذکر چند مجلس از مجالس مناظرات خبریه در مدت مقام ان بلاد با قسیسان آنجا
روی میداد **مجلس اول** از علمای امت مسیحی پاکاریوس حلبی بطریق
انطاکیه و سایر بلاد شرقی که از دولت سلاطین آل عثمان تولیت کنیسه
قدس خلیل که نزد ایشان از سایر کنایس آفاق بمزید شرف و منزلت
امتیازی تمام میدارد بدو مفوض بوده و در ان اوان از وقوع دیگری
از شاخ سلسلین آن بلاد مرجوع شده بود و بطریق مذکور بدان سبب بطریق
تظلم دمید از ره سبیل استغاثه و استمداد روی در بلاد نصاری کرده و بر کافه
ایشان و عموم هم کیشان اعانت او را و استرداد آن منصب که
خروج انرا از طبقه نصاری وهنی نمایان در اساس دین و آیین ایشان میدانند
لازم و متحتم فرا نمود فی الواقع رهبان و علما و عموم اهل ثروت و مقتدرین ولایات
گرجستان از کارتیل و کاخت و باشی آچوق و دادیان مقدم او را باعزاز
و اعظام تلقی نموده در زمانی اندک مبلغی بسیار و مالی خطیر المقدار در
[illegible]

او بود اجتماعی اتفاق افتاد و بعد از انقضاء متعارفات از کتبی که به اطراف او
چیده بودند کتابی برگرفتم و در ان اوراق نظری میکردم ان خود انجیل ایشان بود و
قبل ازین نسخه اناجیل و نسخه زامیر منسوب بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام
هر دو مترجم بعربی که تصحیح نموده نزد بنده می بودند و قدر موفقی با انها حاصل داشتم پس
سوال کردم که این کتاب را شما کتاب الهی و منزل سماوی میدانید گفت بلی و لا شک
و لا ریب گفتم چگونه چنین تواند بود حال انکه در بسیاری از مواضع سخنان
متناقض متدافع دران موجود است گفت حاشا و کلا کی و کجا گفتم در فصل
بیست و ششم از انجیل متی که اول اناجیل اربع مذکور است که جمعی از علمای
علمای یهود با حضرت مسیح علیه السلام گفتند که ای اموزگار میخواهیم تو ما را
آیتی بنمائی گفت مسیح ایشان را که این گروه فاسقان بدکار طلب آیه میکنند
پس داده نمیشود بایشان مگر آیه یونان نبی مراد بیونان حضرت یونس است
علیه السلام زیرا که همچنان یونان در شکم ماهی بود سه روز و سه شب همچنین خواهد بود
ابن الانسان در دل زمین سه روز و سه شب و مراد مسیح علیه السلام بزعم نصاری ازین
انحضرت است مدفون شدنش در زیر زمین و در فصل نوزدهم از همان انجیل مذکور است
که وقت نهم از روز جمعه بود که از حضرت مسیح بعد از انکه ساعتی بر سر دار
مانده بود آوازی عظیم برامده گفت که ایلی ایلی لما شبقتنی و بعد ازین آواز

جان

جان بجان آفرین سپرد و باز انجیل مذکور بعد از نقل التماس نمودن یوسف نامی
جسد انحضرت را از پیلاطس که از جانب قیصر بر بلاد یهود والی بود و دفن کردن او
مسیح را بعد از دخول شب شنبه و در فصل بیستم آورده که در شب صباح یکشنبه
دو زن که هر یک مریم نام داشتند امده بودند که قبر انحضرت را نگاه کنند ناگاه زلزله
عظیمی واقع بود زیرا که فرشته پروردگار از آسمان فرود آمده و سنگ را
از روی قبر غلطانیده و بر سران نشسته بود و بود دیدار ان فرشته درخشنده
چون برق و جامه اش چون برف و از خوف او نگاهبانان قبر مضطرب و مانند
مردگان شده پس فرشته با ان دو زن متکلم شد و گفت میدانستم که شما
طلب میکنید یسوع مصلوب را نیست اینجا تحقیق که برخواست چنانکه خود گفت
ازین نقل معلوم میشود که بودن مسیح در قبر شب شنبه و روز شنبه و شب یکشنبه
که مجموع اش یک شبانه روز است بیش نبوده و این مجموع یک روز است و دو شب
این مناقض است با انچه در فصل بیست و ششم اورده که گذشت که سه روز و سه شب
در قبر خواهد بود و مرقس انجیلی در فصل پنجاه و چهارم آورده که ان دو زن مریم نام
صبح روز یکشنبه بسوی قبر آمدند هنگامی که طلوع کرده بود افتاب و با خود
میگفتند ایا که از برای ما خواهد غلطانید آن سنگ را الی اخر القصه و
لوقا انجیلی در فصل هشتاد و ششم و یوحنا انجیلی در فصل چهل و سیم

زمان حضور آن روز نزد اول صبح که هنوز تاریکی باقی باشد نوشته اند و در وقت آنکه
مسیح را برخواستنیه یافتند دلالت میکنند براینکه تمام آن شب نیز در قبر بوده باشد
مع ذلک میان نقل مرقس که حضور آن روز را بعد از طلوع آفتاب بوده و میان
نقل انجیلیان دیگر که اول صبح بوده تناقضی دیگر هست در جواب گفت بهین روز
جمعه آنحضرت را بردار کردند و بعد از آن کسوف عظیمی واقع شد و همه جهان تاریک شد
و ستارگان نمودار شدند چنانکه در اناجیل مذکور است آنچه از بهین تا
وقوع تاریکی گذشته بود با آن ساعت تاریک و با آنچه از آن روز باقی بود
در حساب دو روز دیگر است آنجمله با شب شنبه و روز شنبه و شب یکشنبه
روز و شب میشود چون بنده میخواستم که ذکر دیگر مناقضات
کرده باشم بر جواب با صواب او نپیچیده گفتم چه میگوئی در آنچه از فصل دوم از
انجیل یوحنا مذکور است که چون صیت دعوت حضرت یحیی بن زکریا علیهما
السلام در بلاد بنی اسرائیل بلند شد علمای یهود جمعی را از علمای خود از اورشلیم
نزد او فرستادند تا از وی سوال کنند که تو کیستی پس او اقرار کرد
و انکار نکرد و اعتراف نمود باینکه من مسیح نیستم پس سوال کردند که چون مسیح
نیستی پس کیستی آیا ایلیائی پس گفت نه من او نیستم آیا آن نبی پس
گفت کلا گفتند آخر تو کیستی تا جواب ببریم برای آنانکه ما را فرستادند

تو

تو خود را چه میگوئی گفت من آن بانگ آواز دهنده ام در بریه یا در بیابان که هموار
گردانید راه پروردگار را چنانکه شعیای نبی گفت و در فصل هفدهم از
انجیل متی مذکور است که چون حواریان حضرت مسیح علیه السلام از کوه نزول
کردند که چگونه و برای چیست که این کتاب نویسان علمای یهود میگویند که اولا میباید که ایلیا
آمده باشد گویا نزد یهود معهود چنین بوده که مسیح موعود بعد از ظهور ایلیا ظاهر خواهد شد
و بدین احتجاج میکرده اند بر حواریین مسیح که چگونه مسیح موعود این باشد حال
آنکه هنوز ایلیا ظاهر نشده پس مسیح علیه السلام جواب داد ایشان را و
گفت بلی و درست است ایلیا می آید و آماده میسازد هر چیز را و من میگویم شما را
بدرستی که ایلیا آمد و نشناختید او را لیکن کردند با او هر چه خواستند همچنان
ابن الانسان آماده آنست که رنج کشد از ایشان آن هنگام فهمیدند حواریان
که حضرت مسیح این سخن گفته یوحنای معمدان میگویند یعنی یحیی بن زکریا علیهما
السلام و در فصل نهم از انجیل مرقس مذکور است مانند که حواریین
پرسیدند از مسیح علیه السلام که چرا البته میگویند که البته ایلیا میباید
که اولا آمده باشد و مسیح گفت ایشان را اینکه البته ایلیا چون بیاید اولا
پس آماده میسازد همه چیزها را و چگونه که نوشته شده درباره ابن الانسان
که رنج بسیار و خواری چند کشد لیکن من میگویم شما را اینکه البته ایلیا آمد

وگردند با او هر چه درست داشتند همان روش که برای او نوشته شده و باز
در فصل سیوم از انجیل متی مذکور است که حضرت مسیح علیه السلام در اثناء
آنکه برای حواریین ذکر فضایل یوحنا میکرد فرمود که جمیع انبیا و ناموس در
اخباری که میداده اند نظر بسوی یوحنا داشته اند پس اگر خواسته باشید
اینکه بپذیرید او را الیاس است ایلیای که لابد خواهد آمد هر کرا که باشد گوش شنوا
پس باید که بشنود پس نفی کردن یوحنا از خود ایلیا بودن را و اثبات مسیح
ایلیا بودن او را منافی و متناقض اند پس لطف الله مذکور را جوابی از ان بخاطر نرسید و فرو ماند
و همین قسیس گفت که انجیل ما را نیز تفاسیر است و هر آینه بعضی از ما متعرض دفع این تناقض
بوجهی شده خواهند بود پس لطف الله را سلطان تمام در مسلمان نشستن و استماع
بهم رسید و کتابت اندوهی عظیم در وجوه نصاری دیده شد یکی از اصحاب لطف الله که
در پهلوی او نشسته بود ازین سوال و جواب نهایت متغیر و کوفته خاطر شده از جای خود
بر خواست و در برابر بنده بر زانو نشست و گفت خوش صحبتی قصور دارد اگر
جواب یک سخن بر خاطر لطف الله نبوده باشد گفتم نه قصوری ندارد پس گفت کلمه الله
مخلوق است یا غیر مخلوق گفتم مکالمه با تو در جواب این سوال وقتی خوش است
که تو عارف بالفاظ مصطلحه حکما و علما و تمیز معانی آنها از یکدیگر مثل جوهر و عرض
و کلی و جزئی و ازلی و حادث و زیادتی صفت و عینیت صفت و امثال آنها

بوده

بوده باشی و در جواب سوالی که تو کردی از استعمال آنها ناگزیر است پس لطف الله گو
او شده خاطر نشان او دیگر گردید که زیر است و مغز فقهای مذکور ناچار است باز گفتم مسیح
تو کلمه الله را شیء میدانی یا لا شیء گفت حاشا که انرا لا شیء توان گفت گفتم پس چون
البته شیء است و شکی نخود نیست در انکه الله تعالی خالق کل شیء است دیگر سوال تو که کلمه
مخلوق است یا نه وجهی ندارد داشته باشد پس منقطع شد و در جواب این سخن با انکه
تخلیط بود هیچ نتوانست گفت بر در خورش مد نزد که فلانی عجب نیکی و فهیم است
و آن مجلس باین منقضی شد و بعد از زمانی بر خواستیم و روز بروز مفهوم میشد که و انماند
لطف الله و سایر احباب انزعاج او در جواب سوال مذکور زبانزد خاص و عام میشود و نصاری
و قسیسان انگار از وقوع ان صورت حالی عظیم بر گرفته اند حتی مذکور شد که
که چند روز از ان ماجرا گذشته نواب مستطاب گردون جناب دام ظله والاشان
شاهزاده جهان در مجلس خاص نشسته مرغ کبابی تناول و تحسین خوبی و نازکی
ان میفرموده اند پس قدری از انرا باردشیر بیک دیوان بیگی عنایت میفرمایند و
ان روز از جمله ایام صیام نصاری بوده و گویا خصوصیت انروز بر خاطر شریف
نواب غایب بوده پس اردشیر بیک در ازاء عنایت خانی بعد از اقامت مراسم
کرنش و تسلیم اینجه بشرم امتناع خود را از تناول غیبت کرده غایب بوش حضرت
روز دیگر او در روزه او را تحسید نموده است میفرمایند نقل کردند که نواب خانی در جواب او

تبسمی نموده ازان فرمودند که انجیر است را خلافی این بنده خود برهم زده است

مجلس دوم بعد از انقضای چندروز از مجلس اول بنده از تقلب مجلس بخدمت عالیجاه ناظر خان
که در علاقه بیلاد مکان کالاخت تشریف داشتند روانه گردیدم خبر مناظره معروضه انجا رسیده
وهمگی طالب شنیدن تفصیل ان شده بوده اند پس حضرت نواب صاحب فرمودند که درین نزدیکی
کنیسه است و فردا عید است از اعیاد نصاری و دران کنیسه اجتماعی عظیم روی
خواهد داد و فلان کشیش روم الاصل که حالا از مغربی قیم ان کنیسه است و
استدعای حضور ما ابان مجمع مینماید چون حالی از تفرجی و تماشای نخواهد بود شما
نیز موافقت نمائید بنده نیز قبول نموده فردا بعد از انکه نواب صاحب نیز رفته بوده بودند
روانه انجا شدم خلقی کثیر مجتمع شده بودند و مجلسی رنگین ترتیب یافته بعد از استقرار
مجلس چنان نمود که کشیش مذکور مطلبی بخدمت نواب صاحب عرض مینماید پس نواب صاحب
متوجه بنده شده فرمودند که استدعا مینماید که صورت مکالماتی که میان شما و ماکاریوس
لطرایی گذشته است شنود و بداند که کدام سخن بوده که لطرایی در جواب ان فرومانده پس
بنده خلاصه مناقضه که در باب اعیاد بودن و نبودن یوحنا در مجلس اول گذشته بود
تبرکی نقل کردم نواب صاحب بلغت گرجی برای کشیش بیان مینمودند و تمام اهل
مستمع و مشتاق استماع میبودند پس کشیش مذکور بعد از قدری تامل چون جوابی
نداشت سوال کرد که شما یوحنا چه اعتقاد دارید گفتم این سوال بجواب آن تناقض خود

تعلقی

تعلقی ندارد مع ذلک میگویم که حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام نزد مسلمین و بلکه
انبیا و اعاظم است و در مواضع متعدده از قرآن مجید مدح آنحضرت ذکر شده کیف کان
چنین است چرا سخن او قبول نمیکنید گفتم کدام سخن گفت شهادت او
همان شیخ که هیرودس زن فیلپس برادر خود را میطلبید که زن برادر خود را بگیرد و
او فتوی نداد پس او را محبوس گردید بسبب آن زن نیز بر آنحضرت بر خشم و
کینه بود تا انکه دختر خود را اموخته بود از راه رقصی که در روز عیدی در نظر
عم خود کرده و عمش او را در طلب جایزه آن مختار ساخته بود قتل آنحضرت را
در خواهد و هیرودس برطبق ان خواهش دختر حکم بقتل آنحضرت نمودند ظاهر میشود
که حضرت یحیی جایز و مشروع نمیدانسته که برادر زن برادر را بگیرد حال انکه این
امر را در میان کافر اهل اسلام مشروع و معمول است گفتم این قصه در انجیل بر وجه
اجمال مذکور است و تصریح بانکه برادر هیرودس در انوقت زنده بود یا مرده
نیست لیکن تواریخ شما نصاری ناطق است بانکه برادر هیرودس در انوقت
زنده بود و هیرودس را غلوی هوس بر ان داشته که زن او را که بسی
جمیله بود خود بگیرد و بالفرض اینصورت خود نزد مسلمین حرام و از کبائر گناهان است
با انکه تبدیل و تغییر مثل این احکام بحسب ادیان و زمان بسیار واقع شده مانند انکه
بحسب آنچه مشهور نزد ما مسلم است در شریعت آدم علیه السلام تزویج برادران

با خواهران جایز و معمول بوده تا زمان حضرت ابراهیم چنانکه در کتابی که توریه نام
کرده اند مذکور است که ساره زوجه حضرت ابراهیم خواهر پدری آنحضرت بود و همچنین
در آن کتاب مذکور است که حضرت یعقوب علیه السلام دو خواهر را باهم در حباله نکاح داشت
و در شریعت موسوی اینها جایز نیست و مانند آنکه در شریعت موسوی زیاده بر یک زن
حلال و طلاق دادن زنان جایز و گوشت خنزیر حرام و در شریعت عیسوی بر عکس آن
است و ازین قبیل بسیار است پس در جواب این سخنان چیزی نگفت و انکار نمود که در
تواریخ ما شان و گزیده بودن برادر هیرودس مذکور بوده باشد گفتم نظم الجواهر
تالیف افتیشیوس مشهور بسعید بن البطریق که از نصارای ملکیه و طبیب البطریق
اسکندریه بوده و در بسیار جا فروده نقض این سخن در آنجا موجود است پس خاموش شد گفتم ظاهر خود
نشده رسلین محو نقض کرده تا آنحضرت را اما شما مخالف آنحضرت کرده اید پس سلام او
و دیگران استنکاف نمودند و گفتند چه مخالفت ورزیده ایم گفتم در اول انجیل لوقا
مذکور است که حضرت زکریا به هیکل داخل شد تنها در روزی که نوبت خدمت از او
بود پس فرشته بر او ظاهر شد و زکریا از دیدن او خائف و مضطرب گردید پس گفت
او را فرشته مترس ای زکریا بتحقیق که شنیده شد دعای تو و بدرستی که
زوجه تو الیشبع آبستن میشود و پسری خواهد زائید و خوانده خواهد شد اسمش
او یحنا و خواهد بود برای تو فرحی و خوشحالی و بسیاری بمولد او شاد خواهند شد

و خواهد بود عظیم نزد الله تعالی و خمری و مسکری نخواهد آشامید مطهر میشود که اجتناب
از خمر و مسکرات نزد الله تعالی پسندیده است پس چرا شما نصاری اجتناب نمیکنید
و اصرار در حلیت آن دارید پس با این سخن همهمه و قیل و قالی در میان آن جمع بر پا شد
اگر چه بنده را مفهوم نشد با جمله کسی متوجه جواب نگردید و سخنان دیگر از قول ایشان
دیگر بمیان آمد تا مجلس منقضی شد و هر کسی بمقام و ماوای خود روانه شدند و از آنجایی
معاودت از آنجا جمعی از رهبان ملحق شدند و نقل میکردند که در حین مناظره که
مکلمات امرا و سپاهیان که نشسته بودند زبان بطعن و ملامت کشیشان
کشیده میگفتند چون ایشان گردانید گویند چرا جواب ایشان نمیگویید همین است خوب درازی میکنند که
مردم بهوس شوند **مجلس سیم** در سال چهارم از مدت اقامت بنده در کرجستان
با دری کبرا از اهل فرنگی از بنی عامری استطرنجی که تنها بود و تا از بلاد فرنگ بقصد
سیاحت که سنت مسکره ایشان است برآمده و در اطراف عالم طواف نموده و
با اکثر اهل طوایف و ادیان خصوصا مسلمانان صحبت داشته سالها در بغداد مقیم بوده و روزگاری
در دار السلطنه اصفهان گذرانیده و زمانی دراز در دار السلطنه تبریز اقامت
داشته و لغت عربی و ترکی و فارسی را آموخته و بر عقاید اهل اسلام
و بر مضامین قرآن مجید اطلاع حاصل کرده و با عنقاد و اثبات خود که ضعف دین نصاری
نه محض از روی تقلید آبا بل از سر تحقیق و ایقان او علان نموده وارد بلده تفلیس گردید

ورساله مرتبه کرد در بیان حقیقت دین نصاری و تصحیح اصول آن با دله عقلیه و
نقلیه نوشته بود منظر این تمام رسانید و فرا نمود که در هر مقدمه و هر مطلب که محل ایراد
و جای سخن باشد مناظره را خواه در خلوت و خواه در انجمن بهر وضع که خوش تر و مستحسن
افتد ایستاده ام پس در مبادی و تقاطیع آن رساله امرار نظری کرده بعلی الفاظش عربی
بود ولذا از نظام کلام عرب بلکه از نظام مطلق کلام بهره نداشتند چون مناظره او در یکی از
مقدمات و مقاصد آن ناچار و لابد شد و بی تکرار آمد و شد او بوده در اشتغال باشتغال
الحذر و از آن معاف نمینمود و او نیز چون طبایع میکرد و در یکجا مقام نمیداشت صواب
چنان دیدم که در یک مقدمه از مقدمات آن رساله که بنیاد کلام و اساس مقاله بر آن
نهاده بساط مناظره گسترده و بر آن اقتصار کرده شود و در خواهشمندان بودم
که این مناظره در حضرت والیان والاشان اتفاق افتد و زمانی در انتظار آن گذشت
و در خواه رو نمیداد آری درین عرض گاه گاه بر سبیل صحبت مباحثات جزئیه واقع
میشد یکبار در مجلس عالیجاه [illegible] منظر [illegible] و خند نوبت دیگر در مواضع دیگر و
فی الواقع وسیله [illegible] او بود زیرا که [illegible] تحصیل [illegible]
ازین [illegible] کم الفعالی که عدم معرفت مستمعین را بخصوصیات الحیه مذکور
میشود غنیمت [illegible] گروه اینرا انکار مقدمه که ساعتی قبل بان اقرار کرده باشند
شرم نکنند و [illegible] نداشته باشند پس هم در ملاقات ملا و اتفاق افتاد که براه

طبابت

طبابت اورا آورند و در عالی مجلس والی والاشان که آنحضرت در جایگاه
جمع کثیر و جمعی غفیر از مسلمین و امرا و کرج و قسیسین کوچک و بزرگ همه در پایه [illegible]
بودند اجتماع واقع شد پس بخدمت نواب خانی معروض کردم که بادری در تصحیح عقاید خود
رساله نوشته و خواهش میداشت که بنده آنرا ملاحظه نموده در هر جا سخنی که بنظر [illegible]
مذکور شود و موضع سخن در آن رساله بیش از پیش است و ذکر همه آنها متعذر لیکن جمله آنچه
در آن رساله ذکر کرده مبنی است بر تعریفی که دلالت را نموده و همه آنها بسبب این
تعریف توقف دارند و اگر آن تعریف صحیح نموده باشد جمیع آنها باطل و غیر صحیح خواهند بود
بمنزله پایه و اساس بنا که چون از زیر کشیده شود هر چه بر او بنا شده باشد بالضروره
ویران و منهدم خواهد شد میخواهم بادری در آن باب صحبتی داشته شود پس بادری
بقبول آن استقبال کرد کفهم الامید آنکه سخن اگر چه میان ما بلغت ترکی مذکور
میشود ده نواب خانی و کثیری از ارکان [illegible] عالی بان معروف دارند و لیکن با جارت
در بعض الفاظ مصطلحه مثل کلی و فرد و جنس و نوع و مباین و موافق و جامع بودن
تعریف و مانع بودن آن و معانی آنها نزد ایشان معین نیست [illegible] انست که اولا
آن معانی بقدر تعقد و [illegible] نمودن مثالها و ذکر لوازم بسبیه شرحی داده شود تا سر رشته
سخن بکلی بقدر [illegible] بوده باشد پس شروع کردیم باتفاق و توضیح معانی آن الفاظ بقدر
کرده شده و در ضمن آن اقرار و تنبیه نوعی میان [illegible] جاری [illegible] بود در کار بود

بازگفتم مقدمه چند درمیان باید مذکور خواهد شد خوبست که قبل از مطلب ذکر آن مقدمات نیز شود
وجهی واضح و روشن کرده شود و لیکن از اتفاق بر صحت آن کسی را انکار نبوده در این
باب مضایقه کرده بنده مبالغه کردم و او در مضایقه افزود الغرض که همگنان ملتمس گردیدند
که چون در باب آن مقدمه منظور نیست و تعاقب مطابق جدل و انصاف است مضایقه در آن وجه
وجهه معقول نیست تا ناچار تن درداد پس سخن ناجی الفرا صاحب الکمال که همه را سامعه است
و بقدر فهمی اطلاعی داشت باین کار مقرر شد پس گفتم اتفاق همه علماست که صحت تعریف
فرع است که دو وصف در وی موجود باشد و با عدم هر یک از ایشان آن تعریف البته باطل و مختل باشد
یکی جامعیت دیگری مانعیت و در شرح و توضیح معنی این دو وصف برای انجمن چندانکه ممکن بوده باشد
کرده شد و چه مستقیم بود خصوص صاحب تبریکی با جمعی که هرگز با مثال این معانی آشنا
نکرده باشند پس اهل آن اقرار نمودند و درست تحسین کردند باز گفتم مسئله که در آن رساله ذکر کرده
و بنای انها بر صحت تعریف ولادت گذاشته اگر ظاهر شود بطلان آن تعریف باید که بطلان
همه انها اقرار کنی برین سخن هم استشهاد نمودند که صلاح کار سخن در جهت کاهی است
تمام اقرار نمیکرد اما در باب آن اعاده مضایقهای اول ننمود و انجا نواب ... حضور موسوم خویش
گرفتیم که او اقرار نکرد ما همه نمیدانیم که هر کرا سر و دستی هست نقش از پای خواهد افتاد بنده
نیز همان اتفاق کرده گفتم مقدمه دیگر داریم اینکه هر جا دو چیز که اثبات باید کرد میان این نوع
یا نیستیم چیز دیگر غیر آن دو چیز که حاصل است باید و چیز اول از دو مثال نیست یا یکی

از ایشان و پس موافق نیست با نوع و با دیگری میان این با هر دو مباینت و با هیچیک موافق نه
والبته نمیتواند که با هر دو موافق با نوع باشد چون آن دو را با یکدیگر مباین قرار داده بودیم و
در توضیح و تفهیم این مقدمه انقدر مبالغه رفت که جمیع از آن انجمن فهمیده بصحت آن اذعان
کردند و او هرچند را مجال مکابره نماند پس اقرار نمود و شاهدین تحسین کرد بعد ازین مراتب گفتم
تعریف کرده ولادت را به پیدا شدن زنده از زنده دیگر با اتفاق ایشان در طبیعت و همه
دانستند که طبیعت جنسی میباشد نوعی بیقین این موافقه که در تعریف آورده موافقت در کدام
طبیعت اراده کرده گفت در طبیعت نوعی گفتم پس این تعریف تولد آدم ... منتقض باشد
زیرا که متولد است از زمین و حمار و با هیچیک موافق با نوع نیست گفت چرا نیست گفتم با
کدام موافق است معمول این نقض او را دل قلق آورده بود رفت که بگوید با هر دو در شماره
به ثبت کردن همین تنخم از آن گفتن رجوع کرد و اضطراب و تغیر رنگ و از زمین آنچه
وعرق الانفعال جمله با هم در مسابقت آمدند و سود خاطرش بر همگنان روشن شد بدین با
رسانید که آن ولادت ناقص است خود پیش گفت میتوان گفت که ولادت نیست
و با تماشای همگنان هر شانی خاطرش الا ... روای شنیدن این عذر نابجا و ابتی
و همگی را معلوم شد که نقض را وارد میداند و جواب شافی ندارد و باور نمی نشست و درهم
شکست تجلدی زیاده ازین نتوانست کرد که و تغییر ... از اکابر و طالب العلمان
بر این رساله و برین سخنان مطلع شده و این چنین کتابها کرده بلکه اگر ... بالجمله دیگر انصاف

یاد نکرده خاتمه دوام دولت ابد مدت خوانده برخواستم و دیگر یاوری را امروز در الولات
نمانده و هم در امروز بجد ودو ایروان و همانا سالی برنیامده در انجا بجوار اعلی خود
واصل شد و قیل بعدا للقوم الظالمین والحمد لله رب العالمین **مقدمه اولی** در بیان آنکه
ناظران را بصیرت مبصر ابد و مع ذلک در تحریر مناظرت اینده مفید و معین است بدان
ارشدک الله تعالی که از تتبع کتب مقدسه و اوضاع شرایع سابقه چنان ظاهر میشود
که در ان شریعتها شایع و متعارف بوده اطلاق اسم اب بر الله تعالی و بعضی
در تفسیر سوره مبارکه بقره در ذیل آیه کریمه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون
اشعاری باین نموده و این امر نیست که در و امتناع و استحالتی بوده باشد زیرا که
تعبیر از حقیقت نسبتی که خالق بیچون را حاصل شده با مخلوقات خود است جز نسبت
مگر منحصر بر ان معنی و در گفتن ان در لغات متشبث بکبری که در نسبت هست و مناسبتی با معنی
عرف داشته باشد خصوصا در وقتی که خطاب با عموم مردم بوده باشد چنانکه منصب انبیای
علیهم السلام ایشان همچنانکه در شرایع مقدسه محمد صلی الله علیه و اله جواز داده و در خطبه شده
که اطلاق لفظ سلطان و ملک و مالک و سید و نحو بر جناب اقدس الهی کرده شود
با اعتبار نسبتهایی که مخفی نیست همچنین تواند بود که انبیاء سابقه علیهم السلام تجویز الاطلاق
اسم اب بر الله تعالی نموده باشند بسبب اصل وجود و عطاء نعمتهایی که از وجود و تربیت
جسمانی و روحانی و غیر اینها و همچنین ظاهر میشود که در شرایع سابقه شایع و متعارف

بوده اطلاق لفظی که مترجمان انرا با بن الله ترجمه کرده اند بر انبیا و اوصیا و اخیار
و صلحا و این چنین احتمال دارد اول انکه بسیار اتفاق می افتد که در لغتی یک لفظ
مشترک باشد میانه دو معنی که کمال نزدیکی با هم داشته باشند و در لغت دیگران
نیست که برای ان دو معنی متقارب یک لفظ موضوع باشد بلکه برای هر یک از ان دو معنی لفظی
علیحده جداگانه موضوع شده مثلا لفظ پسر در لغت فارسی بکثرت اطلاق کرده میشود بر معنیین
که در لغت عربی از ان معنی بلفظ غلام تعبیر کرده میشود و در اراده خدمتکار و در چند نوع ان
و چون غالبا خدمتکاران در سن بچگی باشند بمجاز شایع شده که از مطلق خدمتکاران
و ملازمان در عربی بلفظ غلمان و در فارسی بلفظ پسران تعبیر نموده میشود و بکثرت
اطلاق کرده میشود لفظ پسر هم در لغت فارسی بر معنیین دیگر اضافی که در لغت
عربی از ان معنی بلفظ ابن تعبیر میکنند چنانکه گفته میشود زید پسر عمرو است و پسر زاده
بکر است یعنی زاده و نژاده شخص از ان است پس احتمال دارد که در لغتی که
اکثر کتب مقدسه بان لغت نازل شده حال بر همین منوال بوده باشد یا این روش
که از برای معنی غلام و معنی ابن هر دو یک لفظ وضع کرده باشند و اطلاق ان لفظ
بر انبیا و اوصیا بمعنی اول بوده باشد از انجهت که ایشان اعوان و انصار الهی و قایم
بامتثال اوامر و اجرای احکام اویند بمنزله خدمه سلطان زیرا که تعبیر از
خدمه و اعوان بلفظ غلمان در لغت عربی و بالفاظی که مودی همان معنی است در لغت

فارسی و ترکی با شایع و متعارف لیکن بعد از این کم زمان غلط واقع شده تا مثلا
ان دو معنی در مردم لیکن بعد از انکه از ان لفظ بمعنی اول مقصود بوده معنی ثانی فهم میکرده باشند
خصوصا در حین نقل ان کتب از لغت عبری بلغات دیگر مثل لغت رومی و یونانی
و عربی و قبطی و غیر انها که مظنه غلط در بعضی فقرات بیشتر است و موید این احتمال است امر
تحریفی که منسوبست به یهود و نصاری و در قران مجید مذکورست و هم دلالت میکند بر انکه
در خاتمه کتاب انشاء الله تعالی از تواریخ نصاری نقل خواهد شد احتمال دیگر انکه
این اطلاق کنایه از طهارت مولد و شخص بوده باشد چنانکه مذکور است باین احتمال انچه وارد شده
در فصل بیست و یکم از انجیل یوحنا عبارتی که ترجمه ان اینست گفت حضرت مسیح مر یهود را
اگر میبودید شما پسران حضرت ابراهیم میکردید کارهای را که حضرت ابراهیم میکرد
اما شما در پی کشتن منید من که سخن میگویم با شما بحق حقیقی که شنیده ام انرا از خدای
و ابراهیم چنین کاری نکرد شما کردارهای پدر خود را میکنید ایشان گفتند مسیح را که ما خود
از زنا بهم نرسیده ایم و جز این نیست که ما همگی را یک پدر است و ان خدای است پس
مسیح گفت ایشانرا اگر الله تعالی پدر شما میبود بایستی که شما مرا دوست بدارید زیرا
انکه من از خدای برامده و بسوی شما امده ام و از جانب خود نیامده ام بلکه مرا او فرستاده
است که شما سخن من فهم نمیکنید زیرا تاب شنیدن سخن من ندارید شما از پدر خود شیطانید
و خواهشهای پدر خود را بجا اورید ان کسی که از اغاز کشنده مردمان است

سزانیه

نمی‌ایستد بر حق برای انکه حقیقی در وی نیست انتهی پس نعوذ بالله بود که چون بودن انسان
حرامین بر خیر و صلاح و طاعت اوامر و نواهی الهی کاشف است از نجابت و طهارت
مولد و دوری او از شرکت و دنس شیطان متعارف و شایع شده باشد که این
معنی نسبت ان لفظ میکرده باشند احتمال دیگر انکه مراد باین اطلاق بودن انسان باشد شبیه بملائکه
معصوم از گناهان روی گردان از لذات جسمیه مستغرق در اعمال روحانیه
و انجا باین احتمال دارد انچه وارد شده در فصل هفتاد و دوم از انجیل لوقا عبارتیکه
ترجمه ان اینست نزد حضرت عیسی علیه السلام قومی از زنادقه که قایل بقیامت نمی باشند
پس سوال کردند و گفتند ای استاد موسی برای ما نوشته و قرار داده که هرگاه
انسان بمیرد و او را فرزندی نباشد پس برادر او بستاند زن او را و بگیرد و برای برادر خود
زرع یعنی نتایجی بود و مرد یا هفت برادر بودند برادر اول زنی خواست و بمیرد بی
فرزند پس برادر ثانی زن او را گرفت و او نیز میمیرد بی فرزند و همچنین برادر سیوم تا برادر هفتم همه
ان زن را گرفتند و همه میمیرند بی فرزند بعد از همه ان زن بمرد پس از این در قیامت
ان زن کدام یک را زوجه خواهد بود چون هر هفت او را زن کرده بودند پس گفت
ایشانرا مسیح که اما پسران این روزگار زن میگیرند و زن داده میشود و اما ایشان
که لایق شمرده شوند ان روزگار و برخاستن از مردگان را نه زن میگیرند و نه
زن داده میشوند و نه ایشان بعد از ان هیچ توانند مرد زیرا که ا

بلکه پیران خدایند زیرا که این پیران قیاس شده‌اند انتهی احتمال دیگر آنکه این اطلاق تجرد بمنزله
از کمال قوتین علمی و عملی سزاوار گردیدن انسان مر اتصال بعالم ملکوت را از روی تشبیه
حال انسان با مادرم که بسبب کمالات ممکنه بالقوه هست بحال جنین وقت تشبیه خروج او از
قوه بفعل بزادن و بودن بسبب حقیقی در بیرون این کمال که نسبت به بیرون آمدن جنین از
از شکم مادر که رحم العقل عالم عناصر خواست ابیت تعالی شانه تواند بود که اضافه کرده شده
متولدین باین دولت را الکتاب انفی او ... و در هیچیک ازین احتمالات استحالتی در معنی
نیست بعد از آنکه دانسته شد که ولادت حقیقی مراد نیست و برین تقدیر مراد باین اسم
انسان کامل متصل بملکوت خواهد بود و این منبع را در اوایل دخول بلاد کرجستان
ومطالعه کتاب انجیل چنان اتفاق افتاد که حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام در
خواب دیدم و ازین سخنها سوال نموده عرض کردم که یا روح الله حضرت یزدان کیست
آنچه دیده و میشنوم این است که نویسند و میگویند و من خود عارفم بانکه این اطلاق
بر وجه حقیقت نیست آیا تاویل آن همین تواند بود که در ضمیر من است در آن دم همین
احتمال جدید بود لیکن آنحضرت مرا بر آن تصدیق و تقریر فرمودند و مکتب مؤید این
احتمال است آنچه وارد شده در فصل نهم از انجیل یوحنا عبارتی که ترجمه آن این است
گفت حضرت مسیح نیقودیموس را که بعد از آنچه حق است آنچه حق است
میگویم ترا که مرد زاده نشده بزادن دوباره نمی تواند که ببیند ملک الهی را پس
گفت

گفت نیقودیموس که چگونه تواند بود که مردی که پیر شده از نو زاییده گردد آیا تواند که باز شکم
مادر خود درشود و دوباره تولد از آن زاید جواب داد حضرت مسیح گفت آنچه حق است
آنچه حق است میگویم شما را بدرستی که هر که زاییده از آب و روح نمیتواند که داخل ملکوت الهی
شود بدرستی که مولود از گوشت گوشت است و مولود از روح روح است تعجب مکن از آنکه
من میگویم ترا که البته سزاوار است شما را که بزایید دیگر زیرا که روح هر جا که دوست
میدارد میوزد و آوازش را میشنوی تو نمیدانی که از کجا می‌آید و بکجا میرود همچنین است هر که
او مولود از روح است جواب داد نیقودیموس و گفت چگونه میتواند بود این جواب داد
مسیح و گفت تو معلم و استاد بنی اسرائیلی و این را نمیدانی آنچه حقیقت است آنچه حق است
میگویم شما را بدرستی که ما بآنچیزی که میدانیم سخن میگوییم و بآنچیز که دیده‌ایم
بر آن شهادت میدهیم و شما شهادت ما را قبول نمیکنید هرگاه من از ارضیات برای
شما گویم و شما تصدیق نکنید پس چگونه باشد که هر گاه از برای شما از سماویات گویم
انتهی و چون ما درین مقام ایراد خصوصیات رؤیای مذکوره و تفصیل آن در خور مناسب
باشد پس معروض میدارد که چنان دیده شد که خانه ایست بزرگ و در رو از خانه بیت
بامتیاز البیت رفیع دیوارش منقش بصورت حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بر صدر صفه و
بنده در برابر جناب مسیح و بر جانب چپ بنده دو شخص از مسلمین که از اهل صلاح بودند نشسته اند و
نزد بنده شمعی است و نابینا در کتاب انجیل ورد است دارم و من از آنحضرت میخواهم دانستن که ارودی

نشاط و شکفتگی استماع می‌فرمایند زبان بنده بتلاوت آن غنچه بلبل سرانیده و آنحضرت
صلوات الله علیه چون گل به شکفتگی و خنده گوش افکنده پس از آن کتاب سیپاره ام
آخر متوهم آنکه مبادا آنحضرت را از اکثار قرائت ملال حاصل شود ترک قرائت نموده کتاب را
در پیش خود گذاشتم پس یکی از آن دو شخص که بر لب رسیده بود کتاب را برداشته شروع
قرائت کردیم که آنحضرت باز بدون ملال استماع می‌فرمایند پس از ترک قرائت
پشیمان شدم دیگر گفته که آن شخص قطع قرائت کرده کتاب را گذاشت پس باز من
کتاب را شروع کردم در قرائت آنحضرت استماع می‌فرمودند و گذشت در آن شب بنده و آنحضرت
سوال بسیار و جوابها که بعد از انتباه از آنها بر خاطر نمانده بود مگر آنکه سوال از تخیل الطلاق
ابن البیه بر آنحضرت بسمت تاویلی که در ضمیر داشتم کرده تصدیق و تقریر آنحضرت
فرموده گردیدیم چنانکه گذشت و بعد از تمراب دیدم که آنحضرت از فاصلهٔ نزدیک
استاده بود جامه طلبید بنوعی که بپوشند گویا که آنحضرت برهنه بود یا مثل آن در بر داشتند
پس چنان در خاطرم افتاد که آنحضرت اراده تعلیم نماز شب دارند و از آن دانستم که بر خیزم پس
بر خواستم و آنحضرت نیز بر خاستند که در آنجا بود همه بر خاستند و از در بیرون رفتند و در اثنای آنکه همگی در
آنحضرت می‌رفتیم ناگاه شخصی از برابر نمود آنحضرت آمده بر سبیل شکایت از شخصی عرض
میکرد که فلان شخص در این نصیحت که در برابر او دفتر در برابر ابر نمود گفته که از آن طلبیده و امثال آن
شرابست آنکه او برند پس آنحضرت خشمگین و از روی عتاب او گفتند از کجا دانستی که از آن طلبیده بود

سر که

سر که طلبیده بود یا افیون خواسته باشد پس بنده نیز با آن شخص از روی عتاب گفتیم همچنانکه نخواهی
که بیرون روم نیکو کار نکردی باید که تو نیز طلب خود را بمردمان نیکو کرده پس آنحضرت این سخن را
از بنده پسندیده و دعا فرمودند بارک الله بعد از دعا آنحضرت قصد کردند که از حجره
خانه بیرون روند دیگر با جمعی کثیر بدرگاه منتظر آنحضرت بودند پس بیرون رفتند
و بنده نیز بیرون رفتم حال آنکه جمعی کثیر با آنحضرت محیط شدند و بنده را توهمه آنکه
مبادا از آنحضرت بسبب ازدحام باز مانم شتابان و مستعجل شدم و در آن تعجیل و
شتاب از خواب بیدار شدم و بلذت و بهجت آن واقعه خود را البته بر لب رسیده یافتم
مصرع زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست صلوات الله و سلامه علی نبینا و سیدنا
محمد و آله و علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مقدمه ثانیه در تقریر اعتقادات
نصاری با اشاره اجمالیه با آنچه ایشان از دلیل معتقدات خود بر ساخته اند بدانکه
ثبتک الله تعالی علی الهدی که اصل دین نصاری و اساس و بنیاد آن بر آنست که قائل و معتقد
بمعنی است کلی قابل تکثیر و مشترکست میان سه شخص که تعبیر نمایند از آن اشخاص ثلثه
مجملا باقانیم ثلث و مفصلا باقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس و چون شنیده که
قول بتکثر اله خلاف اجماع انبیاست علیهم السلام و عقیده گواهی است بگویند که طبیعت الهیه
و این تکثر مانند طبایع کلیه که بکثرت اشخاص متکثر میشوند نیست بلکه طبیعت الهیه با آنکه
باقانیم متکثر شده هم باقیست بر وحدت خود بخلاف طبایع کلیه که ایشان ازانکه

بعد اشخاص متکثر شده بر وحدت نوعیه باقی نمی باشند بلکه در حقیقت اشیاء از ابتدا متکثر
باقی میمانند همان وحدت جنسیه است اگر جنس باشد یا وحدت نوعی اگر نوع باشند
و بنای این فرق بر آن نهاده اند که طبیعت الهیه چون غیر متناهی است ما بر آن که با وجود تکثر اشکال
بر وحدت در تو باقی باشد و اما طبایع ممکنه چون متناهیست در باره ایشان گمان نیست
که متکثر شوند مگر اشخاص بکثرتی که اشخاص ایشان یکی از دیگری منفک و متفرق باشند
کثرت و وجود خارجی به گمان آنکه باین تاویل نیز از مخالفت اجماعی انبیا سالم
میمانند و میگویند که نفی آن مجمع علیه انبیاست تکثر است که اشخاص طبیعت در وجود
از یکدیگر منفک و متفرق باشند و در اشخاص الهیه افتراق و انفکاک نیست
پس تعدد صانع که نفی آن مجمع علیه است لازم نیاید و همه ما بر صاحب ذهن مستقیم که اندک
ربطی بمعقولات داشته باشد سستی مبانی و وهن تکلفات صدد معانی این هذیانات
مجمل پوشیده نخواهد بود و انشاء الله تعالی در تضاعیف رساله اقتناع این
دعوی در وجود خفا و آن مجمل معروض خواهد شد و بعد از آنکه صانع عالم را
جل شانه چنین مهیتی قرار داده اند میگویند که اقنوم ثانی از سه اقنوم صادر است
از اقنوم اول صدوری ازلی و صادق است بر آن صدور تعریف ولادت از جهت
اول را اب و ثانی را ابن مینامند چنانکه کلمه ابن نیز مینامند و بر آنند که کلمه از اینکه یکی
از اشخاص الهیه است در مسیح با طبیعت انسانیه متحد شده و معنی این اتحاد است که تشخص

آن تشخص ثانی الهی که آنرا گاه کلمه و گاه ابن نام میکنند بعینه تشخص انسان مولود
از مریم علیها السلام شد پس مسیح نزد ایشان عبارت از دو تشخص یکی الهی و یکی
انسانی که هر دو بیک تشخص متشخص شده اند و با جمله میگویند نشان هر طبیعت از
طبایع انسانیه آنکه متشخص شود بتشخصی که نشان آن طبیعت است چنانکه اشخاص انسانی
بتشخصات انسانی در اشخاص دیگر متشخصات دیگر متشخص شوند لیکن در باره
مسیح طبیعت انسانی بتشخص انسانی متشخص نشده بلکه متشخص شده
لیکن همان تشخصی که تشخص ثانی از اشخاص الهیه بان متشخص بود و آنکه انسان مولود
از مریم علیها السلام را کلمه و ابن و اله نام میکنند از جهت اتحاد است که او را است در
تشخص با آن تشخص ثانی از اشخاص الهیه که کلمه و ابن حقیقی است او و نیز منفرق است از آن
و تشخص دیگر چنانکه تقریر یافت پس این سخن در دو مقام است مقام اول آنکه
خالق عالم جل شانه طبیعتی است کلی متشخص است بتشخص بروحی که تعدد لازم
نیاید و مقام ثانی بیان امکان آنکه خالق عالم جزوی شود و جز از او و از غیر او کسب
باید یعنی آنکه امری که منافی الوهیت باشد لازم آید و بعد از آنچه در تحریر مقام اول از
کلام نصاری ظاهر میشود آنست که از خصوص مسیح و از انبیاء سابقه و
همچنین از حواریین و خلفای حضرت مسیح علیهم السلام بر سبیل تواتر عبارات
و کلمات بسیار رسیده که ظواهر آنها دلالت میکنند بر بودن خدا یعنی بودن مسیح را او بر

مسیح را پسر خدا ایراد اینکه از او متولد شده و برای آنکه خدا تعالی را روح است و برای آنکه مسیح
کلمة الله است و اینکه کلمه اول صادر است که از حق سبحانه و تعالی صادر شده و اینکه حق تعالی این
کلمه است و اینکه پدر و پسر یکی اند و در امثال این سخنان و هر کلامیکه ثابت و محقق باشد که
کلام انبیا است یا کلام مسیح یا کلام حواریین است واجب است حمل آن بر ظاهر آن و
اذعان کردن و ایمان آوردن بمدلول آن است نظر آنکه مدلول این سخنان امری باشند ممکن
و مجوزه باشد مگر اشکال بودن حق تعالی صاحب اقانیم ثلث بر وجهیکه مذکور شده و بودن او والد
و متولد شدن از چیزی از او در این مگر غیر مستحیل است پس واجب است تاویل آن کردن
و بیان تفصیل داشتن بیرون مانعی و نمیماند سخن مگر در بیان امکان آن پس میگوئیم که یکی
در این است که خالق عالم جل شانه از ازل الآزال ذات خود را دانا و شناسا است
و دانا و شناسا تمام نمیشود مگر بآنکه صورتی از او دانسته بذات داننده در آید پس
در دانستن و شناختن حق تعالی ذات اقدس خود را هم لازم باشد که صورتی از آن ذات هم
در آن ذات مرتسم یافته باشد پس صورت آن ذات اول صادر بوده باشد و تعریف
ولادت بر صدور آن ذات از آن ذات صادق است زیرا که حکمای [illegible]
ولادت را چنین تعریف کرده اند و گفته اند که ولادت عبارت است از جدا شدن
و هم رسیدن زنده از زنده دیگر که هر دو در طبیعت متفق باشند و جدا شدن ذات
اقدس الهی از ذات الهی جدا شدن زنده است از زنده باتفاق در طبیعت اما

زنده

زنده بودن ذات الهی خود ظاهر است و اما بیان زنده بودن صورت علمیه
آن ذات را از جهت مذکور متغافل گذرانیده و اصلا متعرض آن نشده و در بیان
اتفاق ذات و صورت ذات در طبیعت الهیه چنین تقریر کرده که صورت
مذکور ازلیست و هر ازلی اله است و هر چه آلهی است مشتمل است بر طبیعت الهیه
و هرگاه صورت مذکوره بمقتضای صدق تعریف ولادت بر وی از آن ذات
متولد شده باشد پس تسمیه آن بولد و تسمیه مصدر او بوالد و اب صحیح بوده باشد
اینست خلاصه آنچه از جانب نصاری در بیان دو اقنوم اب و ابن توان گفت
خواه آنچه از جهت مذکور بیان آن نموده و خواه آنچه بسبب تعصب خود از عقیده تصور
آن بر خاسته و اما آنچه در بیان اقنوم سیم که اقنوم روح القدس میباشد
گفته اند پس حاصل آن اینست که خالق عالم جل شانه چنانکه بذات خود دانا است
هم ذات خود را دوست دارد و خود محبوب خود است همچنانکه خود معلوم خود است و دوست
داشتن چیزی چیزی را انجام نمیشود مگر بحصول شی و انعطافی بمحبوبی از محب
پس همچنانکه در مرتبه اول متعین شده است ذات بتعین معلومیت خود متعین میشود در مرتبه ثانیه متعین
بمحبوبیت خود پس در این مرتبه صادر دیگر بهم رسیده و این صادر ثانی را روح القدس میدانند بجهت
آنچه وارد شده در انجیل که روح القدس المنبثق من الاب و این صادر ثانی هم ازلیست
و هر ازلی اله است پس او هم یکی از اشخاص الهیه باشد لکن او را والد و ابن نام نمیکنیم و ذکر طرف ولادت

بحسب ظاهر بر وجه صادق است برای آنکه بودن او بر طبیعت الهیه از آن جهت است که صادر از ذات اله
بلکه از آن جهت است با طبیعت الهیه در غایت لطافت و بساطت کامل البساطه است
که هر چه در او هست با او یکی باشد پس بودن او بر طبیعت الهیه نه از جهت صدور ازو
حیثیت مذکوره در تعریف ولادت مراد است و گویا نیسیم که زیرکان چون بنجاسه رسند
خود را از ترخندهای بیجا ای اسب زبر آرا این خیالات و خرافات و اسی ضبط
نمیتوانند نمود و در این است خلاصه آنچه در توجیه مقام اول اعنی اثبات سه اقنوم و بودن یکی
اب و یکی ابن و یکی روح القدس گفته‌اند و اما آنچه در توجیه مقام اعنی اتحاد اقنوم ابن
با انسان مولود از مریم میگویند پس زبده و ملخص آن آنست که اگر چه نوع این اتحاد نه
از آن قبیل است که مانند مقام اول دلیل عقلی بر آن توان اقامت نمود ولیکن دلیل عقلی
بر امتناع آن نیز نیست و رجال اکثر از راستان و راستگویان اخبار از وقوع آن بتواتر رسیده
از زمانیکه آن مولود از مریم بالله و ابن الله و کلمة الله و یکی بودن او با اله پس واجب است
قبول آن و تدین بآن ورود یافته ان شاء الله تعالی که فساد جمیع این مقدمات بر وجه
واضح بیان کرده شود **مقدمه ثالثه** در تمهید معارضه نمودن ادله نقلیه ایشان الخ:
در اناجیل اربع و در کتابی از امیر منسوب بحضرت داود علیه السلام یافت میشود از
اطلاق لفظ اب بر الله تعالی نه نسبت بغیر مسیح و همچنین از اطلاق لفظ ابن الله بر غیر
مسیح و بر ظاهر است که اطلاقات ادله نقلیه ایشان هم بر سبیلی که در کتب ایشان است در راه

انکار

انکار آن بر ایشان مسدود است احسن ابلغ است چنانکه بعضی از کشیشان انجا
چون از جواب آن معارضه عاجز میماند بر در خوش آمد زده میگفت که فلان نیز
بنده ما را هم بشمر تا گردن میزند از الجمله آنست که در فصل پنجم از انجیل متی مذکور
است باین عبارت طوبی لمن یصانعی السلامة فانهم بنو الله یدعون یعنی
خوش حال اهل سلام پس بدرستیکه ایشان پسران خدای خوانده میشوند
و هم در آن فصل باین عبارت مذکور است لیضیء نورکم قدام الناس فیرون اعمالکم
الحسنة ویمجدوا اباکم الذی فی السموات یعنی حضرت مسیح در مقام موعظه حواریون
گفت باید که بدرخشد نور شما در نزد مردم پس ببینند اعمال حسنه شما
را و تحمید و تعظیم نموده باشند پدر شما را که در سموات است و در فصل پنجم از انجیل متی مذکور است
باین عبارت صلوا علی من یحزنکم و یطردکم لکیما تکونوا ابناء ابیکم الذی فی
السموات المشرق شمسه علی الاخیار والاشرار یعنی دعا کنید و طلب رحمت نمایید بر
هر که شما را اندوهگین نموده باشد و از نزد خود میرانده باشد تا توانید که بوده باشید
پسران پدر خود آنکه در سموات است آن تابنده آفتاب او بر نیکان و بدان و باز
در همین فصل مذکور است باین عبارت کونوا انتم کاملین مثل ابیکم السماوی فانه
کامل یعنی بوده باشید شما کاملان مانند پدر سماوی شما پس بدرستیکه او کامل است
و در همین فصل مذکور است باین عبارت لیکن عند صلاتک فی خفیة فابوک الذی یری

في الخفية بجاي زبان علانية يعني بايد که صدقه دادن تو در خفيه باشد و پدر تو که مي بيند او در خفيه
تلافي آن بتو ميکند آشکارا و در فصل دهم باين عبارت باين عبارت مذکور است اذا
صليت ادخل علي مخدعك واغلق بابك وصل لابيك سرا وابوك الذي يجزي في السر
بجاي زبان علانية يعني چون تو بخواهي نماز بگذاري پس بخلوت خود در آي و در ببند و نماز
پدر خود را در نهان بگذار که او که بيند در نهان باداش عمل تو ميدهد آشکارا و هم در آن فصل
مذکور است باين عبارت هكذا صلوا وقولوا ايا ابانا الذي في السموات تقدس اسمك
يعني اين روش نماز بگذاريد و بگوييد اي پدر ما که در سموات است پاک و منزه است نام تو
و هم در اين فصل مذکور است باين عبارت ان غفرتم الناس خطاياهم غفر لكم ابوكم السماوي
وان لم تغفروا للناس سيئاتهم فلا ابوكم يترك لكم خطاياكم يعني اگر بيامرزيد شما گناهاني را
که مردم کسب کرده اند خواهد آمرزيد شما را پدر آسماني شما و اگر نيامرزيد شما سيئات مردم را
پس پدر شما نيز نخواهد گذاشت خطاي شما را و هم در اين فصل مذکور است باين عبارت
اذا صمت ادهن راسك واغسل وجهك لئلا تظهر للناس صايما لكن لابيك عالم السر
هو بجاي زبان علانية يعني تو هر گاه روزه بداري روغن بمال بسر خود و رو را بشوي تا ظاهر نشود بر مردم
روزه داشتن تو لکن ظاهر شود براي پدر تو او که راز دان باداش ميدهد ترا آشکارا و در
فصل دوازدهم همان انجيل مذکور است باين عبارت انظروا الي طيور السماء التي لا تزرع و
لا تحصد ولا تخزن في الاهراء وابوكم السماوي يقوتها اليس انتم افضل يعني نگاه کنيد

بمرغان

بمرغان هوا که زراعت نميکنند و درو نمي کنند و ذخيره در انبارها نمي نهند و پدر آسماني
شما روزي ميدهد آنها را آيا شما نيستيد بهتر از ايشان و باز در همين فصل مذکور است
باين عبارت لا تهتموا اذن وتقولوا ماذا ناكل او ماذا نشرب وماذا نلبس فان
هذا كله تطلبه الامم لان اباكم يعلم انكم تحتاجون الي هذا باجمعه و در فصل سيزدهم همان
انجيل مذکور است باين عبارت اي انسان منكم يساله ابنه خبزا فيعطيه حجرا او يساله
سمكة فيعطيه حية فان كنتم انتم الاشرار تعرفون ان تمنحوا العطايا الصالحة لابنائكم
فكم بالاحري ابوكم الذي في السموات يعطي الخيرات للذين يسالونه و از انجمله در فصل دهم
از انجيل سيم که انجيل لوقا است مذکور است در بيان نسب مسيح ع با جمعي که مردم گمان
ميبردند مسيح را که او پسر يوسف است ولد يوسف مذکور را در برابر مذکور است
تا آنکه رسانيده باد دم ٣ و در حق آدم گفته که ابن الله است و در فصل بيستم همين انجيل
مذکور است باين عبارت كونوا انتم متحننين مثل ابيكم السماوي لانه رؤف يعني بوده باشيد
رحيم دل مانند پدر آسماني شما زيرا که او رحيم و مهربان است و در فصل چهل و دوم همان انجيل مذکور است
باين عبارت اذا صليتم فقولوا ابانا الذي في السموات تقدس اسمك يعني چون
شما نماز بگذاريد پس چنين بگوييد اي پدر ما اي آنکه در سموات پاک و منزه است نام تو و در فصل
هفتاد و دوم از همين انجيل در باب قيامت مذکور است باين عبارت و اولئك قد نشتغلوا لا يستطيعون
ان يموتوا لانهم مثل الملائكة يعني ايشان ديگر نتوانند مرد زيرا که ايشان مانند ملائکه اند

خدا اید و در فصل چهل و نهم از انجیل مذکور است باین عبارت و بنتم فلا تطلبوا ما تاکلون
ولا ما تشربون ولا تهتموا الان هذا کله امم العالم تطلبه فاما انتم فابوکم یعلم انکم تحتاجون
الی هذا بل اطلبوا الملکوت و در فصل چهل و نهم از انجیل مذکور است باین عبارت لا تخف
ایها القطیع الصغیر قد سر ابوکم ان یعطیکم الملکوت یعنی مترسید ای طایفه
اندک تحقیق که خواسته است پدر شما آنکه عطا کند شما را الملکوت و در فصل چهل و دوم از
انجیل مذکور است باین عبارت ای منکم یسئله ابنه خبزا فیدفع له حجرا او یسئله
سمکة فیدفع له حیة بدل السمک او یسئله بیضة فیعطیه عقربا فان کنتم انتم
الاشرار تحسنون ان تمنحوا ابناءکم العطایا الصالحة فکم بالاحری ابوکم السماوی
یعطی روح القدس للذین یسئلونه یعنی کدام است از شما که چون فرزند او از و نان
طلبد پس او سنگی بدهد فرزند خود را یا اگر ماهی طلبد او مار در عوض ماهی بدهد او را
یا اگر تخم مرغی طلبد او عقربی بجای آن بدهد پس هرگاه شما بدکاران نیکو دانید
که فرزندان خود را بخشش های شایسته کنید پس بچه قدرها لایقتر و سزاوارتر
باشد پدر آسمانی شما بانکه عطا کند روح پاک خود را بکسی که از و آنرا طلب کنند و از آنجمله
است آنچه در فصل اول از انجیل یوحنا که انجیل چهارم است مذکور است باین عبارت
الذین قبلوه اعطاهم سلطانا ان یکونوا ابناء الله یعنی جماعتیکه قبول کردند
حضرت مسیح را داده است بایشان قدرت و توانایی آنکه بوده باشند پسران خدای

ود

و در فصل چهل و سیم از انجیل مذکور است باین عبارت قال لها یسوع لا تلمسینی فانی
لم اصعد بعد الی ابی لکن امضی الی اخوتی و قولی لهم انی صاعد الی ابی و ابیکم و الهی
و الهکم یعنی گفت حضرت عیسی در جائیکه بعد از صلب و دفن از قبر بیرون آمده بود زنی او را
شناخت و خواست که نزدیک آنحضرت رود ای زن نزدیک من میا که من بنزد
پدرم صعود نکرده ام اما برو نزد برادران من و بگوی ایشان را که من صعود کننده ام
بسوی پدر من و پدر شما و الاه من و الاه شما و از آنجمله است آنچه وارد شده در مزمور
هشتم از کتاب مزامیر منسوب بحضرت داود علی نبینا و علیه السلم باین عبارت
قدموا للرب یا ابناء الله یعنی تقدیم دارید پروردگار را ای پسران خدای و در مزمور
بیست و هشتم مذکور است باین عبارت اعترفت السموات بعجائبک یا رب و ایضا
بحقک فی مجامع القدیسین لان من فی السماء یساوی الرب او من یشبه
بالرب فی ابناء الله یعنی اقرار دارند آسمانها بعجائب قدرت تو ای پروردگار من و نیز
بحق تو در انجمن پاکان زیرا که کیست که برابری کند با پروردگار یا کیست که
مانندگی داشته باشد با پروردگار در میان پسران خدای و نیز در هشتم مزمور مذکور
است باین عبارت انت هو ابی الهی و ناصر خلاصی یعنی توئی پدر من و خدای من و یاری دهنده رستگاری
من و در تسبیح دوم از جمله ده تسبیحی که منسوب بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلم
و در ملحقات کتاب مزامیر گردانیده اند مذکور است باین عبارت ایها الاولاد و الاطفال الجلیل

الاعوج الملتوي ابعدنا اتکالا فی المذاهب شنیع و خلقنا بسبب حکیم الی سواء الطریق
الذي افناک و صنعت و حیله کنی ای فرزندان ناپاک گرده و کج نهاد و از راستی محروم
آیا با این روش تلافی حقوق پروردگار میکنید این گروه احمق اند و نسنجیده اند اول و دوم آیا
این نیست پدر تو آنچنان پدری که فراهم آورده و ساخته و سرشته ترا او باز در همین سفر مذکور
مذکورست باین عبارت ترکت الاله الذي ولدک و نسیت الاله الذي عداک یعنی واگذاشته
خدای را که ترا زاده و فراموش کرده خدایی را که ترا از روی پرورش داده و نیز در همین
سفر مذکورست باین عبارت افرحوا ایها الامم مع شعبه و لتتقووا جمیع ابناء الله یعنی
مقاله اولی شاد باشید ای طوایف مردم با گروه او و قوی دل باشید همه پسران خدای
در مناظره با نصاری در مقام ابطال تثلیث در مقدمه ثانیه معروض داشته بود که اهل تعلق
نصاری یکی اعتقاد تثلیث است و یکی ابن المسیح و تعبیر میکنند کلمة الله در اثبات تثلیث میگویند
اینست که حقیقت صانع عالم جل شانه طبیعتی است کلی قابل تکثر و لکن سه شخص
و در شخص سیم بنا بر ملکانیه و یعقوبیه خلاف است ملکانیه میگویند که آن شخص یکی وجود است
دیگری حکمت و یکی حیوة او من حیث الوجود اصل است و اقنوم الاب و من حیث الحکمة اقنوم الابن
و من حیث الحیوة اقنوم الروح و یعقوبیه میگویند که مرتبه ذاته متشخص است و آن اصل است
و اقنوم الاب و مرتبه معلوم خود بودن و آن اقنوم الابن است و مرتبه محبوب خود بودن
و آن اقنوم الروح است و همانا متعرض است بر بن خلاف اگر معانی آن دو طایفه تولیه

میگویند روح القدس منبعث است از اب و ابن بوده گویا نظر بران داشته اند که محبوب خود ذات
است و علم او جنس عین ذات خود بوده میباید و ملکانیه میگویند که روح القدس منبعث است از اب بوجه
نظر بانکه حیوة را ذاتی که حیوة حیوة او باشد میباید و هر چند از علم جدا نمیتواند بود اما ترجیح
نسبت بعلم ندارد و همچنانکه علم را نیز فرع نسبت بذات نیست اگرچه متلازمان باشند
و بیان شد ملخص الخ و تحصیل این سه اقنوم انست که آن طبیعت الهیه او لا بذاته متحقق
از شخص متشخص است و ثانیا چون علم بذات خود دارد و علم بان اسم صورت معلوم است
در ذات عالم و همچنین محبت از ذات خود دارد و محبت مثل ادراک العطاست متحول از محبوب
محبوب پس آن ذات را دو نحو دیگر از شخص حاصل بود مغایر شخص اول که اول اضافه
اصلاحیست و دوم اضافه علمی و سیم اضافه حبی است و همانا همین تقریر مراد خواهد بود
از انچه در رساله که یکی از فرنگان در هندوستان نوشته مذکورست باین عبارت و در هستی کلمه
خرد حرف ادراک این انست و چون طبیعت الهیه را میگویند که غیر متناهی است احتمال اینکه
کرد این تکثر منافی فرد است او که مجمع علیه انبیاست نیست و نیز بیان شده که چون اقنوم ثانی را
صادر میدانند از اقنوم اول و تعریف ولادت را که عبارتست از صدور حی از حی
زنده از زنده دیگر باتفاق ایشان در طبیعت صادق می باشد بران صدور لهذا اول را اب
و ثانی را ابن نام کرده اند و نیز بیان شد که خلاصه انچه در ابن المسیح میگویند انست که مسیح
از شخص الهیه متحد شده با انسان مولود از مریم علیها السلام و در آن ماده طبیعت انسانی را البسن جان

تشخص خود متشخص ساخته پس [illegible] و طبیعت [illegible] کلی طبیعت یا دیگر طبیعة الهی بوده
دو طبیعت متحصله بیک شخص اعنی آن شخصی که تشخص یافته از اشخاص الهیه یا آن تشخص
متشخص و متعین شده و جدا و متفرق نیست از آن تشخص دیگر پس اگر طبیعة الهیه
غیر متناهی است پس مناظره با ایشان سهل است که در فصول مفصل شود **فصل اول**
در مناظره با ایشان در مقام تثلیث پس میگوئیم تمام شدن سخنانی که در بیان تثلیث گفته بود
است بر تمام بودن چند مقدمه **اول** آنکه علم الهی بواسطه خود بطریق ارتسام صورت آن ذات
باشد در آن ذات **دوم** آنکه صورت علمیه ذی حیوة ممیز ذی حیوة بوده باشد و ارتسام حی در غیر (لفظ حی)
که ادراک فعلیت است بر وی صادق آید **سیم** آنکه مباینه ازلیت و ابدیت تلازم تقابل
بوده باشد **چهارم** آنکه مبین و مشروح شود که قول با آنکه طبیعة الهیه غیر متناهی است چه معنی دارد و
وفی الواقع معنی صحیحی دارد یا نه **پنجم** آنکه تعریفی که ولادت را کرده و تهمت آن بر حکما و
دانایان **هم** صادق باشد و بر هیچ معنی دیگر [illegible] ولادت صادق نباشد **ششم** آنکه نتوانند بود
که حقیقت صانع عالم جل شانه طبیعی بوده باشد کلی و مستلزم امری منافی و مناقض وجوب
وجود و الوهیت بوده باشد [illegible] این مقدمات مذکوره با سرها در کلمات و در بیتها باطل و مضمحل اند و ما بر تجلی
بیان میکنیم اثبات و یکایک از این مقدمات را که اقتضا مقام **اما مقدمه اولی** پس میگوئیم
متفق اند جمیع حکما بر آنکه علم و دانستن بر دو گونه است یکی آنکه صورتی از معلوم نزد عالم در آید
و آن صورت در آئینه وسیله دانستن شود و اینرا علم حصولی میگویند دیگری آنکه معلوم بنفسه نزد

[illegible]

عالم

عالم حاضر بوده باشد و آنرا علم حضوری [illegible] و اینرا علم حضوری میگویند و در این قسم از علم البته
صورتی و ذهن لازم نیست زیرا که معلوم نزد عالم البته حاضر است با عینه ابانی صورتی احتیاج
و جمهور متفق اللفظ میگویند که علم باری تعالی بذات و بلوازم ذات اقدس خود و همچنین علم باری تعالی
و الصفات [illegible] از قبیل علم حضوری است پس باید دانست که [illegible] این مقدمه بنا دادن که همه عقلا
آن متفق بوده باشند بدون اثبات دلیل بر اثبات آن [illegible] باشند فاحش و غلطی صریح
اما مقدمه ثانیه پس میگوئیم که آنچه معروف و مشهور و مسلم اکثر جمهور است اینست که
دو گونه هستی [illegible] یکی بودن اشیا در خارج و آنرا وجود اصیلی و وجود عینی نیز
مینامند و دیگری بودن اشیا در ذهن و آنرا وجود ظلی و وجود علمی و وجود غیر اصیلی نیز
میگویند اکنون میپرسیم که چیزهائی که در خارج بصفت حیوة متصف اند آیا خصوص
وجود خارجی در اتصاف ایشان بصفت حیوة و در صحت اطلاق لفظ حی بر ایشان
شرط است یا شرط نیست اگر شرط است لازم آید که صورتی [illegible] که
[illegible] نامند او را زنده و ذی حیوة نتوان گفت زیرا که بحسب آن صورت که در ذات
اقدس صانع عالم جل شانه موجود است بوجود عینی اصیلی اگرچه حی است و زنده
اما آن صورت که از زید در ذات او مرتسم شده بگفته ایشان موجود بوجود خارجی
نیست بلکه موجود است بوجود علمی ظلی و مفروض آنست که وجود خارجی شرط است
در اتصاف بصفت حیوة پس آن صورت هرگاه حی نباشد و هرگاه آن صورت را زنده و ذی حیوة

نتوان گفت [illegible] باشند لال از هم [illegible] و اگر
خصوص وجود خارجی و در اتصاف ایشان بحیوة بصفت زندگی وجود شرط نیست بلکه بر حیوة
میدارد و بر روشنی است که بهر نحو که موجود باشد خواه بوجود عینی اصیل و خواه بوجود ظلی غیر اصیل
همچنان بصفت حیوة متصف است و در سوم در افعال که شرح معنی حیوة است هر دو صادق
لازم میآید که صورتهای هر یک از اشخاص و افراد و مشاکلان در جنبان و اد میان سایر انحاء
در عالم امکان از حیوة و زندگی و نام و نشان دارند همه کلی نسبت بجناب اقدس الهی ازلا
حقیقة بوده باشند زیرا که در جنب است که صانع عالم جل شأنه در ازل آزال علم باشیا و بگونه
داشته باشد و الا جهل لازم آید و دانستن او اشیا را موافق گفته ایشان بارتسام صور
اشیا خواهد بود در ذات اقدس الهی پس صور مذکوره صادر شده باشند از ذات او للصدور از
چون این صور صورتهای حیوة است و مفروض آن بود که هر چه در حیوة است بهر نحو که وجود
داشته باشد خواه عینی و خواه ظلی همان صفت حیوة را میدارد پس هر یک از این صور آن
نحو وجود که وجود علمی است متصف بصفت حیوة خواهند بود در صدور هر یک از اینها
صادق خواهد بود که بعد از آن زنده است از زنده دیگر یا بموافقت در طبیعت زیرا که
زیرا که هر یک از اینها صورتست که ایشان بنحو از وجود ازلی باشند تا جهل صانع لازم نیاید
و هرگاه ازلی باشند الهی خواهند بود باعتراف مستدل پس طبیعة الهیة ایشان نیز خواهد بود
هرگاه تولیف و تولد بر ایشان صادق باشد باید که نصاری منقصی ساخته اول حق و انکار

نمایند

نمایند و اقرار آورند که [illegible] الهی [illegible] اند بلا الهیه
انه تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اما مقدمه ثانیه پس میگوییم گفته شما که
هر چه ازلیست الهیست و قدیم مسلم است که بیان کنند و فیما اظهار رسانید که قدما بیقین
میانه معنی ازلیت و معنی الهیت هست محال است که قابل بودن همه فلاسفه و حکما بیگانگی
و فروانیت و بیشریکی و نظیر بودن واجب الوجود یا قابل بودن همه ایشان که آنچه
مشهور و معروفست بقدم و ازلیت اشخاص عقول و نفوس و ازلیت ماده و صورت
اجسام فلکیه و ازلیت ماده اجسام عنصریه و ازلیت انواع مرکبات معدنیه و
نباتیه و حیوانیه بغیب شبهه نیست که میانه معنی الهیت و معنی ازلیت تلازمی نموده باشند
و اگر نه بر فلاسفه لازم میآید که همه آنچه ایشان آنرا ازلی دانند اله بوده باشند
و اهل ملل و ادیان که مخالفین و خصوم فلاسفه اند هرگز نسبت ایشان باین نوع شنیع الزام
نکرده اند پس ثابت باشند اول بر مقدمه مذکوره نهادن بدون اثبات و معلوم بر ایشان با اکثر
ظاهر تر است ظاهر است که چگونه خواهد بود اگر کسی گوید که اجماع انبیا علیهم السلام بر وجود
زمانی ما سوی الله و دلالت میکند بر وقوع تلازم میان ازلیت و الهیت گوئیم که نهایت
آنست که هر موجودی سوی الله تعالی حادث است نه اینکه اگر یکی از اینها مثلا زنده ازلی
بودی او نیز اله بودی در میان این دو معنی فرق ظاهر است و ثبوت تلازم متفرع تحقیق تا لازمه اول
بر اکثر فی مستدل ما اند که کمال خود بیان نموده که این شخص است بطلانات در طبیعت الهیه ازلی

حیثیت که از [illegible] گفته [illegible] و مختص به [illegible]
میان دو شخص اقتضا آن میکند که این متاخر بوده باشد از آن چیزی که متاخر باشد از چیزی
دیگر چگونه او را ازلی توان گفت بعد ازان در جواب گفته که این تاخر تاخر زمانی است که منافات
با ازلیت داشته باشد بلکه این تاخر تاخر ذاتیست که منافی ازلیت نمیباشد که از مصدر خود متاخر باشد
بی آنکه زمانی در میان آید و چنین این تاخر منافی ازلیت نیست پس درین جواب آنکه گفته میشود که ازلیت
گفته که چنین این تاخر منافی ازلیت است اما قول مشهور که حفظت شیئا و غابت
عنک اشیاء ندانسته که این تاخر با الهیت منافات دارد زیرا که باتفاق حکما و عقلا
الله میباید که واجب الوجود لذاته باشد و تاخر چیزی از چیزی اگر چه آن تاخر تاخر ذاتی بالطبع
بوده باشد و زمانی در میان نبوده باشد منافات دارد با واجب الوجود بودن آن شی زیرا که معنی واجب الوجود
لذاته آنست که بهیچگونه نسبتی بر ورد نباشد و در هیچ مرتبه از مراتب او را تاخر از وجود
تصور نتوان کرد و هر چه از دیگری متاخر باشد در مرتبه وجود متقدم بوجود نخواهد داشت و از
نسبت تقدم و تاخر در میان ایشان نخواهد بود و هرگاه محال باشد که متاخر از شی واجب الوجود
لذاته باشد محال خواهد بود که متاخر از شی الله باشد بضرورت آنکه الله باید که واجب الوجود
لذاته باشد و باز بر سبیل تکبیت ازالی میگویم شما نصاری چون معتقدید و آنکه الله ثالث ثلثه
است بسیط است مرکب نمیتواند بود و کم از روی مکابره و معنی لفظ مقتضای آن نمیتوانید گفت
که ضرورتست که واجب الوجود لذاته نتواند بود که در مرتبه از مراتب تعالی از وجود متصور باشد

و معنی

و همین که کسب واقع [illegible] از وجود [illegible] بر وجوب [illegible] کافی است و تعالی از وجود
کسب مرتبه بهم نمودن لازم نیست زیرا که برهان نقض بر دلیل عقلا بر وجوب بساطت او
نمیتواند گفت چه علاوه دلیل بر وجوب بساطت و امتناع ترکیب آنست که بر تقدیر ترکیب
احتیاج و نقص می آید و احتیاج و نقص چون در اشکافته میشود بر میگردد به نه داشتن
چیزی وان نه داشتن وجود است در مرتبه وجود اجزاء زیرا که کل متاخر است
از جزو بالضروره اما مقدمه دوم پس میگویم گفته شما که طبیعت الهیه
غیر متناهی است دیگر نیست که اشخاص آن طبیعت لازم نیست که از یکدیگر جدا و
ممتاز باشند از لفظ غیر متناهی چه معنی اراده کرده اید اگر در این معنی که معروف و مذکور
است میان حکما و علما چیزی اراده کرده اید بیان نمیکنید تا بعد از بیان نظر در صحت و
فساد آن کرده شود و اگر از لفظ غیر متناهی همین معنی متعارف میان اهل علم اراده کرده اید
ممنوع است که طبیعت الهیه بان متصف شود زیرا که تناهی و لاتناهی از خواص کم است و متصف
نمیشود بان مگر کم بالذات مثل مقدار جسمانی و عدد و زمان و دیگر چیزی که نوعی عارض
داشته باشد با کم بالذات مانند جسم که اگر گفته شود که متناهی است یا غیر متناهی است
معنیش این است که مقدار او متناهی است یا غیر متناهی و مانند حرکت که اگر گوییم متناهی
است یا غیر متناهی است معنیش آنست که زمانیکه حرکت در ان واقع میشود یا مسافتی
که حرکت بر ان واقع میشود متناهی است یا غیر متناهی و مانند اشخاص و افراد چیزی که

که اگر گویند فلان چیز انحاء غیر متناهی دارد مقصود همین است که عدد انها
متناهی است یا غیر متناهی همچنین انکه گفته میشود که علم الهی غیر متناهی است یا قدرت الهی
غیر متناهی است مقصود انست که عدد معلومات و مقدورات غیر متناهی است و چون
روشن شد که متصف بتناهی و لاتناهی نمیشود مگر بالذات یا مقدار و معروض کم بالذات
و معلوم است که طبیعه الهیه کم بالذات نیست و چون مجردات از ماده و لواحق ماده
که از انجمله است کم بالذات پس هیچ نوع مصاحبت و مقارنتی نیز با کم بالذات
ندارند پس معلوم و مبرهن شد که طبیعه الهیه معروض تناهی و لاتناهی نمیشوند نه بالذات
و نه بالعرض و قول شما که طبیعت الهیه غیر متناهی است قولیست بی معنی و دیگر مقدمه بود که
با انکه بی معنی و باطل است دخل ان در استدلال شما نیز نبوده است و لاطائل زیرا که زید مثلا علم
بذات خود و صفات خود دارد و در مقدمه شما میبایدکه او نیز شخص غیر متعین
از یکدیگر شود با انکه متناهی است پس اعتبار تناهی در طبیعت الهیه از برای تصحیح این دلیل
در اینجا نیست مگر کار عاقل سفیه و دیگر در مثال که در زبان سکنجبین شود دعا میکنند که تجربه
حقیقیست که تشخیص نمیشود تنها بلحاظ ان که کلیست پس برای تصحیح انچه گفته
بی معنی قایل شدن بکلیت طبیعت الهیه نیز در کار نیست اما مقدمه خامسه پس
میگوییم تعریفی که شما ولادت را کرده اند از چند وجه باطل است اول انکه ولادت
ولد اضافه دارد هم بوالده و تعریف شما بر ولادت ولد از والده صادق نیست برای انکه :

صادق نمیشود و ارواح انکه گفته ... و این جهت در دو انکال ... جلوه است و در طبیعت
اگر گویند از روی مکابره که زمان جمع در ولد از والده همان زمان انفصال او است از والده یا زمان
تعلق روح است باو و ولد در هر یک ازین دو زمان جلوه دارد و در علو او تشخص
انسانی است گوییم این بهانه فایده ندارد زیرا که بر تقدیر اگر چنان اتفاق افتد که
پدر پیش از تعلق روح بفرزند یا پیش از جدا شدن او از مادر بمیرد تعریف شما بر ولادت والد
چنین فرزند نسبت بپدر صادق نخواهد بود دویم انکه این تعریف بر ولادت ولد از
ام صادق نیست در صورتیکه بسیار اتفاق می افتد که زنی ابستن در حال زاییدن
بمیرد و فرزند زنده برآید اگر اعاده ان مکابره کرده گویند که زمان ولادت ولد
از والده زمان تعلق روح است باو گوییم شکی درین نیست که ابستن بودن بشخص خاص
و زاینده بودن یا زاییدن بشخص معینی دو معنی است که در زمان واحد باهم جمع
نمیشوند و درین نیز شکی نیست که تا فرزند از مادر جدا نشده همه اهل لسان او را
مجاز بل بحسب حقیقت ان زن را ابستن میگویند پس در ان حال زاینده بودن که فارسی ولادت
متحقق نباشد و او را زاینده نتوان گفت سیم طبیعتی که موافقت ولد
والد را در ان در تعریف اخذ کرده اند کدام طبیعت است طبیعت جنسی مراد است یا طبیعت نوعی
اگر طبیعت نوعی اراده کرده اید تعریف شما بر ولادت استر صادق
نخواهد بود زیرا که استر از فرس و حمار متولد است و از نوع هیچ یک از انها نیست

و التزام عدم تحقق ولادت درباره استر با ادعای [illegible] نوعی یا کلی یا بالکل واحد از انها
چنانکه از فحوی مستدل در حینیکه بنده بر تولیف او ایراد نقض مذکور کردم از حیرت و درماندگی
التزام کاهی در هنگام این التزام و کاهی در پناه این ادعا میگریخت و از عرق خجلت ابروی
نقصان بر خاک میریخت منقسط و مکابره ایست که اقدام میکنند بران مگر دیوانه از
عزت انسانی بیگانه و اگر طبیعت جنسیه اراده کرده اید این بار بسوی تولیف شما به ثبوت
نخواهد آمد و لازم می آید که بهم رسیدن جانورانی را از جرثه و بخار بدن انسان و دیگر حیوانات
بهم میرسند و همچنین کرمهائی که در معده ها یا جراحت انسان متکون میشوند همه اینها نسبت بانسان
اولاد بوده باشند زیرا که درباره هر یک از اینها صادق است که زنده از زنده بهم رسیده و در طبیعت
جنسی که حیوانیت است متفقند و فاحش تر ازین در سواتر ازین آنکه بر شان بنابر قول
ایشان که صورت صانع عالم جل شانه چنانکه از فحوی مستدل در چنین موضع از رساله
خود بران تصریح کرده لازم می آید که همه اشخاص ملائکه و جن و مردمان و اشخاص سایر انواع حیوان
بجملگی در نسبت بجناب اقدس الهی اولاد بوده باشند زیرا که همگی زنده اند که صادر شده از
حی قیوم و اتفاق در طبیعت جنسی که جوهریت واقع است در بیان انسانی در مقصد
اگر کسی گوید که چنانکه از فحوی مستدل و منشاء مناظره بود از آنکه کسب نقاصه مذکوره اعتبار طبیعت جنسی
مطلوبست نمود و در اعتبار طبیعت نوعی تولیف را بولادت استر منتقض دیده بر التزام عدم ولادت
با او عارت گشت از نوعی چنانکه مذکور شد علاقه دیده در کثافت شیئه منتقض [illegible] بگفت که ولادت استر

ولادت

ولادت نیست ناقص و متوقف در نوعی و در ولادت کامل میبایند و در ولادت ناقص نوع [illegible]
کاهی است گوئیم **اولاً** بر سبیل الزام که از فحوی خود در رساله تصریح کرده که جمیع اجزاء [illegible]
در نوع متفق باشند معدوم ... ازان دیگر ولادت نیست بلکه بنابر گمان بایدنامید **وثانیاً** آنکه لو [illegible]
نیز لازم می آید که جانوران و کرمان که در ابدان انسان و سایر حیوانات بهم میرسند نسبت بایشان
حکم اولاد داشته باشند و همچنین مخرج که حمار استر را زائیده است ان جانوران و کرمان زائیده
بی تفاوت بلکه ... ایشان باید که قائل شوند باینکه جناب اقدس الهی را با جانوران در میان
مذکوره با هر چه در عالم است حیوة در نگه دارد از هر گونه حیوان جنسیس اثر فیض یا ولد و نسبت والوان
استر با استر محقق است فانظر کیف یفترون علی الله الکذب ثم انظر کیف هم یصدون
و از عجایب ازین قوم ستر او از ستر لنس و بوم حرا از عزت انسانیت شیم نمیداند و چگونه
راسخ ... این همه را برخود افاقی چنین بیگذارند که اگر از غیرت مهموده خواند لنش
دیوانگان علم ... و بر سنگ بهند و ... اگر از خجلت ... نابد لنش
ترزندگان حصبه ... انرخه کردند و عرق ... بهمان ار کاکت مفتضیات
دشناعت نتایج این ... بر تنکان گهواره و کودکان ... گهواره بیجویدگی
نوازش شده او از صحبت فالزم ... بسبب بنابه علی التقوی ... الله خرام ان ...
بنابه علیه شفقت حرف ... نابه ... چنیم و تحقیق است که تولیف جامع ... ولادت
را الفرا ازین نیست که گوئیم عبارتست از تکون حیوانی در رحم از نطفه حیوانی دیگر [illegible]

چهارم اگر این تعریف صادق می‌آید بر تصور کردن انسان نفس خود را و بر تصور کردن
او سایر اشخاص نوع خود را و همچنین تصور کردن هر یک از اشخاص ملائکه و جن خود را
و سایر اشخاص نوع خود را حال آنکه هیچ یک نزد اهل عقل و لسان تصورات مذکوره را
ولادت و صور متصوره را اولاد نامیده و نخوانند پس عدم صدق تعریف بر اینها
دلیل بطلان تعریف باشد قطعا و اینست آنچه بر سبیل نقض تفصیلی ایراد آن
بر این دلیل کثیر الاختلال از غرائب مناسب مقام بلکه در مقتضای عجیب آن ادعای
را التضییع و مطالعه کنندگان را التصدیع میدانند اما تفصیل اجمالی پس میگوئیم که
اگر دلیل شما بجمیع مقدمات صحیح باشد لازم می‌آید که جناب اقدس الهی را تعالی شانه اولاد
غیر متناهی بوده باشد بیان این اجمال آنکه حضرت اقدس الهی همچنانکه ذات اقدس خود را
دانا و شناساست و همچنین دانا و شناسای صادر شده از آن ذات و صور آنهاست
و انصار این اثر این نحو مانند همچنین واجب است که این جزو را نیز دانا و شناسا باشد
تا جهل لازم نیاید و بعد دانستن این لازم است که صورت این ایضا صادر شود همچنانکه
بعد دانستن ذات صورت ذات صادر شده و تولد و ولادت همچنانکه صادق بود در صدور
صورت ذات واجب است که صادق باشد بر صدور صورت این نیز بلا تفاوت
و نقل کلام کرده میشود در دانستن حضرت الهی صورت این را همچنین در دانستن او صورت
این صورت را الی غیر النهایه پس لازم آید که حاصل بوده باشد مر او را تعالی شانه اولاد

غیر

غیر متناهیه و دیگر آنچنانکه واجب است میداند ذات خود را البته واجب است میداند این
خود را پس باید که روح القدس دیگر نیز حاصل شده باشد و نقل کلام کنیم در دانستن
او این روح نیز را و حصول روحی ثالث و هلم جرا الی غیر النهایه تا لازم آید وجود
ارواح غیر متناهیه و دیگر آنچنانکه واجب است دانستن خود را در روح نیز هم رسیده واجب است که
دانستن همان روح را پس روحی دیگر باین اعتبار نیز باید که حاصل شود و در روح اول
چون از طبیعه الهیه است و جهل بر طبیعت الهیه روا نیست باید که دانا و شناسا
باشد این وجود پس باید که از روح اول این نسبه معرفت ولد هم شده باشد
و بار این اول واجب است که خود را و پدر خود را و روح را هم شناسد
پس باید که از این لب این معرفت ولد و لب این گشت سه روح صادر
شده باشد که از این نقل کلام کنیم در دانستن این هر یک از اولاد خود او در دانستن
او هر یک از ارواح صادره از در او و در دانستن او هر یک از آن ارواح را و بغیر
نقل کلام کنیم در دانستن و دانستن و دانستن هر یک از اولاد خود را و در دانستن
و دانستن او هر یک از ارواح صادره از در را بالجمله لازم می‌آید که برای آن نفس
مقدسه آنچه استعمال کرده اند در این دلیل بوده باشد که او تعالی شانه
اولاد غیر متناهی و مقصد را ارواح غیر متناهی و همچنین هر یک از این روح مقصد را اولاد و ارواح
غیر متناهی بوده باشد و همچنین در هر یک از آحاد این سلسله غیر متناهی چنان بروش که در صادر

اینها تجاری بود جاری میشود زیرا که هیچیک از اینها در حین شکوفه‌ها و بوستان از باشد خود را او
هر آنچه را در هر مرتبه از مراتب صادر شده باشد از هر مقصد پس علی‌حده در برای آنرا هی مشمول
آن گشت نشانه‌ای دعجبان ابن بزرگ و سابقی باقدام تقریر کرده‌ایم کلام خود برای دریابی
با تأمل تامل برده حیرت و دهشت و غفلت از بصر بصیرت بر بشاید جزئی از
شناخت این فضیحتها از روشن گردد پس از آن اختیار تر است من لم یجعل الله
الله له نورا فما له من نور بدان ایدک الله تعالی که در هر مقام در سخن گرشت که از جانب
نصاری بتفوه گفت پس همانست که از آنجمله با جواب اینها در هر مقام ایراد کرده شود
سخن اول کسی را برسد که از جانب ایشان دلیل را این روش تقریر کند و گوید
صورت انسانی زنده از زنده است صادر از زنده با نقصیت صادر و مقصد طبیعت نوعیه هر زنده صادر
از زنده دیگر با موافقت مذکور در لوازم است چنانکه نوع نوعی برای ولادت کرده شد تا باب
تقریر نقضها مذکور بر تعریف وارد می‌آید منع نمود پس میگویم بر این تقریر نیز ایراد آنکه بر
منع بسی وارد بود و سابقا تقریر کردیم همه بعینها وارد است و همچنین جمیع نقضها سابقه که
که در ذیل نقض اجمالی ایراد کرده شد همه بر جای خود است اگر دریع ذلک نتیجه ظاهر شود کلیه
که کبری ساخته اید هست زیرا که دلیل برای سوای آنکه در جنس حیوان چنین یافته اید پس
و این استقرا است و در خارج مساوی حکم چنین استقرا افاده یقین نمی‌کند تحقیق این
سخن آنکه صدور زنده از زنده با اتفاق در طبیعت نوعی مفهومیست که رسول ایجاب آن

بر حقوق نفسی وارد بود و فی صحیح است آنکه شود که بیان این مفهوم در فهمی و لکن الیست مساوات
با آنکه این مفهوم اخص مطلق است از ولادت دریافته سابقا تقریر کردیم ظاهر میشود که بیان
انسان هیچیک ازین دو نسبت متحقق نیست زیرا که بر سبیل الزام روشن ساختیم که این مفهوم
در ادراک نمودن یاد هر یک از اشخاص ملائکه و جن نفس خود را دست اشخاص نوع خود را متحقق است
و در ولادت متحقق نیست و همچنین در ماده بر سر ولادت متحقق است و این مفهوم تحقق ندارد
این مفهوم است بولادت مساوی و اخص هیچیک نباشد و میان این خود نسبت نخواهد بود تا
ابن آن از النسب الاربع که عموم من وجه یا اعم باشد از جانب این مفهوم ظاهر است
که شمول تحقق شی بر وجود شی دیگر که از او اخص باشد شمول بر وجود حیوان بر وجود
انسان و همچنین شمول تحقق امری بر وجود امری دیگر که نسبت میان ایشان عموم و خصوص
من وجه باشد مانند شمول وجود اخص بر وجود حیوان بالبدیهه باطل و نا تمام است
سخن دویم آنکه کسی گوید لازم نصاری را که بر تثلیث که معتقد ایشان است دلیل عقلانی اقامت
نمایند بلکه ایشان را کافی است که گویند چون نصوص منقوله متواتره دال است بر ثبوت ولد
له تعالی و بر ثبوت روح و در پسر بودن مسیح مر الله را تعالی شأنه و در الهیت مسیح برای ثبات و
اب و ابن و دو نیست زیرا که اکثر صنایع عالم حاصل نمیشوند باین روش که یک طبیعت
بوده باشد متشخص است بشخص معین افراق اشخاص ارکید بر متمیز و مستحیل است همچنان ازلی
نسبت بر امتناع تشخص و تشخص هر یک تشخص پس هر یک از تثلیث ذاتی و اجمالی باشد که

و در بادی الرای علی ان تخیب اشتباه تحمیر ان [illegible] از من مذکوره که
مبحاالکمن اتقاء انهبا بر ظواهر خود لازم است بر ظواهر خود باقی بمانند لاجرم بان قائل شده اند
و در منصورت بر مخالفین در خصوص این است که دلیل بر امتناع ان اقامت نمایند الجواب میگوییم
این قدر تنزل و دست برداشتن از رشته لالی که ... علمای متکلمین است ان بالفضیح
سعیها کرده اند مرکوزی از الزام و الحراف بنا دادنی و سرگردانیست مع ذلک و ما ان
میکنیم امتناع انرا بعون الله تعالی **و وعده ابطال مقدمه سادسه** را در ضمن ان
بایجاز میرسانیم پس میگوییم هر چیز نظر بذاتش کرده ابا از کثیر بودن بالفعل نداشته و تواند
که این باشد و تواند که ان باشد کلیست مانند انسان که نظر بذاتش کرده چندین انسان تواند بود
و هر چیز که نظر بذاتش کرده ابا دارد از کثیر بودن و نتواند بود مگر یکی همه اینست جزئی و کلی است
مانند زید و عمر مثلا که نظر بذاتش کرده ممکن نیست که همان یک کس بعینه چند همان کس بعینه باشد
و کلی را باتفاق عقلا وجودی در خارج جدا و منفرد از وجود شخص نمیباشد بلکه هیچ
کلی موجود نیست مگر متشخص شده بعروض حالتی که از ان تشخص میبرند مانند و تشخص هر کلی
همان کلیست که متشخص شده و در تشخص منشا تشخص و ان حالتی که تشخص
نامیده میشود نفس ذات متشخص نیست اما انکه منشا تشخص متشخص و در واقع اینست نفس اوست
او از جز خود بر نفس ذات او است که گفته میشود که این متشخص بر اراده خود منشا تشخص است
و تشخص او مبین ذات اوست و چنین متشخص کلی نخواهد بود و نشاید گفت که این متشخص

تشخص

تشخص نخواهد کلی [illegible] بتقدیر کلی [illegible] متشخص شده این تشخص [illegible] و اهل حق درباره صانع
عالم جل شانه بر این اعتقاد اند و هرگاه منشا تشخص نفس ذات متشخص نبوده باشد
ناچار ان متشخص بی تشخص کلی خواهد بود و تشخص او زاید خواهد بود عارض شده و کلی ان تشخص را
و این کلی بعروض ان حالت ان متشخص شده خواهد بود و در این صورت احتمال از دو بیرون نیست
یا منشا ان حالت نفس طبیعت کلیست یا امر دیگر خارج شق اول مطلقا معقول نیست
زیرا که بر این تقدیر ان چیزی که او را کلی دانسته ایم جزئی خواهد بود که نفس ذاتش
مقتضی امتناع از کثرت است و دانسته شد که چنین چیز جزئی و متشخص است نه کلی
پس کلی بودن و مقتضی تشخص بودن دو معنی متنافیند و با هم جمع نمیتوانند شد و شق ثانی
که منشا تشخص امری باشد خارج درباره متشخص صانع عالم جل شانه معقول نیست
به دو وجه اول انکه در مرتبه ذات تعالی غیری نیست تا تشخص او از ان غیر مستفاد تواند
دوم انکه محتاج بغیر بودن در تشخص که مستلزم احتیاج و در وجود است از ممنوعات و منافی
وجوب وجود و الوهیت است پس بحمد الله تعالی روشن و مبرهن شد که ذات اقدس
صانع عالم جل و علا بنفس ذاته المقدسه متعین و متشخص است و نسبت طبیعی کلی متشخص شده
چنانکه بعضی بی تقریب توهم کرده اند پس بهمان اساس سست که از ان بنا کرده بودند
این بر خیسه مقدمه فاسده نهاده بوده وقت ویران کنیم بتوفیق الله تعالی سابقا بیان شد
الا این مقدمه که وعده ابطال ان اکنون بوفا رسید از هم فرو ریخت و هم جواب

سخن چونکه از جانب ان تشخصات گفته شود [illegible] عاقل ان [illegible] اول و دلالت بر ان بود
از خصم بر بطلان و امتناع انکه در باده [illegible] ارای دور در به جواز و احتمال سعی نمود گفته آمد و
برهانی بر روشن بر امتناع ان خیال محال قائم گردید الله الموفق و دیگر بر تقدیر تسلیم
که حقیقت صانع عالم جسم نیست نه طبیعت کلی تواند بود و بر تقدیر تسلیم که طبیعت نیست او
تشخص خود تواند شد بگویم ان طبیعت کلی اگر اقتضاء هیچ تشخصی نمیکند باید که ان تشخص
که در شئ باشد از غیر مستفاد باشد و اگر اقتضاء یکی ازین تشخصات میکند پس
تشخصات دیگر بیش از غیر مستفاد خواهد بود و هر یک ازین دو صورت چنانکه از ان تشخص شد
بدو وجه باطل است مع ذلک اگر عروض تشخص های دیگر نفس طبیعت است بدون
ان تشخص اول لازم می آید که انچه مقتضای ذات ان طبیعت فرض کرده بودیم مقتضای
ذات او نبوده باشد و اگر نه بنا لیتی که منفک ازو تواند شد و اگر عروض تشخصات
دیگر به تشخص اول است یعنی ان طبیعت با ان تشخص اول لازم می آید که یک تشخص چند تشخص
شود و این بالبدیهه باطل و منافی تشخص است یا لازم می آید که تشخص اول باطل
و تشخص دیگر حاصل شود و اگر ان طبیعت اقتضاء هر سه گونه تشخص میکند این
قطع نظر از مخالفت گفته حکما که مقتضای طبیعت واحده بیش از واحد نمی تواند بود لازم
مفاسد بیش ثانی است زیرا که باز میگویم اگر عروض تشخص ثانی و ثالث نفس طبیعت ان
تشخص اول پس تشخص اول ازو منفک شد و لازم اید که مقتضای ذات نبوده باشد و اگر

عروض ان تشخصات [illegible] طبیعت [illegible] تشخص اول است لازم آید که یک تشخص چند
تشخص شده باشد یا تشخص اول باطل و تشخص دیگر حاصل شده باشد اگر هیچ یک ازین تشخصات
مقتضای ذات نیست و از غیر مستفاد بلکه طبیعت صانع عالم جسم نیست و باراده
و اختیار هر یک پس از ان تشخصات متشخص شده گوئیم بالبدیهه معلوم است که طبیعت
بدون تشخص موجود نیست پس چگونه متصف با اختیار که اتصاف بان فرع اتصاف
بوجود است تواند شد و دیگر از هر کی در رساله نقل کرده از فلاسفه و خود تصحیح ان
اقرار نموده که هیچ طبیعتی از طبایع با دام که اقنوم و اقنوم خود بخود و مشخص نشده فعلی
و اثری [illegible] تواند بود و مراد ایشان از اقوام و اقنوم تشخص و تشخص است پس تا طبیعت
باراده و اختیار بدون تشخص شدن طبیعت چگونه تجرد تواند کرد و اگر گویند [illegible]
یکی ازان تشخصات مقتضای ذات طبیعت بوده باشد و تشخصهای دیگر باراده و
اختیار متشخص شود گوئیم تردید باز که عروض تشخصهای اختیاری نفس طبیعت است
بدون تشخص با طبیعت متشخصه بتشخص اول برهان خودست و مفاسد لازمه مذکور است [illegible] لازم
اگر گوئید لازم چند تشخص شدن تشخص واحد یا بطلان تشخص اول و حصول تشخص دیگر و عروض ذات
که عروض تشخص ثانی و ثالث مجموع طبیعت و تشخص اول بوده باشد اما اگر عروض تشخص ثانی
نفس طبیعت باشد تباهی لکن در واقع از تشخص اول که مقتضای ذات است جدا باشد
نه انفکاک مقتضای ذات از ذات لازم می آید و نه چند تشخص یک تشخص یا [illegible] که

محال است اعنی اگر ثابت شود [illegible] شخص اول دخول شخص
ثانی بالجمله تحقیقات نفسانیه که لازم اورده بودند لازم نمی آید باشد بلکه منفک از وجوب
مقتضای ذات است و عروض حالتی دیگر از آن توسط است بین الثلثه والخمسه است
و نه آنست که عروض آن حالات بجمیع اربعه و در صف [illegible] باشد بلکه نسبت آن و عروض
لازم بودن است اربعه و دیگر نسبت و هیچیک واسطه در عروض انها نیست اگر چه از [illegible]
و منفک نمی تواند بود چون [illegible] دستند بعلت لزوم واحد و [illegible] آنچه لازم آمد
آنست که [illegible] گونه تشخص مقتضای آن ذات باشد و بتغیر [illegible] مخالف معتقدند
[illegible] فلاسفه [illegible] و چون آنچه مقدمه در نزد متکلمین اسلام [illegible] اجمالی
دانفس عقیده [illegible] طریقه جدل است نه برهان جواب بگویم قیاس تشخص و
تعین به نفسه متعین [illegible] تشخص است و طبیعت [illegible] او [illegible] بر
لوازم [illegible] که آن [illegible] لوازمات خود [illegible] اند [illegible] افراد [illegible]
متکثر الافراد [illegible] قیاس [illegible] مع الفارق [illegible] صریح که خود را از [illegible]
نفسانیه [illegible] جدا تواند نمود حاکم است بلکه طبیعتی که عروض تشخص ذاتی باشد
دیگر عروض [illegible] که [illegible] بشود اگر چه آن [illegible] باشد [illegible] آن تشخص ذاتی
نخواهد بود [illegible] قابل [illegible] خود
برگشتن است زیرا که [illegible] معتقدند که اقنوم ابن و اقنوم روح [illegible] اقنوم

اب

اب و اقنوم [illegible]
یک متشخص است [illegible] تشخص که اصل احوال خود و موضوع محمولات خود است و [illegible]
مذکور [illegible] از اقانیم ثلثه [illegible] الهیه تعبیر کرده و اقنوم [illegible]
از طبیعت الهیه متشخصه [illegible] تشخص اول که وجود است [illegible]
صریح در کلام [illegible] نه [illegible] عبارت باشد از طبیعت [illegible] طبیعت
خواهد بود و دو اقنوم [illegible] انسان [illegible] بلکه قول با اقانیم ثلث از [illegible]
دین [illegible] است [illegible] شدن یک تشخص [illegible]
[illegible] شدن تشخص [illegible] انسان [illegible] است [illegible] دیگر [illegible] باتفاق عقلا
میدانیم که تشخص شیء مساوق وجود و وحدت آن [illegible] است [illegible]
که عروض تشخص عروض وجود و وحدت [illegible] باشد [illegible] تشخص [illegible] باشد [illegible] بوجود
واحد [illegible] خواهد بود بنابرین [illegible] اشخاص الهیه [illegible] هریک از اشخاص [illegible] چنانکه
تشخص [illegible] دارد و وجود [illegible] خواهند داشت [illegible] و
نفس الامر [illegible] جداگانه خواهند بود [illegible] اعتبار [illegible] و
کثرت اقنومی نتوانند شد پس هریک از اقانیم از دیگران هم بوجود و هم بتشخص و
هم بوحدت [illegible] واقع و نفس الامر جدا [illegible] خواهند بود [illegible] بوجود
و وحدت تشخص [illegible] در واقع و نفس الامر [illegible] ملاحظه و اعتبار عقل جدا [illegible]

از ممکنات و منفصل [illegible] و مقدار

نفی نماید داند الله لیس بخود الله تعالی که اقنیمه نگاه کنش علی اثر برای اقرار از آن است

بر آن [illegible] لازم نمی آید دو دعوی لاتناهی در طبیعت الهیه با آنکه معهود و دلائل

است بر تقدیر تسلیم نزد صاحبان طبع سلیم قادح در این کلیه بدیهیه نیست [illegible] نزد

ایشان ذات الهی و همچنین هر یک از اقانیم با وجود لاتناهی در طبیعت از سایر ممکنات

بوجود و تشخص و وحدت ممتاز است و ممتنع است که گفت که امتیاز او از سایر

ممکنات بوجود و تشخص و وحدت باعتبار انضمام نفس طبیعت است چه معنی این

سخن آنست که اگر طبیعت الهیه غیر متناهی نبود هر آینه بوجود و تشخص و وحدت

از سایر ممکنات ممتاز نمی بود یعنی وجود او عین وجود هر یک از ممکنات است

و تشخص او و وحدت او عین تشخص و وحدت هر یک از ممکنات می بود و این غلط است

و ممتنع است اگر گویند مسلم که آن اشخاص در تشخص و وحدت از هم ممتاز اند اما لا نسلم

که در وجود نیز از هم ممتاز باشند بلکه هر یک به وجود بدون تشخص و وحدت به سه

یک تشخص و یک وحدت منضور است و هر گاه هر یک به وجود و تشخص و وحدت هر یک

بسیط باشند خواه [illegible] از وجودات و تشخصات و وحدات اقانیم لیس

فی الحقیقة ذات اقدس صانع عالم جل و علا [illegible] و تشخص [illegible] موجودی واحد

و تشخص واحد خواهد بود که عقل او را [illegible] باتشخص [illegible] این [illegible] نیست

و

و چنین [illegible] تعالی الله عما یقول

الظالمون علوا کبیرا مقاله ثانیه در مناظره با ایشان در مقام ثانی اعنی اتحاد ابن

از [illegible] با انسان مولود از مریم علیها السلام و المسیح [illegible] گفته شد که ملخص آنچه [illegible] میگویند

آنست که نصوص منقوله از صادقین دال است بر بودن مسیح ابن الله و کلمة الله و بر بودن

الله تعالی اب مسیح را و بر بودن کلمه صادر اول و بر بودن ابن الله تعالی عین کلمه چنانکه یوحنا

انجیلی آغاز انجیل رابع از آن خبر میدهد باین عبارت فی البدء کان الکلمة والکلمة کان

عند الله و الله هو الکلمة کان هذا قدیما عند الله کل به کان و بغیره لم یکن شیء مما کان و همچنین

بر یکی بودن اب و ابن [illegible] مسیح از خود بقوله انا و الاب واحد [illegible] و امثال اینها

از [illegible] بسیار که در اناجیل اربع مذکور است و دلیلی نیست بر امتناع اتحاد

شخص ثانی از اشخاص الهیه که مسیح است باقنوم الابن با انسان مولود از مریم [illegible]

که طبیعت الهیه انسانیه در ماده مولود از مریم متشخص شده با نفس همان

تشخصی که شخص ثانی مذکور از اشخاص الهیه بان متشخص است از اینرو چون اتحاد مذکور

از [illegible] جایز و ممکن و با تجویز نصوص مذکوره بر ظواهر خود باقی میمانند لاجرم [illegible] آن

قائل گردیده تسمیه کرده اند مسیح را تاره بابن الله و تاره باله از جهت اتحاد مذکور

به تشخص ثانی الهی باعتبار صدور از او و صدق تعریف ولادت بر او ابن الله است و باعتبار

[illegible] و اشتمال بر طبیعت الهیه اله است و آن خود و تشخص با مسیح متحد است پس

هر شبهه که او را صحیح و معتبر است مسیح را نیز صحیح و معتبر خواهد بود و اثبات اقامت
دلیل بر جواز این اتحاد فرد نیست بلکه بر خصوم و مخالفین ثابت است که بر امتناع آن
اقامت برهان نمایند پس میگوییم چون آنچه در حسن توضیح که این تقریر مبنی است
بر جواز دو مقدمه اول تثلیث و بودن حضرت مسیح عالم جل و علا و اقانیم ثلث
بر وجهی که در پیش تقریر یافت تا متصور باشد که یکی از آن اشخاص در ماده مسیح
علیه السلام یا طبیعت انسانیه متحد شده باشد در تشخص دوم آنکه در واقع تشخص
دو تشخص بیک تشخص محال و ممتنع نبوده باشد اما مقدمه اولی فالحمد لله تعالی که بیان
بطلان او در وجوه تشخصات و فساد آن بشرحی مستوفی کرده ایم و فساد آن محرر اجزا
ز بیخ و بن برکنده و بر سو افگنده شده و بجان در وجوه بعضیها بر امتناع و تعدد
ثانی برهانیست کافی و بیانیست وافی و شافی چه بود از آنکه بطلان دعوی امکان
اتحاد یکی از آن اشخاص که فرع ثبوت و تحقق آن اشخاص است نیز بلازم و مستلزم است
مع ذلک در بطلان آن چون روی سخن با نصاری است و تمسک شد کافی چند که
ثابت شده و ما در مجز نیست اجمالات و ارباب عموم کبرا ابله و مکان و حسن ظن
با سلاف و گذشتگان هیچ از سنخ احکام عقل و عمر نفول آن نهاده با هیچ ملتفتی نموده
و لوکس ثابت تر ابابان الناس و مینوزی تمام سنخ احکام یافته و لوه از طهور عقل و مغیر باده اند
ایراد و جهی ساخته و در دیده اعتقاد حضرت و بر آن نگر بسته در گر تحتا از ارّان التسویات

بجود

بجود و نقضایای فطری خود میرود انرا ز دعوی اتحاد بطلان آن گذشته گفته بود
که با وحدت تشخص دیگر است تشخص نا جایست که هر یک از آن دو تشخص مرض و فقد بود امانه
بوده باشند تا بمجموع انسان بان اعتبار موجوض اثنینیت دیگر نبوده بود
دو وحدت شخصی مساوق تشخص است و جدا از هم جدا باشند و حال آنکه هرگاه
طبیعت انسانیه تشخص الهی متشخص شده باشد باید که بجنسانه تشخص
او متشخص شده باشد وحدت او و احد شده باشد پس گاه مثال آن در حد
جداگانه حاصل بهر یک که در تحقق اثنینیت ناگزیر است اگر گویند دو طبیعت و
یک تشخص گوییم این قول مردود است که بالبدیهه باطل است خلاف معتقد ایشان است
بلکه صریح کلام ابو الفرج در رساله و سعید بن البطریق نصرانی در کتاب نظم الجوهر است
که از جمله اقوال شدیده الاختلاف طوایف نصاری قول صحیح و محکم است
که در واقع و بحسب نفس الامر دو تشخص در خارج موجود اند بجای یک تشخص نه آنکه وجود
تشخص واحد است و تعقل او در التحلیل بعد و طبیعت متمایز مع ذلک با بیان
میکنیم بطلان ایراد میگوییم که تشخص الهی متشخص خاص موجود من الازل
که در لا یزال التشخص او عارض طبیعت انسانی شد آیا بود عروض آن تشخص بحسب واقع
و خارج تشخص انسانی موجود شده باشد اگر شده پس چیزی بحسب واقع بر
عروض آن تشخص بر طبیعت انسانی را اثر نباشد تا قید اطلاق اسم انسان بر التشخص

الهی این اطلاق اگر حقیقت است باید که آن شخص الهی حقیقه و بحسب اتحاد شخص آن انسان شده باشد
و شدن آن شخص انسانی یا با انقلاب او است یا بانقلاب انسان این خود معنی اتحاد نیست بلکه حقیقت
انقلاب است و بطلان منقلب و ثبوت منقلب الیه است و یا شدن آن شخص انسانی بانتفای شخص الهیت
و حصول شخص دیگر انسانی این خود همان صورت اول است و دلیل بر بطلان آن
قایم شده و الا شدن آن شخص انسانی همین شخص مسیح شدن او خواهد بود و این
رسم لی اگر بسبب اتحاد و تفسیر الاهی شخص انسانی حاصل شده باشد و ما به
والاتفاق معلوم است که مولود از مریم علیهما السلام انسان بود و در سایر احوال شخص
با سایر افراد انسان شریک است و سیم در دیگر شخص شدن طبیعت انسانی و در طبیعت
از طبایع نه بر این وجه است که اولا آن طبیعت خالی از تشخص در خارج تحقق داشته باشد
پس عروض تشخص شود و تشخص گردد بلکه موجود در خارج اولا ماده است
و بتدریج استعدادات او میفزاید تا آنکه شخصی از طبیعت شود و تمام شدن استعداد
ماده گفته میتوان شد که فلان طبیعت شخص شد و تحقق آن طبیعت بهم رسید و این
بیان روشن میشود که اتحاد شخص الهی با طبیعت انسانی قطع نظر از سایر وجوه
استحالات مبنی بر تعین و تشخص آن طبیعت معقول و متصور نیست پس چگونه
آن تعین و تشخص بسبب این اتحاد حاصل تواند بود مگر از مذهب خود برگردند و گویند که
اتحاد با این شخص الهی و شخص انسانیست نه با این شخص الهی و طبیعت انسانی و وجود

فساد

ف وان بر سابق ظاهر است و دیگر چون مذهب و معتقد ایشان نیست چرا بیهوده
متعرض آن شویم و در نتیجه گذشته میگوییم تشخص عیسی است شخصی و قیام با انتزاع معنی او جمیع
شخصی و در زمان واحد بود مشخص محل با انتزاع آن از دو شیء و بعد از رفع آن شخصیت
از ایشان محال است مثل عیسیه عقلا پس نتواند بود که رفع آن بنفسی که موجب [illegible]
عروض آن تشخص است بغیر عروض آن تشخص تحقق یابد و این جانب مستقل
ابطال بر اجمالی که در بعضی متصور تواند شد و الله الموفق **فصل** از جمله وجوهی که
اگر نصاری انصاف ورزیده بعضی از مؤلفات در آن تامل نمایند بر ایشان ظاهر و لایح
که در آن اباطیل دارند بسیاری تمام خواهند یافت آنست که بعد از تنزل از وجوه
استحالات مثبت در اتحاد و اغماض از امتناع آن و داد اصل بی بنیاد گفته میتوانند
که هرگاه اتحاد امری شد ممکن نباید نصاری بسیاری از طوایف کفره را از عبده ملائکه
و عبده شمس و کواکب و عبده نار و غیرهم در مخرج ادعا نمایند که قائل بودن بالوهیت ملائکه یا او
در تشخص بعضی توجیهی که شما در اتحاد ابن اله با انسان مولود از مریم
تکفیر توانند نمود چه بر ایشان در صورت مذکوره ادعا کرده خواهند بود که نزد شما وقوع
آن ممکن است و استحاله ندارد و چه امر ممکن را انکار کند نمی توان کرد بلکه بر
وقوع و تحقق آن امر ممکن دریاده که ادعا مینمایند دلیلی و گواهی میتوان طلب کرد
بر عای خود است و اگر دلیلی و گواهی نداشته باشد بعقیده او نباید که دیده [illegible] داشت

و اما مجرد نه داشتن دلیل در نفی وا تکذیب و تکفیر جو و حکم است قطعا باو نظیر شبهه که
شما را در باره مسیح علیه السلام افتاده از اختصاص آنحضرت از جمله افراد بشر
بمزید کرامات و خوارق عادات از قدرت تامه بر احیاء اموات و ابراء اکمه
و ابرص و سایر آنچه از آنحضرت بتواتر رسیده هر یک از طوایف مذکوره نیز میتوانند که
چه هر یک از جنس و بشر و بار و انقلاب جسد گفتن که چون آن جنس و بشر را نظر کردیم و
هر یک را اسباب بسیاری از وجوه افاضه خیرات و برکات و دخل تمام در انتظام
احوال مخلوقات و ترتیب منافع و مصالح آن بنهایت خصوصا شمس که
از شرف جنس او از کافه ارکان عالم علوی و سفلی و در ظلمت او و در اشکال
اشخاص انواع معدنیات و نباتات و حیوانات مشاهده و عیان از آفتاب
روشن تر است و در درجه اعلی از امتیاز و اختصاص بمراتب و منزلت عظمی
از صانع کل جل شانه یافتیم بلکه به نظر بر آن خصوصیات و مظاهر آن شان دیدیم
و در تصاعد حال بیان ذات اقدس صانع بیچون و هر یک از انها نحوی که شما میگویند از ثبت
ممکن دانستیم که در ترتیب انهمه آثار عظیمه بر بدن و دگر جزئیات و اختصاص آن شان
بانها نخواهد بود مگر بسبب اختصاص این شان با ربط مذکور و همانا نظر برین داشته بعض
ملاحده یا فرنگی چنانکه بعض اصحاب از ایشان نقل میکردند که او متکفه من تصحیح اتحاد دیگر نصاری
مدعی اند موافق مقدمات عقلیه نتوانم کرد اما در بیان انحصار و اختصاص آن

ظهور

بظهور مسیح جا جرم و مکرر از البشر و حوی المطلع بر حکم و مصالح افعال الهی مخ زبده و
جرات اینه موی که میتوانند از لیس هر فرد زبانند که هرگاه وقوع فعلی از افعال الهی
در باده ممکن الحقیقه باشد و ممکن از باب وقوع ان مفقود یا هم جزم بعدم وقوع نمائیم بحیثیت
که در اختفا مان آثار لیس حکم در اسرار منشیح بوده باشد بنا برین همانا که اتحاد
الهی با انسان و ترکب از لحم و دم که محل احوال خسیسه است موجب الالتباس ذیل
قدس و طهارت ازلی نیست باید که در باده هر شخص از اشخاص موجودات لطیفه
و کثیفه خسیسه و نفیسه ممکن و مجوز بوده باشد که در واقع و نفس الامر افراد آن
از ارتباط و اتحاد ممکن مشرف گشته و انکار آن بر عالیت حکمتها و مصلحتها نفیفه بوده باشد
دیگر بوسه عقل نشانه است که بودن و دحض تشخص ملک بشخص هرگاه ممکن باشد
متشخص بودن بزیاده از دو نیز ممکن و مجوز خواهد بود و مراتب بیش بودن
اثنین غیر متناهی است و نسبت جواز و امکان بهمه آن مراتب یکسان پس
هر چه در باره هر واحد لذا شی من موجودات جایز و ممکن بود در باره مجموع موجودات
نیز جایز و ممکن خواهد بود بعیقادت این بنگام خوبیت نصاری تقرب مشرکه
ز با فاطین بوحدت وجود و از نه اکتفا نموده از زندگی بیگانگی گرایند و در فصل پنجم
از انجیل سنی والطی و از انجیل مرقس و دوم از انجیل لوقا مذکور است که در هنگامی که مسیح
علیه السلام بروت گمی ۲۰ در نهر اردن رسم عمود دیده که عبارت از غسل توبه

[illegible]

بجا آورده حاج مشغول باشند که عید غطاس نیز میگویند الی الیوم در میان نصاری مشهور است
ند کار ماهر و در همان وقت است پس روح القدس از آسمان نازل شد بر او مانند کبوتری
حال آنکه روح القدس باعتقاد ایشان یکی از اقانیم و از اشخاص الهیه است
پس ظهور او در صورت کبوتر خبر باین خواهد بود که شخص ثالث از اشخاص الهیت
حالی را بعینه شخص خود شخص منحصر باشد بنابرین باید که نصاری
همان کبوتر را معبود و مسجود دانند و چون منعی نیست که در زمان الحال آن شخص
از آن کبوتر زایل شده باشد پس آن کبوتر که باطل آید تکفیر خواهد بود و که در واقع همان
کبوتر بوده باشد بقیه دیگر فضایل حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام بسیار است از انجمله
در فصل سیم از انجیل متی و در فصل بیست و چهارم از انجیل لوقا مذکور است که حضرت
مسیح علیه السلام در باره یوحنا یعنی یحیی علیه السلام گفت که ما خرجتم تنظرون
نبیا نعم اقول لکم انه افضل من نبی و دیگر گفت الحق اقول لکم انه لم یقم فی موالید النسا
افضل من یوحنا المعمدان و دیگر در فصل مذکور از انجیل متی گفت جمیع الانبیا
و الناموس تنبئوا الی یوحنا و ذلک موافق گفته لوقا بلکه باید که مسیح با در
یحیی الحضرت را ارادت داشته و بکارتش زایل نشده باشد زیرا که بزعم
نصاری آنست که مریم علیها السلام بوده از زادن مسیح برهمان بکارتی که داشت باقی بود
و سند ایشان همانست که لوقا در فصل پنجم در کیفیت زادن مریم علیها السلام با بشارت

گفته

گفته و لدت ابنها البکر حال آنکه هم لوقا در فصل چهارم در باره مادر یحیی علیه السلام
مثل همان عبارت آورده و گفته لما کان زمان ان یضع تلد فولدت ابنها البکر
و ابنهم از جمله ایات عظیمه است در باره یحیی ٣ مع ذلک در فصل اول از انجیل لوقا مذکور
است که از جمله اوصافی که در بشارت یحیی ٣ در هیکل بزکریا نمود ذکر کرد یکی این بود
که و یمتلی من الروح القدس و هو فی بطن امه و در اواخر همین فصل مذکور است که چون
جبرئیل مریم را بانجیل و زادن پسر بشارت داد گفت مریم او را که چگونه خواهد بود
این حال که من مردی را نشناخته ام پس در جواب وی گفت روح القدس حلول خواهد کرد در تو
و قوه علوی بر تو سایه خواهد افگند و در فصل سیم از انجیل لوقا مذکور است که چون
مریم علیها السلام مهر آن مسیح اند سلام کرد مسیح نیز بروح القدس شد و در
فصل چهارم در حق زکریا نیز باین عبارت گفته امتلا زکریا ابوه من روح القدس
اکنون میگوییم امتلا حضرت یحیی و زکریا و مسیح از روح القدس و محبت
مریم روح القدس را و وحی مقتضای اتحاد در شخص نمیتوانند داشت پس باید با
یحیی و زکریا و مسیح و مریم نیز قایل بشوند و الا زکریا یحیی و دیگر که در معنا کسیند همان
تاویل و ارتباط حضرت الهی با مسیح ٣ جاری خواهد بود و فرق با کثرت فضایل
حضرت مسیح نفضیلت زیرا که اشرفیت بعضی از اقانیم الهیه را از بعض دیگر
انکار نمی توانند کرد زیرا که اقنوم الاب اشرف است از اقنوم الابن و حجت

هست شما و ندارد و همچنین اقنوم الابن اشرف است از اقنوم الروح بدلیل آنکه در
فصل سیم و پنجم از انجیل یوحنا مذکور است که مسیح گفت که روح القدس که من شما را خواهم فرستاد
داد شما را بجمیع حق هدایت خواهد کرد و همه از من مستفاد شما میدهد و در است که
قایل بودن نصاری بالهیت مریم چنانکه در قران مجید مذکور است و تواریخ نصاری
نیز بیان نامعلوم است نقش این و مثل این که گذشت بوده باشد دیگر در
کتاب مزامیر داود در جمیع حق جمیع مذکور است بانیعبارت الله قام فی
مجمع الالهه وفی وسط الالهه یحکم الی متی تقضون بالظلم وتاخذون بوجوه
الخطاة و بعد از ان بانیعبارت از تحت ارکان السموات انی قلت انکم
الهه وبنو العلی کلکم و بزعم شما نصاری مسیح تصدیق وقوع این سخن کرده
چنانکه یوحنا در فصل بست و چهارم اورده که یهود سنگ برداشتند که انحضرت را بزنند
انحضرت گفت یسوع کارهای نیک بسیار بشما نمودم از جانب پدرم برای کدام از ان
کارها مرا سنگ میزنید گفتند یهود نه برای کارهای نیک سنگ میزنیم ترا بلکه برای
ان میزنیم که تو کفر میگوئی زیرا که تو انسانی و خود را الله میکنی انحضرت گفت
الیس انه مکتوب است در ناموس شما انا قلت انکم الهه پس هرگاه
گفته باشد مر انها را الهه آنانکه کلمه الله بود نزد ایشان و ممکن نیست شکست نوشته
نوشته پس کسی که پاک گردانید او را اب و فرستاد او را بعالم میگوئید شما که او کفر

دیگر

دیگر میگوئی برای انکه گفته باشم شما را که من ابن الله اکنون از نصاری میپرسیم
که ان تسمیه جمیع بالالهه و بنو العلی چه وجه دارد و هر وجه محمول و بکنیم تاویل ما است
که در تسمیه مسیح بابن و در مشابهات دیگر که بزعم شما مفید الهیت است جاری
نمیتوان کرد و اگر تسمیه ابن بالهه مجازیست و حقیقت نخواهد بود مگر از
جهت اتحاد یکی از اقانیم با ایشان در تشخص پس باید بالهیت همه قایل شوید و دیگر
جمیع انچه ارتفع بهان بزعم شما در باره مسیح وارد شده همه منسوبه بشما
شده نظایر انها هم درباره حواریین واقع شده و بر شما لازم اید که بالهیت
همه ایشان قایل شوید و ما چون الله تعالی تفصیل این از سبیل سوال و جواب ایراد نموده
میگوییم اگر مستند شما در قول بالهیت تسمیه و تبرکیت که هم انحضرت خود را
هم دیگر است گویان اورا کرده باشند بابن الله پس میگوییم در مقدمه ثالثه تفصیلا
مذکور شد که هم مسیح و هم غیر او هم درباره حواریین و هم درباره غیر ایشان اطلاق
ابن الله کرده اند و اگر میگویند منشاء نه از انجهت است ولیس الا محض ذلک لفظ
ولادت درباره مسیح وارد شده چنانکه در مزامیر زبان داود مذکور شده که انت ابنی
و انا الیوم ولدتک میگوییم اولا انکه ظاهر این خطاب خود با داود است نه غیره انکه
در مزامیر دیگر داود بر سبیل مناجات میگوید انت ابوای الهی و ناصر خلاصی و ثانیا
انکه ورود لفظ ولادت اختصاص بماده مسیح ندارد و درباره غیر انحضرت نیز وارد شده

چنانکه در نسخ بسیاری از تسبیح عشر منسوب بحضرت موسی علیه السلام مذکور است
بامعجزات و ترکت الالاله الذی دلکت خطاب بعموم بنی اسرائیل است بتقریر عبارت انجیل ازان
و همچنین در فصل اول از انجیل یوحنا درباره مومنین بمسیح مذکور است که اول امتیازات فاما الذین
قبلوه فاعطاهم سلطانا ان یکونوا ابناء الله الذین یؤمنون باسمه و لیس اسم
من دم و لا من مشیة لحم و لا من مشیة رجل لکن ولدوا من الله و اگر بگویند که درباره مسیح
منقول است با اطلاقات سابقه ظهور کرامات و خوارق عادات بسیاری از آنحضرت
از افعالی که مخصوص نیست بکرامة الله تعالی مانند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و اخراج شیاطین
و غیر ذلک میگوییم امثال اینها که درباره حواریین متحقق شده و شما نصاری منکر
نیستید و در تواریخ شما مذکور است و نیز دلالت میکند بر آن آنچه در فصل دهم
از انجیل مرقس مذکور است که حضرت مسیح طلب کرد جمعی را که دوست میداشت و آمدند
بسوی او و انتخاب کرد از ایشان دوازده تن را برای آنکه بوده باشند
با او و برای آنکه رسول خود کرداند ایشان را تا دعوت کنند و عطا کرد بایشان
توانایی بر شفا دادن مریضان و اخراج شیاطین و باز در فصل ششم از همان
انجیل مذکور است که دوازده کس را طلب کرد و ایشان را دو دو کس فرستاد و
داد بایشان توانایی بر ارواح پلید و در آخر همین فصل گفته که چون بیرون رفتند دعوت
میکردند مردم را بتوبه و شیاطین بسیاری از مردم اخراج کردند و تدهین کردند بزیت

بیماران

بیماران بسیاری را پس شفا دادند ایشان را و در فصل نهم از انجیل لوقا
مذکور است که طلب کرد مسیح دوازده رسول را و داد بایشان توانایی و قدرت بر
جمیع شیاطین و شفاء امراض و فرستاد ایشان را که دعوت نمایند بملکوت الهی
و شفا دهند بیماران را و در آخر همین فصل گفته که چون بیرون رفتند میگشتند در
شهرها و دیهها و بشارت میدادند و شفا میبخشیدند در هر موضع و در
فصل دهم از انجیل متی بعد از ذکر اسامی حواریین مذکور است
که مسیح امر کرد ایشان را در حینی که میفرستاد ایشان را که در شهرهای اسرائیل
اظهار دعوت کنند و گفت بان دوازده مرد مروید و بشهر سامره داخل مشوید
روانه شوید بسوی گوسفندانی که گم شده اند از خانواده اسرائیل و در آن هنگام که میروید
پس دعوت و موعظه کنید و بگویید بتحقیق که نزدیک شد بشما ملکوت آسمانها شفا
بخشید علیلان را و پاک گردانید مبروصان را و بیرون کنید شیاطین را و احیای
میتی زنده نمایید مردگان را مفت گرفته اید مفت بدهید و بوید اینها از آنچه مذکور
است و در فصل سیم از انجیل یوحنا که مسیح خطاب کرد بحواریین گفت آنچه
حق است آنچه حق است میگویم شما را بدرستیکه آن کسی که ایمان آورد بمن بجا میآورد کارهای را
که من میکنم و بیشتر از اینها و باز گفت که هر وقت که طلب کنید از اب باسم من خواهد داد
برای شما و در فصل بیست و چهارم از همان انجیل مذکور است که مسیح گفت بحواریین انتم

ثبتم في و ثبت كلامي فيكم فكل ما تسئلوه يكون لكم و در فصل بیست و چهارم مذکور است
باین عبارت کل ما تسئلوا الاب باسمي يعطيكم و هم در فصل بیست و ششم مذکور است
باین عبارت الحق الحق اقول لكم ان كل شيء تسئلونه باسمي الاب فانه يعطيكم و
حتى الان لم تسئلوه باسمي شيئا سلوا تعطوا و اگر سکوت شد در باره مسیح
با امور مذکوره اتفاق افتاده که حق سبحانه و تعالی بر زبان داود و دیگر انبیا
علیهم السلام اسناد داده احوالی را که بر مسیح ع جاری خواستی شد بخود مثل آنکه بر زبان
حضرت داود ع گفته الذي اكل خبزي رفع علي عقبه و این منطبق است بر حال
یهودا اسخریوطی که شب با آنحضرت طعام خورد و در همان شب یهودا را لشکر یهود آورد و دلالت
کرد تا آنحضرت را گرفتند و فرو ابر و از کشیدند و نیز بر زبان حضرت داود گفته
اقتسموا ثيابي منهم و علي لباسي اقترعوا و این منطبق است بر حال حضرت مسیح در
حینیکه جوانان آنحضرت را برهنه کردند که بر دار کشند جامهای آنحضرت را
در میان خود قسمت کردند و چون سر این آنحضرت منسوج بود و منبسط نبود
با هم قرار دادند که پاره نکنند و قرعه انداختند تا هر که برآید از آن او باشد و باز بر زبان
داود ع گفته اعطوني في طعامي مرارة و في عطشي سقوني خلا و این منطبق است
بر حال مسیح ع در حینیکه بر دار بود و تشنه و آب طلبید پس جوانان یهود آنی
که در پای دار بودند سرکه ممزوج بمراره بهم کردند که بجای آب بنامد و باز بر زبان او گفته

نقتوا

نقبوا یدی و رجلی و احصوا كل عظامي و این منطبق است بر حال مسیح ع که
آنحضرت را بر دار کشیدند و بمیخها با دو دست و پای شریف او را بر تخته میخ دوز کرده بودند و در انجیل
ایشان خبر که دلالت بر وقوع این صورت کند نیست مگر آنچه در فصل شانزدهم
از انجیل یوحنا مذکور است که مسیح ع بعد از زنده شدن خود را بحواریین مخفی داشت و توما از
جمله ایشان در آن وقت حاضر نبود و دیگران او را خبر دادند که ما دیدیم رب را
او گفت تا این که نبینم در دست او جای میخها را و انگشتان خود را داخل نکنم در سوراخی
که بسبب زدن جوانان در جای که بر دار بود و در پهلوی آنحضرت بهم رسیده تصدیق نمیکنم
نمیگویم با اتفاق دشمنان نصاری مسیح الله بود و لیکن سای را از احوالیکه بر حواریین
او جاری خواستی شد هم را بخود اسناد داده چنانکه در فصل بیست و هشتم از انجیل یوحنا
مذکور است از خطاب مسیح با حواریین با این عبارت من سمعکم سمعني و من ظلمکم
ایاي يظلم و چنانکه در فصل بیست و سیم از انجیل متی مذکور است خلاصه این آنکه
چون مسیح در آخر الزمان فرود آید و گروه ملائکه با او و خلایق را دو گروه سازد
مؤمنین را از جانب راست و منکرین را از جانب چپ باز دارد و پس خطاب کند اهل الیمین
را گوید بیایید ای برگزیدگان پدر من میراث باشید ملکی را که آماده و مهیا شده
برای شما پیش از آنکه عالم زیرا که من گرسنه شدم پس الطعام کردید مرا و
تشنه بودم پس آب دادید مرا و غریب بودم پس جای دادید مرا و برهنه بودم

پس نپوشانیدید مرا و مریض بودم پس عیادت نکردید مرا و در حبس بودم پس
نیامدید نزد من آنگاه جواب میدهند ایشان نیز و میگویند یا رب کی دیدیم ترا
گرسنه که اطعام کرده باشیم یا تشنه که سیراب داده باشیم و کی دیدیم ترا غریب که جای
داده باشیم یا برهنه که پوشانیده باشیم و کی دیدیم ترا مریض و در حبس که زیارت
نکرده باشیم پس جواب میدهد ملک و مسیح میگوید بایشان آنچه حق است میگویم بشما که
آنچه کرده باشید بیکی از برادران من این حقیران آنچه بمن کرده اید آنگاه
میگوید اصحاب شمال را دور روید از من ای راندگان بسوی آتش جاویدان
مهیا شده برای شیطان و جنود او زیرا که گرسنه بودم پس اطعام نکردید
مرا و تشنه بودم پس آب ندادید مرا و غریب بودم پس جا ندادید مرا و
برهنه بودم پس نپوشانیدید مرا و مریض بودم و در حبس بودم پس زیارت
نکردید مرا آنگاه جواب میگویند که یا رب کی دیدیم ترا گرسنه یا تشنه
یا غریب یا مریض یا محبوس که خدمت نکرده باشیم آنگاه جواب میدهد و میگوید
ایشانرا آنچه حق است میگویم چونکه نکردید اینها را بیکی از این برادران من
این حقیران پس بمن نکرده اید پس اینها خواهند رفت بعذاب دایم و صالحان
بحیوة جاودان و چنانکه مذکور است در فصل سیزدهم از انجیل یوحنا از قول مسیح ع
با نجمات الحق اقول لکم ان من یقبل واحدا ممن ارسله فانه یقبلنی ومن یقبلنی

فهو

فهو یقبل من ارسلنی و اگر بگویند که درباره مسیح منضاف است بمراتب سابقه
جز دادن آنحضرت صریحا و کنایه بیگانگی و الهی و چنانکه وارد شده در فصل دهم
از انجیل یوحنا از گفته مسیح ع با نجمات ان خرافی تسمع صوتی و انا اعرفهم و
هم یتبعونی و انا اعطیهم الحیوة الدایمة الابدیة ولا یهلکون الی الدهر ولا احد
یختطفهم من یدی لان ابی الذی اعطانی ایاها هو اعظم من الکل ولا یقدر احد
یختطف من ید الاب شیئا انا و الاب واحد نحن و باز در آخر همین فصل
با نجمات ان لم اعمل اعمال ابی فلا تؤمنوا بی وان کنت اعمل ولا تؤمنون بی فامنوا
بالاعمال لتعلموا و تؤمنوا انی فی الاب و الاب فی و در فصل چهاردهم با نجمات
قال له فیلبس یا رب ارنا الاب و حسبنا و قال الیسوع انا معکم هذا الزمان
کله ولم تعرفنی یا فیلبس من رآنی فقد رای الاب فکیف تقول ارنا الاب
اما تؤمن انی فی الاب و الاب فی و الکلام الذی اتکلم به لست اتکلم به من
نفسی بل الاب الثابت فی هو یعمل هذه الاعمال امنوا انی فی الاب و الاب فی
میگوییم همچنین درباره حواریین منضاف است بمراتب سابقه جز دادن مسیح
صریحا و کنایه بیگانگی خود در ایشان و یگانگی اب و خود در ایشان چنانکه وارد شده
در فصل هفدهم از انجیل یوحنا از دعای چند که مسیح ع در حق حواریین میکرده
با نجمات یا ابتاه قدسهم بحقک لان کلامک حق هو و کما ارسلتنی الی العالم

دین اعلیهم انا اقدس ذاتی لیکونوا هم مقدسین بالحق ولست اسل من اجل هولاء فقط
بل من اجل جمیع المومنین بی بکلامهم لیکونوا کلهم واحدا کما انک یا ابتاه فی وانا فیک
لیکونون هم فینا واحدا لیومن العالم انک ارسلتنی والمجد الذی اعطیتنی اعطیتهم
لیکونوا واحدا وانا فیهم وانت فی لیکونوا کاملین لواحد و در فصل چهاردهم میگوید و قد عرفتم
انمک وانا ابوهم لتعرفهم لیکون الحب الذی اعطیتنی فیهم وانا فیهم و باز در فصل بیستم
همان انجیل مذکورست که مسیح گفت بشاگردان السلام لکم و انا فیکم و باز در فصل مقدم
همان انجیل مذکورست از قول مسیح بر سبیل عموم من یاکل جسدی و یشرب دمی یثبت
فی وانا فیه و باز در فصل چهاردهم مذکورست که مسیح با حواریان گفت فی ذلک الیوم
تعلمون انی فی الاب وانا فیکم و همچنین در قول مسیح با حواریان که من یسمع منکم فقد سمع
من قبلکم ای فی بقلبهم مذکور شد و همچنین در آخر فصل پنجم و در فصل چهارم از خود
را اراده گفت انا نور العالم و در فصل پنجم از انجیل متی خطاب بحواریان کرده گفت
انتم نور العالم و منصف به آن اثبات نکته مذکوره حلول کردن روح القدس که نزد
شما یکی از اقانیم الهیه است در ایشان چنانکه یوحنا انجیلی در فصل چهارم آورده بعد از
زنده شدن مسیح و نمودن خود را بحواریان که گفت مثل آنکه اسلام بر شما را
و چون این سخن را گفت نفس خود بر ایشان دمید و گفت بپذیرید روح القدس را
هر گاه شما گناهان مردم را بیامرزید آمرزیده است برای او و هر که باقی بدارید باقی خواهد ماند

و لوقا در فصل آخر از انجیل خود آورده که مسیح در آخرین ملاقات خود با حواریان
گفت من میفرستم بسوی شما وعده کرده پدرم را پس شما بنشینید در شهر اورشلیم
تا آنکه پوشانیده شوید قوتی از بالا و نزد نصاری متفق علیه است که بعد از صعود مسیح
روز پنجاهم بر حواریان در خانهٔ صهیون مجتمع بودند که روح القدس بر ایشان حلول کرد و بعد از
خروش در و دیوار آمد آوازی عظیم شنیدند و زبانها از آتش دیدند که از هوا
منقسم شده بعد از آن هر یک خود را بهمه لغات عالم یافتند پس این نحو از
ارتباط را نسبت بروح القدس که یکی از اقانیم است اگر کسی امکان داشته باشد اگر بطریق اتحاد
در شخص است چنانکه در ارتباط اقنوم الابن با آن مولود از مریم میگویند چرا اهل
بالبیت حواریان نشدند اگر معنی دیگر در محلی دیگر دارد بیان کنند که چه معنی است
در این محل و در امثال آن متشابهات که درباره مسیح نقل میکنند روایت **فصل** در
ابطال اتحادی که درباره مسیح توهم کرده اند با آنچه در اناجیل موجود و مروی منقول
دلالت آنها بر عدم الهیت او اوضح و اقوی بل نص است در بعضی از دلالات
متشابهاتی که بنا بر شبهه ایشان شده از آنجمله متی در فصل بیست و یکم و
مرقس در فصل دوازدهم و لوقا در فصل هشتم آورده اند که در آن شب که یهود او را
گرفتند و طلب یهودا الیسوع خیانت و دلالت کرده تا او را گرفتند و در آن شب
دار بردند آنحضرت را جلب خود را بر زمین نهاده ... زمین نشست و در آن شب تا صبح مشغول

میشوید و خود از ایشان کناری گرفته بکار مشغول شد و مبالغه تمام در نماز داشت
القدر که ترشح نامه خون بر زمین میچکید و میگفت یا ابی ان کان یستطیع فیعبر
عنی هذا الکاس بل لیس کما اشاء انا لکن کما انت ، انت لیس می پرسم که قایل
لیس کما اشاء انا کیست اقنوم الابن است یا انسان مولود از مریم اقنوم الابن خود
نمی تواند بود زیرا که او را مشیتی غیر مشیت اقنوم الاب نیست والا دو اله خواهند بود و
نصاری قایل نیستند و انسان مولود از مریم نیز نمیتواند بود زیرا که هیچ طبیعتی بدون
تشخص مبدا اراده و مشیت و هیچ فعلی از افعال نیست و همه این احوال تابع
تشخص افتاده و مقرر نزد ایشان است که آن طبیعت انسانی بتشخص تشخص اقنوم
ثانی متشخص است و ورای آن تشخص تشخص دیگری ندارد پس اراده و
مشیت آن انسان همه بعینه باید که اراده و مشیت اقنوم ثانی باشد و مشیت
اقنوم ثانی خود عین مشیت اقنوم اول است و مسیح خود التماس میکرده که لیکن
متعلق است بگذرانیدن آن کاس و دیگری بگذرانیدن آن پس لابد دو اراده و دو مشیت
اتحاد باطل و بی‌معنی باشد و از انجیل متی در فصل هفتاد و نهم آورده که مسیح در اواخر
عهد با حواریین ذکر علامات و تقریبات قیامت میکرد و بعد از آن گفت فاما ذلک
الیوم وتلک الساعة لا یعرفها احد و لا ملائکة السموات الا الاب وحده زیرا که معلوم
لا یعرفه احد و نفی ان ابن بالجمله مشعر است بنفی آن علم از خود و بنفس نیز و با وجود

الاتحاد

اتحاد و الفراق در علم معقول نیست و در فصل چهل و چهارم مرقس از این مضمون عبارت
آورده که گفت فاما عن ذلک الیوم وتلک الساعة فلا یعرفها احد لا الملائکة الذین
فی السماء و لا الابن الا الاب وحده و ظاهر است که مراد از ابن بعد از ذکر
ملائکه و انتقال کلام و ترقی نمودن را از ادنی باعلی بی باید که اقنوم الابن باشد که
جنبه لاهوت است نه ابن البشر که جنبه ناسوت اوست اینه و قابل تاویل
دیگر در هیچ موضعی از مواضع متعدده اناجیل مسیح ع از جنبه ناسوت خود
بابن مطلق تعبیر نکرده تا اینموضع را ثانی آن توان شمرد بلکه هر جاکه مراد او جنبه
ناسوت است البته مقید است یا بلفظ انسان یا بلفظ البشر و هر جاکه مطلق واقع شده
مراد جنبه لاهوت است پس در این موضع که مطلق است واجب است نزد سخن فهم
که مراد جنبه لاهوت باشد البته نه غیر آن و از انجیل است آنکه مرقس در فصل بیست و دوم
و لوقا در فصل شصت و پنجم آورده اند که یکی از رؤسای یهود از مسیح ع سوال
کرد باین عبارت ایها المعلم الصالح ماذا اعمل لارث الحیوة الدائمة پس مسیح ع
در جواب او عتاب و اعتراض فرموده گفت موافق نقل مرقس باین عبارت لما ذا تدعونی
صالحا لا الا الله الواحد و موافق نقل لوقا باین عبارت لما ذا تدعونی صالحا لیس صالح الا
الله الواحد و تاویل باینکه مراد آنست که تو مرا کامل دانستی که مرا چنین خطاب بعنوان کرد
در صورتی جایز تواند بود که دلائل تثلیث و اتحاد الاب و الابن واحد و نظیر آن بر مدعای ایشان لوضوح

باشند از دلالت این منقول بر مغایرت ذره صاحبان طبع سلیم اگر بکس است
به اتحاد استعمال در شدت موافقت در اراده و مشیت مجازیست لجانب شایع
مع ذلک این تاویل در نقاب مرفض اگر گنجد در نقل لوقا نمی گنجد چنانکه بر او کسی مخفی
نیست و از الجمله صریحتر از همه انست که یوحنا در فصل هفدهم اورده که مسیح
از جلوسنامه حالی که در عهد اخر در حضور حواریین کرد با بیعت ساری گفت یا اباه قد
ذهب الساعة مجد ابنک لیمجدک ابنک کما اعطیته السلطان علی کل نفس لیعطی
کل من اعطیته حیوة الابد وهذه هی حیوة الابد ان یعرفوک انت الاله الحق وحدک و
این عبارت با صریح و صحیح دلالت بر بطلان قومی که نصاری کرده اند منکشفه و جواب توهم
متوهمی از ان است که گویند چون بعد از این عبارت بلا فصل مذکور است که
والذی ارسلته یسوع المسیح پس لفظ انه بود که حکم بالمعیت بر برود تا زیراکه
با ارواح لفظ وحدک بر اراده این توهم مسدود است البته بلکه مفاد عبارت سابقه
در لاحقه با هم انست که حیوة ابدی انست که بدانند که تویی در حق تنها
و انکه فرستاده تو اورا الیسوع مسیح است یعنی ایمان اورند با انکه او مسیح تو است
و در رنید عوی کاذب است **فصل** در ذکر بعضی از ادله نقلیه ایشان بر تثلیث از انکه
میگویند که وارد شده در توریه نزد حکایت افرینش ادم علیه السلام این قول
این عبارت لنفع الناس ما علی شبهنا و صورتنا یعنی باید که لب

سازیم

و بیافرینیم انسانی را بر شبه ما و صورت ما وجه دلالت انکه اسناد و اراده آفرینش
منبع دار افرینش که کار خاص الهیست به بیش از واحد زیرا که فرموده بیافرینیم و تعمیم
لب سازیم و همچنین شبه ما و صورت ما به بیش از یک صورت دلالت افرینش نمود و صانع
و نفی ان صریح است و تجسیم علیه ابنیاست و حمل ان بر تجدد اقانیم متوجهی که در تقریر
صورت عقیده ایشان گذشت محتمل است بنا بر ان حمل کرده حرف ان از
ظاهر خود به بیش از یکی نتوانیم جواب میگوییم لیکن فاش و شایع است که جمع
ان نمیتوان کرد خبر دادن شخص واحد از خود بصیغه جمع در خطاب کردن با شخص واحد
هم بصیغه جمع محض برای تعظیم متکلم یا مخاطب و همچنین که از زبان عالم الکار انکار
نکرده و نمیتوانند کرد پس چه قدر جهالت و نادانی و ضلالت و سرگردانی باشد
که کسی در اثبات صانع چنان مطلبی مایل شود بظاهر عبارتی که چنین
تاویل واضح بیش پا افتاده در دست باشد بدانکه عبدالله الفطاکی که از علمای ایشانست
در رساله اورده و کار لوس الطرابلسی در مجموعه خود از و نقل نموده بعینه استدلال را
پس عبدالله مذکور دفع اعتراض از خود کرده و گفته کسی گوید که منقول از تورات
در جهت خبر دادن واحد از خود بصیغه متعدد و همچنین در خطاب با واحد بصیغه متعدد
پس با وجود این احتمال چگونه استدلال بکلام منقول از توریه بر ان مدعی توان نمود زیرا که
ما میگوییم **اولا** انکه شیوع این اسلوب در لغت عربی تنها باشد لال ما عربی

ندارد و ثانیا آنکه معنی این اسلوب در لغت عربی بنا بر آنست که متکلم واحد دلالت بر
همه کلام واحد حقیقی نیستند بلکه هر یک را از جهت جسدی است و انفصال حواس
قوی دارد پس معنی این سخن آنست که اطلاق لفظ مشعر بعدد بر هر یک از اینها جایز است و آنچه
آنست ترجمه کلام عبد الله مذکور و پوشیده نیست که هیچ یک ازین دو جواب الطاکی
دافع آن ایراد نیست اما جواب اول از آنجهت که این اسلوب مخصوص لغت عربی چنانکه
او گمان کرده نیست چه بسیاری که تتبع و استقرا کرده ایم عربی و فارسی و ترکی و رومی
درین اسلوب متفقند و اما جواب ثانی الیس از آنجهت که غایت ظهور و کمال وضوح دارد
که بنای این روش سخن از مردم بزرگ و دیگر متکلم با مخاطب ابراز اعتقاد است
و نسبتی سوای قصد تعظیم و اجلال نمیدارد و نیز هیچ یکی از مردم فرومایه مجهولی در آید
و خبر دهد از خود بروشی که اکابر و اعالی از خود خبر میدهند مثلا بگوید که چنین کردیم و
چنین گفتیم و چنین خواهیم کرد پس البته شنوندگان او را از ادب دور دیده در خود
تنها از خواهند شمرد و همچنین اگر کسی مردی را از مردم فرومایه و سفلگان از خطاب
کرده گوید در اینجا بنشستند و سخن گویند بر آنند و دانایان عالم و اهل معرفت این
روش سخن گفتن او را از بلاغت خارج و لیس رتبه مخاطب عالی دانند بر نخواهند داشت
پس اگر سبب در شیوع این اسلوب تعدد و تکثر بعض اعضا و اجزا میبود حال آنکه
همه مردم در شیوع و تکثر در آن تعدد و تکثر شریک و یکسانند متکلم اول بزرگ ادب

دنائی بزرگ بلاغت موسوم است دیگر آنکه مسلم که این اسلوب در لغت عربی
که کور به این لغت نازل شده متعارف نبوده باشد چه مانع است از آنکه محمل کرده شود بر
تعدد وسایط از ملایکه یا مورین با نچه نقل ... از نفس آدم علیه السلام در نسخه باشد
و چنان ظاهر میشود که عبارت منقوله نزد ایشان عمده ترین ادله الفقه ایشان است
بر تثلیث زیرا که هم ازین جمع معلات این ترکیب شده و هم الطاکی مذکور و همچنین دو نفر
از علمای ایشان در حبشه با ده نفر از علمای یهود مناظره کردند در مجلس قسطنطین
پادشاه روم و اول ملکی است که بدین نصاری گرویده شده و نسبت قسطنطنیه
منسوب به اوست و هم عبارت منقوله کتاب ... چنانکه خبر داده ازین پالاریس
حلبی بطریق انطاکیه در مجموعه خود از ابن عجمی در ... کتاب ایشان الخ
نقل میکنند در توریه که ابراهیم ... شخص دید از ملایکه که او را در روضه او را
بشارت میدادند بظهور اسحق ... پس ابراهیم بسجده بکا آورد و انقطاع
یک سجده نظر بران بود که حقیقت صانع عالم جلت شانه واحد است و ظهور
عدد ... از فرشته نظر بر اقانیم ثلث است سبحان الله این جهالت را چه
میشود و از غیرت الله ... چرا تا این غایت مسلح نشده اند ... فهمند
که اگر بالفرض ... این مطلب دلیلی قطعی از خارج میبود ... این دلایل سابق
برین مذکور شد بر سبیل ... و احتمال از مناسبات و ... ان نمیکرده شود

اما آنکه این را بر چنان مطلبی کسی دلیل حساب کنند و انزاد این نحو و اهد کنند حضاشاد گا
که امدی از نوع البشر و بیره ضمیر موسوم و معلوم از بگذرگان راضی نوانده شد اما
نکته برای سه بودن مبشرین چرا البشری انکه مبشر الیهما که ابراهیم و ساره اند
یا مبشر که همراه آنحق است سکس انه چرا نتوانند نبود که دو دارایی از فرشتگان
ثالث را تابع و پیرو لبوده باشند و با تعظیم رئیس مرؤسین را التعظیم جداگانه لازم
نباشد پس نوبا برای برادر مومن که غنیمت شمارد طبع مستقیم را که از اعظم
نعمای الهی است و نفی اسکران نباید و در جمله متمسکات ایشان است
آنچه مذکور است در زمره دوم از کتاب مزامیر محصول ابتهالات بکلمه الرب
شدت السموات و بروح فیه کل قواتها یعنی بکلمه پروردگار محکمی و استواری
یافتند آسمانها و بروح دهان او همه قوتهای سموات و جه دلالت بکلمه لفظ رب
دلالت کرد بر صانع و اسناد شده محکمی آسمانها بکلمات و همه قوتهای
ان بروح دهان او پس نوع حیثیت آسمانها بهر یک از کلمه و روح و رب بوده باشد
و حمل بر ظاهر کرده و دو ذات است نتوان کرد پس محمول است بر تعدد اقانیم بر
وجهیکه سابقا مذکور شد الجواب استناد حق ذو فرشیش القضا و قدر و
حکمت و قدرت و ارادت الهی در کلام انبیا علیهم السلام مجاز نیست از ان است لیکن
از انست که حجاب نقل و رستهادت خستند باشند و لیس است و را نهمقام مجاز که در زبور

هجوم

بهجوم از دو زاویه واقع شده و قول ابتهالات السموات تذبع مجد الله و الفلک تخبر
بصنع یدیه یعنی آسمانها فاش میگویند بزرگواری رب و افلاک خبر میدهند از
صنعت دستان او زیرا که صنع را اضافه بدین مضاف کنی نسبت نمود و
ظاهر است که مراد از دستین بغیر قدرت و ارادت و در مثال اینها جری دیگر لفظ نشد پس
بمحض اضافه کلمه برب و اضافه روح بدهان رب امثال تکاثش دارد که قائل
بان شد لدل نماید برانکه طبیعت المسیح شخص الشخص ثبت تعالی شده لعما لعوان
حال آنکه اعتقاد علمای ایشان منقول از نزد فهم مستقیم دورتر از این نیست که کلی آسمانها و
همه قوتهای ایشان بامر الهی است و مقصود از کلمه بیان کلمه کن است که بر هم
را خواست که بگوید فرمود بشو پس شد و در روح لفظ دهان رب وارد شده مگر
از باب نقص در عبارت نیز زیرا که روح و دهان بیان کلمه است که صادر است از
متکلم با آنکه اگر این مستدل صحیح و این تکلم و دلیل لفته باشد بر وجود اقانیم از
رسته دلیل را که نفس بیان کلام مستدل بر چهار بودن اقانیم نماید برای آنکه داود
چنانکه اثبات کلمه و روح کرده برای رب اثبات قسم کرده پس اگر مراد از قسم حرب حی است
و نقض برای تمثیل است چرا کلمه و روح نیز چنان نباشند دیگر کلمه و روح نتواند بود
مگر عبارت از اقانیم چه مبالغت از آنکه فهم است ره نیابد بافنوی را بلیغ و دیگر آنکه
رسته دلیل را که لعبارت الفلک تخبر بصنع یدیه که از داود منقول شده بحکمین ناچیز

در زبور چهارم واقع است از گفته داود که بر سبیل حکایت کلام الهی باین عبارت حضرت
داود عبدی مسحته بدهن قدسی لان یدی تعضده وساعدی یقویه یشهد لاول ابنو بر
اقنومهای دیگر چه در اول نشان بین گرده و در ثانی اثبات میرساند نبود و همچنین اگر بے
را رسد که با انچه مذکور است در زبور چهارم باین عبارت یارب نور وجهک ارتسم
علینا نور وجهک یارب و در زبور دوم باین عبارت یارب نور وجهک لیکون
رسته دال نماید بر ثبوت اقنومی دیگر و از این قبیل است بسیار و شماره و از الجمله
میگویند که نقل کرده اند انجیلیان که چون حضرت مسیح علیه السلام برد که یحیی بن زکریا
علیهما السلام رسم معمودیه اورد و چاهر یان شده شد ناگاه اسمانها و دید روح الله را که
فرود امد مانند کبوتری بسوی او و بر او نشست و ناگاه اوازی از اسمان گوینده
هذا هو ابنی الحبیب الذی به سررت و معلوم میشود از اینجا تثلیث و طبیعه الهیه
الجواب ازین قصه چه مفهوم میشود بیش از تسمیه مسیح با بن و تسمیه باری تعالی باب
و اینکه در ان حال کبوتری در نظر ایشان امده که بسوی انحضرت نازل شده و بر او نشست
و بمعنی ارتباط و اتصال معنوی از جانب روح القدس بنفس مقدس انحضرت برو
بر ان صورت مصور شده اما تسمیه باری تعالی باب و مسیح با بن پس از انسته اطلاق بلفظ
بر باری تعالی هم علی الاطلاق و هم مضاف بغیر مسیح و اطلاق بلفظ ابن بر کثیری غیر
مسیح در مواقع متعدده مذکوره و اما تمثل ارتباط روح القدس با انحضرت در صورت نزول

کبوتر

کبوتر پس استفاده نمیشود از ان سوی ارتباط موجود روحانی غیر جسمانی با انحضرت مسیح و اما
انکه ان موجود روحانی الهی از اشخاص و اقانیم الهیه بود و هیچ نحو دلالتی از دلالات
از ان مفهوم و مستفاد نمیشود البته بل کسی که اولا بگزاف تثلیث را اعتقاد
ساخته باشند و نظر او باین قصه و نظایر ان بران منطبق مینماید و وسیله ترویج
او در ان میشود و لکن سخن در ان خبر است که مفید اعتقاد تثلیث باشد و این قصه
ربطی باین افاده ندارد و همچنین انچه بدان متمسک شده اند از قول مسیح ع در
چندین موضع از اناجیل باین عبارت اذهبوا و تلمذوا کل الامم و عمدوهم باسم
الاب والابن وروح القدس زیراکه ان نیز در معتقدین تثلیث انطباقی از ان
دارد نه انکه سازگی افاده ان اعتقاد و بوجهی از وجوه داشته باشد حال انکه ما سابقا
عدم مغایرت ذات الهی و عدم انفکاک و افتراق اقانیم از یکدیگر چنانکه عقیده ایشانست
ان بود که در عبارت مذکوره واو عاطفه میان اب و ابن و روح القدس که ظاهر ان
مفید تعدد ذوات است نبوده باشد چنانکه بر اذکیا مخفی نیست **فصل** در ابطال
ادله نقلیه ایشان بر الوهیت مسیح که نوشته شده که در ضمن مناقضات
متعدده مذکوره که بعون الله تعالی و حسن توفیقه در فصل سابقه ایراد یافت ابطال
بسیاری از ادله نقلیه ایشان بوقوع پیوست بجهت انکه اگر احدی از ایشان را
سعی توفیق نخبه خود از مالوفات تقلیدیه ساقط بد پس اگر قوه تمیز

و فا نفهم پس این تقلیبه که بر سستی آن و امتناع ان در اصل آیات شهادت میدهد باری
بملاحظه ان مناقضات و معارضات جاهای ان خواهد بود که در نظایر شش آیات
دیگر مغرور گشته در هر یک از ان اشاره تاویلی که مفتوح ببینند بر درجه خود مستقر نموده اند
شیئا و بعض تعدد و یگانگی ان با مالوف خود حکم میدهد و میسر استعمال ان ننماید مثلا
در انچه وارد شده در مزمور دوم از زبور داود که مدلول ابتغاء رب است قال لی
انت ابنی و انا الیوم ولدتک نظر کنند و جملی را که از اسلاف اوکرده اند و گفته اند
که متکلم باین کلام اقنوم الابن است که حکایت میکند مخاطبه مخصوصی را که اقنوم الاب
با او کرده و خبر از ولادت حقیقیه و ازلیه ان داده بعبارة الصادق ملاحظه کنند و
ببینند که چه قدر از صرف کلام از ظاهر خود نموده در ارتکاب تاویلی دور
غایب از فهم کرده اند کلامی که بر زبان داود میگذرد و نظایر ان در زبور متعدد و بیشتر
موجود است که داود حکایت مینماید کلامی را که حق سبحانه و تعالی او را خطاب بان
سرفراز ساخته چه مانع است که این هم از ان جمله باشد اگر لفظ ابنی و لفظ
ولدتک باعث شده [illegible] ان از ظاهر ان خود دانسته شده که اطلاق این دو لفظ در باره
غیر مسیح خصوصا لفظ ابن مره بعد مره و کره بعد کره در تورات وارد و ذکر لفظ
الیوم باعث شده چنانکه میگویند یوم که حقیقی [illegible] مراد ازلیت است این
نیز تاویلی است از روی تقلید [illegible] و اگر نه بعد از انکه [illegible] تسمیه باین اجتبا

اصطفا

اصطفاء الهی باشد او را او ظاهر است که این اجتبا و اصطفا بعد از استعداد تامی است
که حاصل شده باشد انحضرت را پس میشود که مراد بیوم همان زمان تهیو و تمامیت
استعداد و استحقاق او باشد خلافت الهی را چنانکه در زبور داود یا داود انا جعلناک
خلیفه فی الارض و ایضا انچه وارد شده در زبور صد و دهم که مدلول ابتغاء رب است
قال الرب لربی اجلس عن یمینی فی بهاء القدیسین من البطن قبل کوکب الصبح
ولدتک نظر کنند و چون در موضعی دیگر در زبور میگوید قال الرب لربی اجلس عن
یمینی حتی اضع اعداءک تحت موطئ قدمیک و لوقا در فصل بیستم و در فصل
[illegible] در فصل [illegible] و متی در فصل [illegible] اورده اند که مسیح با جمعی [illegible] گفت
چگونه میگویند که مسیح ابن داود است حال انکه داود در زبور
میگوید قال الرب لربی اجلس عن یمینی حتی اضع اعداءک تحت موطئ قدمیک
پس هرگاه داود او را رب خود نام کند چگونه پسر او خواهد بود بنابر مسلم
که مخاطب باین کلام هویت مسیح است [illegible] که اگر [illegible] حضرت
داود او را رب [illegible] است تامل نماید و در انجیل متی در فصل پنجاه و هشتم
اشاره نقل شده که حضرت مسیح [illegible] و ذکر مواخذه [illegible] چون [illegible] نموده
با مغارت اورده [illegible] ان [illegible] دکل [illegible] حتی
[illegible] الکه [illegible] قال یا رب طول [illegible] ملک و انا [illegible] کلک

دو دا انجیه هم متی در فصل هفتاد دوم آورده از نقل شاگرد دیگر که حضرت مسیح ع نیز بوده
با این عبارت جاء اوتیکه العبد فحاسبهم فجاء الذی اخذ الخمس وزنات فاعطی
خمس وزنات اخر قایلا یا رب خمسة وزنات اعطیتنی و هوذه خمسة وزنات اخر
ربحتها فقال له سیده نعم یا ایها الرجل العبد الصالح الامین این کلام از
انجیلها هذا را بیرون خوانده اند و خوانده است که لفظیکه در لغت عبری مستعمل بود و ترجم
بلفظ ارب ترجمه کرده سبیل او سبیل ربت بوده در استعمال عرب که در صورت اضافه
اختصاصی بحق تعالی جل شانه نداشته تسلیم بلکه اگر تامل نمایند در انجیل لوقا در فصل
پنجاه و نهم آورده که حضرت مسیح ع بر حواریین مثلی میزدند و فرمودند که از ظلم (?)
لو و بالداره بود و او را وکیلی پس او را گفتند که وکیل تو پراکنده میسازد
مال ترا پس طلب کرد او را و گفت چیست اینکه میشنوم درباره تو باز ده حساب
وکالت خود را زیرا که تو بعد از این وکیل من نخواهی بود پس وکیل با خود گفت
چه خواهم کرد در گاه سیدم وکالت را از من باز گیرد زراعتی خود نمیتوانم کرد
و از گدای خود شرم میدارم دانستم که چه باید کرد تا چون از وکالت
بیرون روم مردم مرا در خانهای خود جا دهند پس طلب کرد یکی از بدهکاران سید
خود را او گفت چه قدر است بر ذمه تو مال سیدم پس او گفت صد من از زیت (?)
پس گفت بستان نوشته خود را و زود بنشین و بنویس پنجاه من پس دیگری را گفت بر ذمه تو

چه

چه قدر است گفت صد کر گندم گفت بگیر نوشته خود را و هشتاد کر بنویس پس
بعد از آن این عبارت آورده فمدح الرب وکیل الظلم لانه بعقل صنع و خوانده است
لفظ عبری مترجم برب علی الاطلاق نیز بر غیر خالق جل و علا مستعمل میشده بیان
خوانده است که در خطاب حواریین و غیر ایشان آنحضرت را ساری در تعبیر حواریین از آنحضرت
بهمین لفظ مثل آنکه یا سید میشود و در انجیل از عبارت قال الرب و امثال اینها چگونه
حجتی برای ایشان میشود و ضرور نیست که محمول باشد بر معنی که ایشان توهم کرده اند
و اما سوال آنحضرت که مسیح ابن داود باشد و حال آنکه داود او را رب خود نام
کرده پس مراد از آن تحقیق تکذیب و الزام یهود است نه نفی نسبت خود از داود و چگونه چنین
تواند بود و حال آنکه لوقا در فصل دوم آورده که چون حمل آن حضرت مریم علیها السلام
ظاهر شد و او را انجیل در ولادت بشارت داد [illegible] در حیلهٔ اوصاف آن مولود چنین
گفت و یعطیه الرب الاله کرسی داود ابیه و در حمل عبارت من البطن تا آخر
بر آنکه مراد اشعار بولادت حقیقیه او از ابن است پس نیکو باز نگرد که تا
تسمیه اب و ابن خود آن بود که من الظهر فرماید چرا من البطن فرمود در این لفظ
که در مقصود حصر است نفرموده بعد از ملاحظه اینها ببینند که اگر دیگری گوید
که مراد الهی انسان است بر حضرت مسیح ع با آنکه ترا انجیل نطق اراده کامله است
بودن وسایط اسباب متعارفه از بطن تنها آفریده و قدرت کامله خود را اظهار کرده ام

نه مانند سایر اشخاص بنی آدم که این معنی را از ظهر و بطن بی آفریدیم اما اگر الهام این
دو معنی الف و باء فرق ما بین الرب الحق والعبد الحق خواهد بود و اگر سیاق تحقیق نقیضی
واز شرعه باز چون در عبارت ایشان عیسی بن مریم فی بهاء القدسین اینک تامل
فرماید خواهد دانست که اقنوم الاب در مقام اجلال و اعظام ابن حقیقی کالنفس ذات
و حقیقت او میدانند یعنی سزاوار و دور از علامت نجابت نمیدانند پس میفهماید که بهاء و عظمت او را
بهاء و عظمت قدسین که لبنت میخوانند بقطره بدریا و ذره به بیضات
حامل گردانند و از ینجا متفطن خواهند شد با آنکه دلالت عبارت مذکوره بر نقیض
آنچه ایشان در صدد اثبات اند اوضح و اصرح است و ایضا نظر کنند در آنچه
میگویند که در فصل شصت و ششم از نبوات شعیا نبی وارد شده مدلول
این عبارت او لیس انا الذی اولد الاخرین لهم الد انا و انا الذی میمت
القوة المولدة افاکون عاقرا و وجوه عقلیه داله بر امتناع تثلیث و ادای در ابطال تقضیب
و معارضاتی که از پیش تقریر یافت پیش نظر آورده پس تدبر نماید اعتقاد فاسد
مشهور منسوب بیهود را از بودن صانع جل وعلا فارغ و بیکار در آنچه حوادث
یومیه تر میکنند بر اصول عالم که در شش روز اول مخلوق شده و انکار ایشان
مضمون کل یوم هو فی شان را چنانکه فرموده قالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و آنگاه ملاحظه نماید که

حمل

حمل عبارت منقوله از نبوات شعیا نبی بر این اعتقاد فاسد ادل است
یا بر اثبات الف و ایضا نظر کنند در آنچه میگویند که در فصل نهم از نبوات شعیا
وارد شده مدلول این عبارت و قد ولد لنا ولد او رزقنا ابنا تکون ریاسته
علی منکبه یدعی اسمه لصاحب العجایب بالمشیر الاله الذی اب العالم ابن کرامة
کلام منسوب بموسی را وارد در تسبیح ثانی از سفر پنج عشر از مدلول این عبارات
ترکت الاله الذی ولدک و از لفظ ولد جز معنی خلق نفهمند و اما لفظ الاله را
بر تقدیری که مجرد خوانند بعید از تدبر کلام داود در مزامیر که در فصل ... گذشت
از مدلول این عبارت انه قام فی مجمع الالهة و فی وسط الالهة یقضی و در دعای خود
نسبتها رافع و هر دو را بایک تاویل یا دلیل شناسند حال آنکه مرتفع بودن لفظ
الاله بقابلیت ولد و رزق اختصاص به آنکه مدلول از آن بیوجه میفهماید مع ذلک
خوانده شدن آنحضرت بنام اله و اگرچه تغلیط و خطا باشد نیز از جمله خصوصیاتی
است که در میان علو مرتبت آنحضرت و دیگران تا ما مناسبتی چه در طهارت و
تقدس تا حدی بودن که جمعی توهم الوهیت کنند فضیلتی است در درجه
اعلی از کمال چنانکه بر زیرکان پوشیده نیست و تواند بود که همین معنی مراد باشد
از آنچه در کلام جبرئیل ع در حینی که بشارت میداد مریم ع را بولادت آنحضرت
مذکور است از مدلول این عبارت و ابن العلی یدعی و همچنین از آنچه میگویند که در فصل

هفتم از نبوات شعیا وارد شده از مدلول این عبارت اسمعوا یا آل داود ایعطیکم
السید ربی آیة من عنده وهی العذراء تحبل وتلد ابنا ویدعی اسمه عمانوئیل و نیز در فصل دوم
از انجیل متی عبارت ای العذراء را تا آخر نقل کرده و بعد از عمانوئیل گفته تفسیره الله
معنا باجمله یعنی افزونی را در این مقام که معیت الله تعالی با مردم مخفی که مصلات ان دانسته
که از آیات شمرده شود نمیتواند بود که معیت عامه باشد از معیت بحسب ذات و علم و قدرت
بلکه باید معنی باشند غیر معهود وان نخواهد بود مگر معیت باشخصی از اتحاد اقنوم الابن طبیعت
بشری در انسان مولود از مریم ع از درجه اعتبار ساقط است چه نفی معیت
عامه مستلزم معیت مخصوصیت مذکوره نیست در کیفیت عادت در حجت نیز بنیاد و
مراتب شده الاختلاف میدارد آیا نمی بینند که در صورتیکه میان محقق و مبطل مجادله
و مقاتله واقع شود و پس غلبه از جانب محق اتفاق افتد همه اهل انسان میگویند
در این مقام خدا با او بود و توفیق غلبه از الله یافته مراد ازین معیت آن معیت عامه
که محق و مبطل در ان شریکند نخواهد بود البته معنی دیگر خواهد بود و هیچ مانعی نیست از آنکه
از لفظ عمانوئیل نیز از ان مقوله معنی مراد باشد و اگر بان تسلی نشوند نظر نمایند بانرا
که در آخر انجیل متی وارد شده که مسیح بعد از زنده شدن بر حواریان ظاهر شد و از
جمله سخنان که با ایشان گفت مدلول این عبارت بود و ها انا معکم کل الایام
والی انقضاء الدهر و ببینند که این چگونه معنی است که مخصوص حواریین است

پس

این مسیح استنباط از عمانوئیل را بر معانی معنی حمل کنند و نیز قبل از انچه که فهمیده میشود از عبارت
حیثما اجتمع اثنان او ثلثة باسمی فانا اکون هناک فی وسطهم که متی در فصل هجدهم
از مسیح آورده حمل نماید و ایضا شبهه ازلیت مسیح را بانچه در فصل اول و ثانی
و ثالث از انجیل یوحنا وارد شده از شهادت حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام
بانعبارت هذا الذی قلت لکم انه یاتی من بعدی من هو قبلی لانه کان اقدم منی
و بانچه در فصل سیوم هم از انجیل وارد شده از مکالمه حضرت مسیح ع با یهود بمدلول
این عبارت ان ابراهیم اباکم اشتهی ان یری یومی فابصر و فرح فقال له الیهود
لم یات لک بعد خمسون سنة وقد رایت ابراهیم قال لهم یسوع الحق الحق
اقول لکم انی قبل ابراهیم در عات اضمحلال استمار زیرا که در تحقق اراده ازلیه بایجاد
هر یک از حوادث کلی در وقتی اگرچه قبلیتی و بعدیتی که در میان مرادات نیست
ولیکن در ورای این قبلیت و بعدیت قبلیت و بعدیت دیگر در تعلق اراده ازلی بشرف
ذهن است مراد و کیفیت اگر ثبت سبب لیطه کرت قرب و بعد از غایة الغایات مقصود
در واقع است و از عبارات منقوله ورای آن معنی مراد نیست و اما انچه در اول انجیل
یوحنا وارد شده بمدلول این عبارت و الکلمة صار لحما وحل فینا و رایینا مجده
وحید من الاب مملوا نعمة و حقا ایشان عمده نیز ازین دلیل نقل نداشته باشند
زیرا که ظاهر ان هم بر تثلیث موهوم منطبق نمی آید چه بگیرند که گفت الکلمة کان عند الله

ونغایرتی مفهوم شده دیگر گفت والله هو الکلمه و دلالت کرد بر عدم مغایرت میان
جمیع مشکینه میان انها بوصرت طبیعه و تعدد اقنوم و هم بالتجادی که توهم کرده اند و فی
بیتمایه الی که گفت الکلمه صار لحماً و حل فینا و صیرورة کلمه ازلیه لحم بوجهی که زعم
ایشان معقول نیست بالظرفی میشود که گویند لشخص او یعنی لشخص انسان مولود از مریم
شده لیس الا و باید ملاحظه نماید که اطلاق اسم شی بر اثر آن شی و خبر که مترتب بر آن شی
میشود نیست نزد اهل لسان کمال شیوع دارد چنانکه هرگاه خلق عجیبی دیده میشود
که نظیر آن متعاد و معهود نبوده نیست میگویند قدرت خداست یعنی قدرتیست باران را
میگویند رحمت الهی است ظالمی را که بر خلق مسلط شود و کارش روز بروز بالا گیرد و
همچنین قحط و وبای را که عام شود یا زلزله که سبب خسف و هلاک مردم شود این جمله را میگویند
غضب الهی است و مراد بغیر از آن نیست که اثر رحمت و اثر غضب ربوبی نسبت به
کسی و برده و نظایر این در کلام عرب علی الخصوص بسیار است و بعد از این تامل نماید در کلام
یوحنا که متصل است بعبارت اولی با مغایرت به کانت الحیوة والحیاة هی نور
الناس والنور فی الظلمه اضاء والظلمه لم تدرکه کان انسان مرسل من الله اسمه
یوحنا مراد یحیی بن زکریاست هذا جاء للشهاده لکی یشهد علی النور لیومن
الکل علی یده ولم یکن هو النور بل لیشهد علی النور کان النور الحقانی الذی
ینیر کل انسان اتیا الی العالم والعالم به صار والعالم لم یعرفه الی خاصته لم تقبله

و

والذین قبلوه اعطاهم سلطان ان یکونوا ابناء الله یعنی کسانی که یوحنا
ضمن بار از حضرت مسیح تعبیر نور کرده سبب آنکه در مواضع متعدده از انجیل آنحضرت
بیرا از خود تعبیر نور فرموده و همین نور را گفت بیان حیات که بکلمه کاین شده
لیس او الا از حضرت مسیح تعبیر بحیات کرده شد تا مناسب تسمیه آنحضرت بروح الله
و مناسب آنکه در فصل نهم از انجیل یوحنا وارد شده از قول مسیح کما ان
الاب له حیاة فی ذاته کذلک اعطی الابن ان یکون له حیاة فی ذاته لیس از ملاحظه
این معانی خواهد فهمید که تسمیه مسیح بکلمه تا نباید وجهی بغیر از این ندارد که اثر کلمه الله
است یعنی وجود آنحضرت از سایر افراد بنی آدم ممتاز است بخصوص تربیت
او بر مجرد امر الهی که در لسان انبیا علیهم السلام تعبیر از آن بکلمه کن شده و وسایط
متعارفه در ایجاد آن بروح القدس و جبرئیل نسبت نشده و سبب همین هوا [illegible] و مال
شرف القدس اضافه بالله تعالی شده مانند آنکه در کتب سابقه از هیکل بیت المقدس
تعبیر ببیتی شده و نظایر این اضافات بسیار است چنانکه سلطان را
ظل الله و مومنین را جند الله و حزب الله و شعب الله و انصار الله مینامند و
شهادات تمامی بر تمجید [illegible] بقول بولس رسول که نصاری قول تابع مسیح
از دانسته [illegible] و دین را تابع او شده و او را از عجایب عظیم و کتب او را
[illegible] میدانند با نیمه که کمال الزمان ارسل الله ابنه مولود من امراه

اینوقت خواهند فهمید که آنچه گفته که الکلمة صار لحما وحل فینا مراد اینست
که حقیقة امر الهی متجسد شده باشد بلکه همان چیزی همان نور که بکلمه کاین شده باعتبار آنکه
اثر کلمه است بکلمه مسمی شده او متجسد شد ~~بابده که~~ در عالم یعنی آن روح پاک
بامر الهی کاین شده نه بوساطت اسبابی که متعارف است متشکل شده بماده که در رحم
مطهر مریم صدیقه علیها السلام مستعد نفخ آن شده بود و اما آنکه گفت والله هو الکلمة
پس مراد از آن تعبیر اشعار بعینیت صفات جلاله عقیده اهل حق است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل** از جمله عقاید نصاری که مسلمین
برخلاف آن متفق اند یکی آنست که میگویند مسیح ع حقیقة مصلوب و مقتول شده و در
اناجیل ایشان اشارات و تصریحات برخلاف آن موجود است اولا آنکه مسیح ع
در مواضع متعدده مکرره که خبر از وقوع صلب و قتل داده هرگز مسیح ع از مصلوب
بضمیر متکلم تعبیر نکرده و همه جا ابن الانسان یا ابن البشر فرموده با آنکه در اسناد احوالی
که متعلق بخود ناسوت اوست [?] مرات تعبیر بضمیر متکلم نموده و زیرک هوشیار
میفهمد که در اینجا سری مندرج خواهد بود و هر جا که تصریح بصلب و قتل نیست تعبیر
بضمیر متکلم فرموده مثل آنکه در فصل بیست و نهم از انجیل یوحنا میگوید انا اذا ارتفعت
من الارض اجتذبت کل احد الی و در فصل بیست و سیم من انجیل خود برشی [?]
واقع شده که زیرک کار شناس صریح میفهمد که نفی وقوع صلب میخواهد بکنند زیرا که عبارات

واقع شده لهذا یحبنی الآب لانی اضع نفسی لکیما اخذها ایضا لیس احد یأخذها منی بل
انا اضعها بارادتی ولی سلطان ان اضعها ولی سلطان ان اخذها و
هذه الوصیة قبلتها من ابی و ثانیا آنچه در فصل سی و نهم بعد از عبارت انا اذا
ارتفعت من الارض مذکور است باین عبارت هذا قاله لیبین بای موت
عتید ان یموت فاجابه الجماعة نحن سمعنا من الناموس ان المسیح ابدا
یدوم الی الدهر فکیف تقول انت انه عتید ان یرتفع ابن الانسان من
هو هذا ابن الانسان فقال لهم یسوع زمانا قلیلا هو النور معکم فاسلکوا
ما دام لکم النور لئلا یدرککم الظلمة زیرا که حضرت مسیح علیه السلام دانست دعوی یهود را
که مسیح چون بماند دایم خواهد ماند و اگر نه بایستی که با منع [?] آن قول نماید یا باطل
برای آن جان فرماید هیچ یک از شما نکرده و در جواب یافته همان اجابکه در عبارت
انا اذا ارتفعت من الارض کار فرموده بود بکار برده و همچنین [?] بسهم [?] سماء الله است
جای آنکه [?] در [?] آن رفع ابن [?] شبه ایشان نظر نماید یا
ایشان [?] ایمان [?] وجه نموده باشند ثالثا آنکه یوحنا در فصل [?] و هم
آورده که در حالتی که مسیح را مصلوب کرده بودند ایستاده در پای دار مریم مادرش و خواهر مادرش
و مریم مجدلیه پس چون دید مسیح مادرش را و آن تلمیذی را که یسوع او را دوست میداشت
ایستاده پس گفت بمادرش ای زن این پسر تو و بآن تلمیذ گفت این مادر تو و در آن وقت [?]

نیست که این حکایت از وقوع نسبت مسیح ع بر دیگری چنانکه عقیده مسلمین است
عظیم یا وسیله هر وبران مرک موافق می آید در ابعال لوقا مرقس در آخر آورده که مسیح
صبح یکشنبه از قبر برخواسته و ظاهر شد اولا بر مریم مجدلیه بعد از آن مذکور است بعبارت
آورده و بعد مولا در آیا الاثنین منهم لیشبه آخر خاتمه بر خاطر بصیر و ناقد خبیر پوشیده
نخواهد بود که این حقیر با غایت در مناظره نصاری همه جا بنا بر مماشاة و تسلیم منقولات
ایشان نهاده دیگر از مسیح بار نام تحریف و تبدیل که در دست یهود و دیگر ایشان
نزد مسلمین به دلیل قطعی ثابت و محکوم نبرده اکنون وقت است که شواهد بر
بر خصوص این مطلب هم از اناجیل و هم از کتب علماء ایشان بگذارند بعون الله تبارک
تعالی علی الله که اناجیل نزد نصاری عبارت است از صورت احوال و اقوال و افعال
حضرت مسیح ع از ولادت تا صعود که چهار کس از حواریین و دو کس از اتباع ایشان
در مدت یک سال هر یکی در صقعی و ناحیتی یعنی علیحده نوشته اند بر تفصیل اول انجیل سال
بائیس سال از صعود یکی از حواریین که متی نام داشت در شهر فلسطین به زبان عبرانی
نوشته و بعد از دوازده سال از صعود مرقس نامی از مریدان بطرس رأس
الحواریین در انطاکیه بلغت افرنجی نوشته یا بطرس خود نوشته و بمرقس
منسوب ساخته علی اختلاف القولین و بعد از بیست سال یا بیست و دو سال از
صعود لوقا نامی طبیب از شاگردان بولس در اسکندریه برای یکی از اکابر روم که

تاوفیلا

تاوفیلا نام داشت بلغت یونانی نوشته و بعد از سی سال از صعود یوحنا که از
جمله حواریین بود در بلاد آسیا و افسس باز بلغت یونانی نوشته چون دیده
که انجیلیان دیگر سخن بسیاری را ترک کرده و نقل ننموده اند و لوقا مذکور از قرار
سخن میگوید چون بسیاری از روم بر آن شدند که بنویسند قصصی را که ما آن
عارفیم چنانکه رسانیده اند بما آنانی که از ابتدا خود معاین بوده اند و خدمتگاران
کلمه شده اند مرا هم بهتر چو که تتبع هر خبر را که ثابت باشد آنکه بنویسم بسوی تو ای حبیبا
الشرف تاوفیلا تا بدانی یقین سخنی را که بتو رسیده و از این سخن ظاهر میشود
که در آن روزگار بسیاری این تاریخ را نوشته اند و از آن جمله چهار باقی
مانده و دیگر که لوقا مذکور همه اخبار صحیح منسوب الشیعه و در تواریخ نصاری مذکور
است کتابهای دیگر موسوم باناجیل منسوب بغیر این جماعت که اخبار اکاذیب و کفر
رسیده اند چنانکه در کتاب تغیین بروجی که در سنین سبعة الاف و خمسمایه و ثمانین
بعالم تالیف شده و بنا بر قول سعید بن البطریق ملکی طبیب البطریق اسکندریه
در تاریخ نظم الجوهر که از عهد آفرینش آدم ع تا هجرت نبی المرسلین هشت هزار
و یکصد و چهارده سال است بعبارت مذکور در سنین چهار صد و هفتاد و شش هجری
بوده باشد که از زمان اوایل یونانیها که بلفظ او هشتاد و هفت هجری است
ششصد و چهارده سال است باجمله در باب تا عشران کتاب مذکور است با عبارات

بر آن تعلم فی معنی الصحف الخفیه ان اناسیوس الکبیر یقول ان الکتب
الذی یقال لها خفیه هی من تصانیف الاراطقه کی یضلوا بها الروم کانها
عتیقه قدیمه وهی هذه بعد از آن بعضی کتاب را بنام مرقوم ساخته پس گفته هذه
فی العهد العتیق و در اوش بعد جنبش زمان سابق بر ظهور مسیح آ بعد از آن گفته
واما فی العهد الجدید فهی هذه و دوازده کتاب تعداد کرده و نام برده اختصارا
یسدرس شرح یعقوب جلیان بطرس دوران الرسل تعلیمهم
رساله برنابا اعمال بولس جلیان بولس تعلیم کلیمنطس تعلیم اغناطیوس
تعلیم بولیکربس انجیل برنابا انجیل متیاس وایضا جلیان یوحنا الثنا
ولوقس مخصوص است فی جمله هذه الصحف الخفیه ولیوجد غیر ذلک ما یحکی فی
الخفیه لکتبها غیر مجیبها کتب عن اسم احد جلیان یوحنا الثنا ولوقس وتحدث ایضا
کانها لاندراوس ولتوما الرسل القدیسین ویذکر فی مصحف الذی نسخه
عن بدعه الاوزیانی وان الیها الیستند فی کافه الامور ویجد فی العهد
الجدید اشیاء اخر کثیره غیر مقبوله کما تجد فی العهد العتیق المقال بعض
انتهی و در موضع دیگر از همین باب میگوید القانون الثالث والستون
للسیبودس الرسل است و در اول سیبودس رسل که مجمع ششم است
از مقبول مجمع بگر که نصاری مدعی اند که بعضی قبل از اسلام و بعضی بعد از اسلام

واقع

واقع شده و علما و عظماء ملت مسیحی در آن مجمع بعد از اتفاق بر حقیقت آنکه مشاء
آن صحبت بوده قوانین و شرایع وضع کرده اند با جمله از آن همکو میگوید که
قانون شصت و سیم از قوانین که در مجمع ششم وضع کرده اند مدلول این عبارت
بوده الاقوال التی تضمنت شهادات الشهداء التی اختلقوها اعداء
الحق کذبا و بشاعة یمتهنون بها شهداء المسیح ولیضعوا سامعیها بان
لا یصدقوا اقوال الشکوا فیها و نقل لقصد تقدم بها نامران لا تشهر فی البیعه
بل تحرق بالنار ومن قبلها او اعتقد صحتها فنحن نحرمهم وماکاریوس بطریق
انطاکیه که در مجلس اول شرح بعض احوال او کرده شد در مجموعه خود
از کتب قدیمه نصاری نقل کرده با مضمون اعلم انه یوجد فی الکتب الرومیه بعض
کتب کرهت العلماء منهم یحذرون وینهون عن قرائتها واستماعها و تعده لقبها
مثل الانجیل الصبوه الموجوده فی اللغه العربیه وینسبونه الی رجل ساحر
مجوسی اسمه قرطانوس وایضا کتاب الاعلان الذی ظهر لبولس الرسول مع
الاعلان الذی ظهر لیوحنا الانجیلی و کتاب الدبر کانیس الذی ظهر لیوحنا
الانجیلی و چند کتاب دیگر ذکر نموده و اوغاستیوس نصرانی ملکی منبجی در کتاب
عنوان که تاریخ است کتاب مفیده و محکم در ذیل احوال قسطنطین قیصر ذکر کرده که علما
ان انگه قسطنطین فرمان داده که از ملک او که آن هم دیر با جهی از آن بلاد

متملک بود بر قریه گذشت هیلانه نام دختری را از نصاری بسند بده بحباله خود
در آورد بس قسطنطین از وی در وجود آمد و بر سایر بلاد روم استیلا یافت و حال
نصاری از او روز بروز در نمو و ازدیاد بس مخابرت گفته و کانوا فیما مضی
قد نالهم من الامم و ملوکهم شدة شدیده و کان الملوك الکفرة حرصین
علی فنائهم و هلاکهم و کانوا بنعمة الله و قدرته ینمون کثیرا و یزدادون و یحرصون
علی الایمان الذی اخذوه من لدن الرسل الاطهار و لم یکن بین اثنین منهم خلف
فی الایمان و لم یسکن ما کان هایجا علیهم الی ذلك الوقت و الزمان و
ما کان بهم من الاحزان و الابتلاء الی ان ملك قسطنطین الملك ابن هیلانة فلما
رای ابلیس اللعین عدو الله ان الکید قد وهن و حیلته قد بطلت القی
بین المؤمنین الشغب و النفاق و الانشقاق فتضادوا فیما علیهم و اختلفوا
فی الایمان خلافا شدیدا فصار عدد المخالفین کالرمل و کثرت المؤمنین جدا
و ساقضتهم و دعوا ایضا الی المخالفین و کانت قوة المخالفین بتقویة
الملوك لهم و نقص اهل الایمان حتی صاروا مثل حبة الحنطة فی مزرعة زوان
کبیر ام کوردة فی وسط شوك و لم یزل بینهم المعایب و الحقود الی ان
حرفت کتب الکنیسة المقدسة الالهیة و زید فیها و نقص منها و بطلت
تلك السنن التی قد حدوها عند الرب و حوارییه و حدث بعدها خبرها ثم انهم
نقضوا

تقسموا الی ملل کثیرة لو کتبت لطال فیهم الشرح و الله تعالی یعرف عن تعیین جملة
مذکوره فی کتاب الکلمة بس و بعد از دو و قرن در شرح مجمع کبیر یعنی اجتماع اول از اجتماعات
سبعه که نصاری انها را یکی از سبعه سنت خود میشمارند چنین گفته لما اجتمع اهل
المجتمع ما بینهم قسطنطین الملك الظفر و اکمل من کان من اهل الغش و المرایاة فی
الدین فابعدوه و من کان مستقیما و تعلمون انهم لم یخلطوا فی شی من الکتب المقدسة
و لا حرفوا شیئا منها و ادهم عندکم مسعد قرون و جبر شاکین فی شی من الکتب المقدسة
فلوا به الی مجلسکم فلیحتجوا علی معتقدهم و ادیانهم و ما فی ایدیکم و لا تمنعوا احدا من ذلك
حتی تثبت الحق بالاحتجاج و المناظرة فاما من تعلمون انهم قد بدلوا الکتب المقدسة
المذکورة و خالفوا الایة المستقیمة و السنن الصحیحة و زادوا فیها و نقصوا فقد
تقدم القول لا تدخلوا منهم احدا الی مجلسکم الی ان یرجع عما هو علیه و یتوب الی ابه
فبارکت الکتبار من اوسکت علی الملك فی الاب فعه و جزوه خبر ان اهل علمانیه ما بین
المستقیم و الایمان بالجمله این شهادت قدماء علمای ایشان است و ظاهر میشود
از این شهادت تعدد بین مرمی سلیمین بر آنکه معلوم است که رسناد و نقصان
و تحریف که طایفه از نصاری بطایفه دیگر از نصاری میدهند مبنی بر اشتمال کتب طایفه ثانیه
خوانده بود بر نقایض و اضداد و انچه از کتاب طایفه اولی سند ادعی شود و
بعضی حاصل است که در صورت طایفه ثانیه شرکت طایفه اولی را مبدل

وحروف تامي خواهند نمود ليكن اصل تحريف است تبديل يني الجملتين وانچه ... ميشود
در اين صورت نه هر يك از طوايف نصاري كه دعوي حقيت مسلمه خود كنند مسلمين را
هر سه با ايشان گفتن كه باتفاق ما و تو تحريف كتب از طبقه نصاري واقع شده
الكنون لست بر كه شواهد قاطعه ايات تمامي بر انكه اين تحريف و تبديل از طايفه ديگر واقع
شده نه از شما و اخبار علماء مورخين موافقين تو بانكه اين تحريف و تبديل از ايشان
شما واقع شده در مرتبه دعوي ثابت و مسلمه ميشود و ابنت انچه از كتب قدماء ايشان
بنظر اين قاصر رسيده و اگر كسي تتبع نمايد و تفتيش ديگر ايشان رجوع نمايد بر اينه بر
بسياري از امثال اينها مطلع خواهد گرديد و اما دلالت اناجيل مسلمه ايشان بر
تحريف و تبديل پس از چند وجه است اول انكه انجيليان مذكور اقاويل را كه مسيح
يا غير او نقل كرده اند نقل بالمعني كرده اند و مقيد بترجمه عبارات مسموعه بلفظ بلفظ
نبوده اند و در اين صورت چنانكه بر اذكيا مخفي نيست و اكنون منشأ نسبت بنظر تحريف
و تبديل بسيارست اما در اين صورت هر كس بفهميده خود نقل خواهد كرد و بسيار اتفاق افتد
كه از يك تركيب دو معني و بيشتر توان فهميد و بر هر يك از ان دو معني مي بيني كه قراين حالي
و مقالي يا در نفس ان تركيب يا در خارج از ان ثابت ميشود و در نظر هر يك از
مستمعين بنا بر اجمال ان تركيب بر معني جداگانه معين شود و هرگاه معلوم باشد كه
ناقلان نقل بالمعني ميكنند ديگر اعتماد بر نقل ايشان در صورتيكه خلاف يكديگر نقل

كنند

كنند خود ظاهر است كه نميتوان كرد و هرگاه در مرتبه كه موافق يكديگر نقل نمايند
غير وثوقي اعتماد و تعقل است كه بدين قطعي ثابت و يكديگر ... تا انكه انشا از
در فهم مقاصد غلطي و خطاي اصلا واقع نشده جمال انكه ... بر نقيض ان
ديگر تفريع نقل اين مراد و فهميده غير مراد او از اين انچه متي در فصل ... اورده كه مسيح
با جماعت يهود گفت بشنويد و بفهميد نيست انكه انچه بيرون مي آيد از دهان است كه كس
نجس ميكند انسان را و بعد از ان نقل كرده كه چون در خلوت شد بطرس سوال كرد و
گفت اين سخن را از براي ما تفسير كن پس مدلول اين عبارت اورده فاما
فالا حتي الان انتم لا تعقلون اما تعلمون ان كل شيء يدخل الى الفم الى البطن
ينزل و الى المزبله يخرج فاما الذي يخرج من الفم فمن القلب يصدر و هو الذي ينجس
الانسان لانه يخرج من القلب الفكر الشرير القتل الزنا الفسق السرقه شهادة
الزور التجديف هذا هو الذي ينجس الانسان و مرقس در فصل هفتم همين قصه را
ذكر كرده و مدلول اين عبارت اورده فلما دخل يسوع الى بيت من الجماعه ساله
تلاميذه عن المثل فقال لهم هكذا و انتم ايضا لا تفهمون اما تعلمون ان
كل ما كان خارجا يدخل الى فم الانسان لا يقدر ان ينجسه ... انچه بايد
در فصل ... اورده مدلول اين عبارت فلما جاء تلاميذه الى المعبر نسيوا
ان ياخذوا خبزا و ان يسوع قال لهم انظروا و تحذروا من خمير الفريسيين و الزنادقه

وقد تفکروا فی انفسهم قائلین انما لم ناخذ معنا خبزا فعلم یسوع فقال لهم لما
ذا تفکرون یا قلیلی الایمان انکم لیس معکم خبزا اما تفهمون ولا تذکرون الخمس خبزات
لخمسة الالف وکم قفة اخذتم والسبعة خبزات لاربعة الالف وکم سلة اخذتم
لما ذا لا تفهمون انی لم اقل لکم من اجل الخبز لکن تحذروا من خمیر الفریسیین والزنادقة
حینئذ فهموا انه لم یقل لهم ان یتحذروا من خمیر الخبز الا من تعلیم الفریسیین والزنادقة
و نیز مرقص در فصل هشتم و در اینجا ذکر کرده و ایضا مرقص در فصل نهم اورده
بمدلول انجیلات کان یعلم تلامیذه ان ابن الانسان یسلم فی ایدی الناس
ویقتلونه وفی الیوم الثالث یقوم وکانوا غیر فهمین بهذا الکلام وخافوا ان
یسالوه عن هذه الکلمة ولوقا در فصل نهم بمدلول انجیلات اورده قال
لتلامیذه ضعوا انتم هذا الکلام فی اذانکم لان ابن الانسان عتید لان یسلم فی
ایدی الناس فاما هم فلم یفهموا هذه الکلمة وکانت مخفیة عنهم وکانوا خافوا
ان یسالوه من هذه الکلمة و باز لوقا در فصل هیجدهم بامصارب اورده ثم
اخذ یسوع الاثنی عشر وقال لهم هوذا نحن صاعدون الی اورشلیم ویکمل جمیع المکتوب
علی ابن الانسان لانه یسلم الی الامم ویهزون به ویشتم ویتفلون فی وجهه ویجلدونه
ویقتلونه وفی الیوم الثالث یقوم وهم لم یفهموا من هذه الاشیاء لان هذه الکلمة
کانت مخفیة عنهم وهم لم یکونوا یعلمون ما قد قیل لهم وایضا یوحنا در فصل ششم

اورده

اورده مکالمه یهود را با انحضرت و جواب انحضرت ایشانرا بمدلول انجیلات
قالوا له ای ایة تریناحتی تفعل هذه الافعال اجاب یسوع وقال لهم اهدموا هذا
الهیکل وانا اقیمه فی ثلثة ایام قالوا له الیهود فی ستة واربعین سنة بنی هذا الهیکل
وانت تقیمه فی ثلثة ایام فاما هو فکان من هیکل جسده فلما قام من
الاموات ذکر تلامیذه انه لهذا قال فصدقوا الکلمة التی قالها یسوع ایضا
یوحنا در فصل ششم بعد از ذکر رفتن انحضرت با حواریین بجانب سمره و نشستن انحضرت
در خارج شهر بر سر چاهی و رفتن ایشان بشهر برای اوردن طعام و بعد از
اوردن طعام گفتن ایشان انحضرت را که چیزی بخورید بمدلول انجیلات اورده سالوه
تلامیذه یا معلم کل شیئا و انه قال لهم انا فی طعام اکل لم تعرفوه انتم فقال
تلامیذه فیما بینهم هل اتاه احد بشی لیاکل فقال لهم یسوع انا طعامی انا
ان اعمل مشیة من ارسلنی واتمم عمله وایضا یوحنا در فصل یازدهم بعد از نقل خود
بعد از ذکر انکه مسیح سوم بار که خود را لعاذر زنده شدن بحواریین بگوید و لعاذر را
خبرداد که بعد از شش روز از موت خواهد مرد اورده که بطرس در انوقت سوال نمود
از انحضرت که انکه کدام شخص دیگر را از حواریین که انجا حاضر بود بمدلول انجیلات
ذکر کرده قال بطرس لیسوع یارب فهذا ما یکون منه قال له یسوع ان کنت انا
ارید ان یدوم هذا الی ان اجی ماذا لک انت اتبعنی فخرجت هذه الکلمة

بین الاخوة ان ذلک التلمیذ لا یموت ولم یقل یسوع انه لا یموت بل قال ان کنت
انا ارید ان یثبت الی ان اجی فماذا الیک بالجمله از این فصول اناجیل اینست منقول شد
بوضوح پیوست که نزد ایشان تفهیم نکرده مراد مسیح ع در سخنان که بحواریین القا مینمود
و از ایشان واقع شده و غفلت میفرموده که مقصود آنحضرت را کما ینبغی ادراک مینموده باشند
در صورت اعتماد که شایع شده است بر نقل ایشان و اگر صدور این نقل متفق بوده باشد
نتوان کرد و نظایر منقولات ایشان بسیار است نتوان شد دیگر دلالت میکند بر نقل بالمعنی وقوع
این نوع از تحریف آنکه متی در فصل سیم آورده که چون مسیح ع بر دست یحیی بن زکریا
علیهما السلام رسم معمودیه بجا آورد همین که سر از آب بیرون کرد دید نفس یحیی روح الله را
که مانند کبوتری نازل شد و بر او نشست و ناگاه آوازی از آسمان به او آمد که گوینده
بعد از نزول این عبارت هذا هو ابنی الحبیب الذی به سررت و مرقس در فصل اول و لوقا در فصل سیم
بجای عبارت مذکوره این عبارت آورده اند انت ابنی الحبیب الذی بک سررت و معلوم است
که مختلف و مختلفه کلمات در تقدیر وقوع یکی از این دو صورت واقع شده خواهد بود
البته و دیگر آنکه متی در فصل سی و ششم آورده که در اثنای آنکه مسیح ع در مجلس متکلم بود ناگاه
مادرش و برادرانش از بیرون او را طلب کردند که سخنی با او بگویند پس کسی گفت که اینک مادر
و برادرانت بر در ایستاده طلب مینمایند پس در جواب گفت کیست مادر من و کیستند برادران من و دست
خود را بسوی شاگردان خود کرده گفت اینها اند مادر من و برادران من بعد از آن بر لوح اخبار

اوراکه

و ذکر کرده و ما من بالصیغ مشتبه ابی الذی فی السموات هو اخی و اختی و امی و مرقس در فصل سیم
همین قصه را بعینها نقل کرده و گفته که آنحضرت در جواب گفت هولاء امی و اخوتی و کل من
یعمل مشیة الله هو اخی و اختی و امی و مخفی نیست در آنکه بعضی ازین الفاظ دال بر تخصیص
در عبارت مسیح ع لفظ بوده از الفاظ الله بر ذات اقدس پروردگار عالم و تفسیر یکی یعنی قول
انه ابی الذی فی السموات دیگری باسم الله و معنی قاطع است بر آنکه ایشان مجوز
میدانسته اند که هر لفظ را بنظیر آن از لغتی که بآن ترجمه میکنند تعبیر و تفسیر نمایند
و از این قبیل بسیار است و همچنین تا تغییر لفظ اخی از اختی و امی و نقل متی تقدیم
آن بر لفظ امی یا تأخیر لفظ امی از هر دو در نقل مرقس دلیل است بر عدم رعایت
ترتیب الفاظ مسیح علیه السلام دیگر آنکه در صورت نقل بالمعنی اتفاق میافتد
که واقع میشود و در یک لغت لفظ مجمل که صلاحیت دو تفسیر و تبیین آن داشته باشد
و ناقل هرگاه ناقل بالمعنی باشد هر آینه آن لفظ را تفسیر یا ترجمه خواهد نمود بلفظی که
موضوع باشد بازاء معنی که خود چنین فهم کرده باشد از آن لفظ محتمل و لیکن باشد
که دیگری معنی دیگر فهم کند پس تفسیر یا ترجمه خواهد کرد بلفظی دیگر موضوع بازاء آن معنی
دیگر که خود فهمیده کرده و نوعی از تحریف لازم خواهد آمد و دلیل بر وقوع این نوع
از تحریف و تبدیل اما اولا آنکه متی در فصل سی و نهم آورده که چون برکت جبرئیل مسیح ع
شیاطین جن که بر اشخاص انسانی مسلط میبودند از ایشان بیرون میرفتند

رد سب یهود میگفتند که این شخص اخراج شیاطین نمیکند مگر بسبب بعلزبول که بادشاه
شیاطین دارد پس چون یسوع دانست فکرهای ایشان را گفت هر مملکتی که بر نفس خود
منقسم شود خراب میشود و هر شهری و هر خانه که منقسم شود بی افتراق کلمه دران
واقع شود پایدار نمیماند پس هرگاه میگفتید شما شیطان است که اخراج شیاطین
مینماید منقسم شد پس چگونه پایدار میماند و اگر من بعلزبول شیاطین اخراج میکنم
پس پسران شما بچه چیز اخراج مینمایند از همه ایشان حکم میکنند بر شما بعد ازان
مدلول این عبارت اداکرده دران گفت انا بروح الله اخرج الشیاطین فقد
اقترب منکم ملکوت الله و لوقا در فصل یازدهم بعد از نقل همین قصه
بعینها کلام اخیر مسیح را باین عبارت اورده دران گفت انا باصبع الله
اخرج الشیاطین فقد اقتربت منکم ملکوت الله وثانیا انکه متی در فصل
نود دوم اورده که بعد ازانکه یهود آمدند و مسیح را گرفته نزد رئیس کهنه
بردند گفت او را رئیس کهنه مدلول این عبارت استحلفک بالله الحی لما
قلت لنا ان کنت انت المسیح ابن الله قال له یسوع انت
قلت اقول لکم ان من الان ترون ابن الانسان جالسا من یمین القوه و
مرقس در فصل چهاردهم همین حال و همین قصه را بعینها نقل کرده و مدلول این عبارت
اورده سال له رئیس الکهنه و قال له انت المسیح ابن المبارک و ان یسوع

قال

قال انا هو و سترون ابن الانسان جالسا من یمین القوه یاتیا و ... که
ناقلان اناجیل نقل کرده اند هر یک مخصوص در سیوع خود در انوقت نیز ... بوده
که در و نبوده که انچه از مسیح شنیده باشند نه اراده الحضرت را فهم نکرده باشند ... بعین
اگر سخنی را به تفصیل نقل نمایند احتمال سهو فهم ... تمام است و دلیل یقینی یا نقلی بر تحجب الاطلاع
و اتفاق ایشان است و اگر چه یافت میشود در اناجیل سخنی چند درباره حواریین که
مفید سهو ... وابستگی ایشان است و لیکن چون هم از نقل ایشان بجا
برسد ... شما سمع ذلک معارض است با انچه هم در اناجیل یافت
میشود از سخنها یکه دلالت بر تعلم ان دارند اگر گویند احتمال فهم ... از مسیح قبل از
صعود الحضرت و ارتباط ایشان بروح القدس است و لیکن بعد از صعود الحضرت
فرستادن روح القدس با ایشان مسلم نیست بلکه نقل و کتاب اناجیل از ایشان
بعد از ارتباط و اتصال ایشان بروح القدس واقع شده و انچه نقل کرده اند ...
همه بتلقین روح القدس بوده و بعد ازین احتمال سهو و نسیان نیست گوییم
اما اولا انکه تسلیم تلقین روح القدس است بار فرع تسلیم خبر دادن ایشان است
از وعده فرستادن مسیح روح القدس را با ایشان و تسلیم صحت خبر دادن ایشان
این خبر ار فرع تسلیم تلقین روح القدس و این دور است و محال اما ثانیا انکه اگر
ارتباط و اتصال و تلقین روح القدس باعث حفظ و عصمت ایشان از سهو

دلشیان نمیشود باید که بعد از وقوع این اتصال و ارتباط هر تجلی در اخبار ایشان
نباشد و اگر باشد حفظ و عصمت میشود باید که اخبار ایشان مشتمل بر تناقض و
اختلاف اصلا نبوده باشد و لیکن مشتمل است اخبار انجیلها بر تناقض بسیار بالاگر
د ما بعونه تعالی تفصیل ان را در فصل علیحده ایراد مینمایم **فصل** در ذکر تفصیل تناقض
و تدافع انجیلها باید گردان چندین تناقض است **اول** انکه هر یک از متی و لوقا نسب
مسیح را بنا بر ظاهر حال به یوسف نجار منسوب ساخته و ابا یوسف مذکور را تا حضرت
داود و تا حضرت ابراهیم علیهما السلام مذکور ساخته اند و متی از حضرت ابراهیم
تا مسیح چهل و دو کس نام برده و گفته تاکید ذکر نموده که از ابراهیم تا چهارده تن و از
داود تا سبی بابل چهارده تن و از سبی بابل تا مسیح چهارده تن و لوقا نیز از
ابراهیم تا داود چهارده تن را اسم در نام و هم در عدد موافق ذکر کرده و لیکن از
داود تا مسیح بجای بیست و شش تن که متی نام برده چهل تن نام برده و نامهای
دیگر ذکر کرده و این تناقض و اختلاف در قوت چندین تناقض و اختلاف است
دوم انکه یوحنا در فصل دوم اورده که یهود نزد یحیی بن زکریا علیهما السلام فرستاده
سوال کردند که نزد ما کیستی انکه اشعیا سابقه وعده ظهورش ان داده اند
یعنی مسیح و هم اشعیا یعنی ان نبی تو از این سه کدام یکی و او گفت من هیچ یک
از ایشان نیستم و متی در فصل یازدهم و مرقس در فصل نهم و لوقا در فصل هفتم اورده اند

خلاصه

خلاصه این انکه حواریین از مسیح سوال میکردند که یهود در باب حجت میکنند و میگویند
چگونه تعلیم شما مسیح موعود باشد و حال انکه مقرر است که قبل از ظهور مسیح باید الیاس
ظاهر شود و الیاس هنوز ظاهر نشده مسیح در جواب گفت راست است که اولا الیاس که
الیاس ظاهر شود و بعد از ان مسیح لیکن الیاس امده و مردم او را نشناختند و او یوحنای معمدان
بود یعنی یحیی بن زکریا علیهما السلام و مجمل اول از این باب در ذکر تناقض و دو تناقض دیگر
که بعد از ان مذکور میشود گذشت **سیم** انکه متی در فصل دوازدهم اورده که جمعی از
علمای یهود طلب معجزه کردند از حضرت مسیح پس انحضرت فرمود که داده نمی شود بایشان
مگر ایت یونان نبی زیرا که همچنانکه یونان در شکم ماهی بود سه روز و سه شب همچنین خواهد بود
ابن انسان در دل زمین سه روز و سه شب و حال انکه بودن انحضرت در قبر موافق نقل
همه انجیلها تمام شب شنبه و تمام روز شنبه و تمام یا اکثر شب یکشنبه بوده و بس
از این بیش نبوده و این تناقض بسیار بین و ظاهر و قابل تاویلی نیست و انچه پاکار بولس
عیسوی در توجیه ان ذکر کرده از بودن ظلمتی که واقع شد در اثنای روز جمعه در حالتیکه
انحضرت بر دار بوده و حساب شبی و ظرفین ان ظلمت در حساب دو روز
در غایت سخافت و رکاکت است و مع ذلک حاسم مادۀ تناقض نیست چه بر
تقدیری که ان ظلمت و ظرفین انرا یک شب و دو روز اعتبار کنند انقدر فایده میدهد
که از ابتدای صلب تا زنده شدن و از قبر برامدن سه روز و سه شب باشد لیکن کجا

کلام مسیح است که سه روز و سه شب در قبر خواهد ماند پس زمان قرار او را در آن
حساب از درون بغایت دشوار است چهارم همه انجیلیان باتفاق نقل کرده اند که اول
کسی که از حدنه و اتباع حضرت مسیح در صباح یکشنبه بر سر قبر آنحضرت رفت و قبر را
گشاده دید مریم مجدلیه بود که او را مریم مجدلیه میگفتند یا تنها بنابر ظاهر نقل یوحنا یا با زنی دیگر
الیصابات مریم نام بنابر نقل متی یا با جمعی از زنان بنابر نقل دیگران پس زمان حضور او در آنجا
مرتبط بکلامی که طلوع کرده بود و اختلاف نوشته بمدلول اشعارات او که در ذیل آن صبح السبت و
جئن الی القبر اذ طلعت الشمس در انجیل مرقس و بکرامتی بمدلول اشعارات او که در وقتی
عشیة السبت صباح احد الاسبوع اتت مریم المجدلیة و مریم الاخری و لوقا بمدلول
اشعارات بیان نموده و فی احد السبوت باکرا جدا اتین الی القبر و یوحنا
نقاد بیضاوی اشعارات اورده و فی احد السبوت جاءت مریم المجدلیة باکرا والظلام باق الی
القبر و اگر در اختلاف که آنکه یک یا دو ساعت زمان بوده اند مضایقه نکنیم اما
در تعیین زمان حضور ایشان کلمات انجیلیان متناقض است البته دیگر که در تمام این
قصه از کلام هر یک از ایشان تامل کار فرماید یابد که چه قدر مشوش و مضطرب
هر یک ایشان نقل کرده اند پنجم انکه همه انجیلیان نقل کرده اند که حضرت مسیح
دوازده تن از اتباع خود اختیار فرموده است نزد انجیلیه انصار و حواریان نام نهاد
بفرستاد و داد بایشان قدرت بر اخراج شیاطین و لفظ شیاطین بالارواح

نجسه در کلام ایشان معرف بالف لام که مفید عموم است وارد شده مع ذلک لوقا
در فصل سیم و دویم لفظ را بعموم کرده بمدلول اشعارات او ره السلام مسلط نا
جمیع الشیاطین و مناقض ایت انجیل متی در فصل هفده و چهارم و در فصل نهم
آورده اند که شخصی در مجمع که حضرت مسیح آمده شکایت کرد که شیطانی
بر پسر من مسلط شده در او و اصحاب تو در شکنجه وارد داده اند و قادر تعلیمیده حضرت تو
بروم لیکن قادر نبودند بر اخراج او و نتوانستند پس حضرت مسیح فرمود تا آن پسر را
پیش آوردند و دور شدند آن روح خبیث را نهی طلب و با امر خروج است خسته
پس آن شیطان بیرون رفت و آن جوان در آن وقت خلاصی یافت بعد از آنکه
خلوت شد شاگردان سوال کردند که برای چه بود و آنکه ما نتوانستیم که آن
شیطان را بیرون کنیم پس آنحضرت فرمود نقد در بیت اخراج این جنس مگر بصوم
و صلوة ششم انکه متی در فصل بیست و یکم نقل کرده خلاصه آن اینکه حضرت مسیح
شبی در بیت عنیا که نام موضعی بود خارج شهر اورشلیم بسر برده و
صبح فردا در اثنای آنکه متوجه شهر بودند گرسنه شدند و درخت انجیری بر سر راه
منظور آنحضرت در آمد بسوی آن درخت رفت و ندید در آنجا چیزی بغیر از برگ پس بر آن
درخت لعن کردند و گفتند هرگز از تو میوه بهم نرسد پس خشک شد آن درخت
در همان ساعت پس شاگردان گفتند آنحضرت را سوی آن درخت نگرید که چگونه خشک شد

درست و این مناقض نیست با آنچه در فصل ... نوشتم آورده خلاصه نقل و قصص
آنکه نفرین در روز دیگر واقع شده و یافتن شاگردان آن درخت را خشک شده و خبر دادن
ایشان آنحضرت را بخشکی آن درخت در روز دیگر واقع شده زیرا که باین بیت
آورده و گفته که صبح که حضرت مسیح از بیت عنیا متوجه شهر اورشلیم شدند
پس گرسنه شده و در راه از دور درخت انجیری بنظر آنحضرت درآمد که در آن همین
برگ بود پس آنحضرت نزد او رفتند که میوه بچینند و نیافتند چیزی جز
برگ زیرا که موسم انجیر نبود پس نفرین کرد آن درخت را و گفت مبادا که
کسی خورد از تو میوه هرگز و شنیدند شاگردان این نفرین را و آمدند
بار با اورشلیم و حضرت مسیح داخل شدند بهیکل و شروع کردند در بیرون کردن
مردمی که خرید و فروخت میکردند در هیکل و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان
را سرنگون کرد و نگذاشت که کسی با چیزی فروختنی داخل هیکل شود پس موعظه کرد
و گفت ایشان را نه که مکتوب است با مضمون که خانه من خانه نماز خوانده میشود
برای همه خلق و شما او را مغاره دزدان کرده اید پس رؤسای یهود شنیدند
و در پی آن شدند که چگونه او را هلاک سازند زیرا که از او خوف داشتند
برای آنکه همه مردم حیران طور سخن او شده بودند و بعد از آنکه شام درآمد بیرون
رفت از شهر و در هنگام صبح برابر آن درخت انجیر گذشتند و سوی او نگاه کردند

دیدند

دیدند که خشک شده از بیخ پس بیاد آمد پطرس را و گفت یا سیدی ببین آن انجیری
انجیر خشک شده چونکه تو نفرین کرده بودی **فصل هفتم** خلاصه قصه دیگر که میان نقل
یوحنا و مرقس است و نقص همین حکایت زیرا که خلاصه انجیل متی میگوید است که حضرت مسیح با
حواریین از شهر بیت عنیا متوجه مدینه اورشلیم شدند و چون نزدیک مدینه رسیده
آمدند بموضعی نام آن بیت فاجی طرف طور زیتون آن هنگام فرستاد
دو کس از شاگردان را و فرمود در روبرو قریه که پیش روی شماست در آنجا دو
درازگوش بسته خواهید یافت ایشان بگشاید بیاورید و او را بسوی من آورید پس جمله
برفتند آوردند ایشان پس رخت در کتب آنحضرت را بر یکی از ایشان نهادند و مسیح بر آن
نشستند و جمعی جامههای خود فرش راه آنحضرت میکردند و جمعی دیگر شاخهای درختان
میبریدند و فرش میکردند و بعضی جلو پیش رفتند و عقب مانده میگفتند هوشعنا
ابن داود ای مبارک آمده باسم پروردگار پس چون با آن موضع داخل مدینه شد
شهر جنبش و لرزش درآمد میگفتند این کیست پس مردمی که همراه بودند
میگفتند این یسوع نبی است که از ناصره جلیل مبعوث شده پس آنحضرت داخل
هیکل شدند و اهل خرید و فروخت را منع کرده همه را بیرون کرد و تختهای صرافان
و کرسی کبوتر فروشان را درگردانید و در آخر میگویند که بعد از منع آنحضرت بیرون
شهر رفتند به بیت عنیا و شب آنجا گذرانیدند و فردا باز متوجه شهر شدند

دیگر رسیدن آنحضرت در درخت انجیر و نفرین کردن تا آخر آنچه نقل کردیم
آورده و ازین ظاهر میشود که منع اهل خرید و فروخت و سایر منکرات
از آنحضرت در روز اول دخول آنحضرت باورشلیم بوده و نفرین درخت
انجیر و خشکیدن آن در روز ثانی واقع شده و از نقل مرقس ظاهر میشود که
این نهی و منع در روز ثانی بوده و در روز اول که داخل هیکل شده همین نظر در او
هر چیز را که بود کرد و شام بیرون رفت به بیت عینیا و فردا باز باورشلیم
می آمد و امر درخت انجیر و قصه آن پیش آمد و درین روز چون داخل هیکل شد آن
منع و نهی وقوع یافت و شام این روز باز به بیت عینیا مراجعت کرد و فردا که روز سیم
باشد بر درخت انجیر گذشته او را خشک شده یافتند هشتم آنکه متی در فصل
نود و یکم آورده خلاصه آنکه در اول همان شب که بعد حضرت مسیح را گرفتند که فردا
سوی دار برند آنحضرت با حواریین گفت شما همه امشب در باره من ملزم میشوید
در این شب و بطرس گفت اگر همگنان او رنجیده در تو رنجش کنم هرگز گفت
او را یسوع آنچه حق است بگویم ترا امشب که در این شب پیش از آنکه خروس آواز دهد
انکار من خواهی کرد سه بار و لوقا در فصل هشتاد و یکم آورده که آنحضرت
فرمود یا بطرس میگویم که آواز نخواهد داد امروز خروس تا آنکه تو انکار نمای مرا
سه بار پس تناقضی میان نقل ایشان هست باعتبار آنکه متی میگوید که آنحضرت

فرمود درین شب و لوقا بجای درین شب امروز گفته مع ذلک نقل لوقا فی نفسه صحیح
نیست بجهت آنکه این مکالمه در شب واقع شده و مصداق آن هم در آن شب تحقق
یافته زیرا که هر دو بعد ازین نقل میکنند که بعد آنکه مسیح را گرفتند و بطرس از
عقب روان شد تا خانه رئیس کهنه که حضرت را در درون بردند و بطرس در بیرون
نزد جمعی که آتش افروخته بودند نشست پس کنیزی او را شناخت و گفت این مرد هم از
اتباع یسوع ناصری است و او انکار کرد و تا شناسائی آن کنیز او را دید و با آن جمع گفت باز
بطرس همانجا انکار کرد تا شناسائی آن کنیز و دیگران هم گفتند که این مرد از اتباع یسوع ناصری است
و باز بطرس همانجا بر سر انکار کرد و این هنگام خروس بانگ داد
و بطرس را گفته آنحضرت یاد آمد پس بیرون رفت و بتلخی گریست تمام شد نهم تناقض
در نفس همین قصه است میان نقل متی و لوقا و میان نقل مرقس چه ایشان چنانکه
مذکور شد چنین نقل کرده اند که آنحضرت فرموده باشد که پیش از آنکه خروس آواز دهد
انکار من خواهی کرد و بانگ خروس مقید بیکبار یا دو بار نبود و در فصل
چهل و چهارم آورده که آنحضرت فرمود به راستی که تو درین شب قبل از آنکه
آواز دهد خروس دو بار کافر خواهی شد سه بار بنا بر آنچه نقل کردن شان آن
مسیح را گرفتن بطرس از عقب ذکر کرده که در اثنای آنکه بطرس در بیرون بود
کنیزی از کنیزان رئیس کهنه آمد و دید او را که با آتش گرم میشود پس نگاه کرد

و گفت توهم بودی با یسوع ناصری او انکار کرد و بعد از آن از در بیرون رفت پس بانگ زد
خروس پس همان حاضران اندر او دیگر بار دیده با مردم که ایستاده بودند گفت این مرد از ایشانست
و او باز حاشا و انکار کرد و بعد از اندک وقتی مردمی که ایستاده بودند گفتند او را البته که
تو از ایشانی زیرا که سخن گفتن تو به ایشان میماند پس شروع کرد در لعن و قسم خوردن که نمی شناسم آن
انسان را که شما میگوئید پس همانجا بانگ زد خروس دوباره پس یاد آمد بطرس را آنکه گفت
تو بمن پیش از آنکه خروس دو بار آواز دهد انکار من خواهی نمود سه بار پس گریه آغاز کرد و گریستن گرفت
دهم آنکه متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و سیم آورده اند که چون مسیح را
صلیب کردند دو کس را هم از دزدان با او صلیب کردند یکی از راست و یکی از چپ و مردمی که از آنجا
میگذشتند ناسزاها میگفتند و همچنین رؤسای کهنه و شیوخ یهود و علمای ایشان آنحضرت را
سرزنشها میکردند و میگفتند بسیاری را خلاص بخشید و نمی تواند خود را خلاص بخشد و
همچنین آن دو دزد که با او مصلوب بودند آنحضرت را سرزنش میکردند و این مناقض است
با آنچه لوقا در فصل هشتاد و چهارم بعد از نقل صلیب کردن آنحضرت و صلیب کردن
دزدان با او و طعن و سرزنش مردم آنحضرت را آورده که یکی از آن دو بدکار که با او صلیب شده بودند
آنحضرت را ناسزا میگفت که اگر تو مسیحی پس خلاص ده خود را و ما را پس رفیق دیگر
او را منع کرد و گفت از خدا نمی ترسی زیرا که تو در این عقوبت بغیر حق نیستی و ما
بعدالت جزا داده شده ایم چنانکه سزاوار بودیم چنانکه کرده بودیم و اما این کس کاری بد

نکرده بعد از آن گفت یسوع را یاد آور مرا ای رب آنگاه که بیائی در ملک و سلطنت خود
پس گفت او را یسوع آنچه حق است میگویم ترا امروز که تو اندر خواهی بود با من در فردوس
یازدهم آنکه متی در فصل نود و ششم و مرقس در فصل پنجاه و دوم و لوقا در فصل هشتاد و چهارم
آورده اند که بعد از آنکه رای حکام و شیوخ بر صلیب کردن آنحضرت مسیح قرار یافت جماعت
لشکری روان شدند با او که او را صلیب کنند در اثنای آنکه میرفتند یکی از زوار القیروانیه
روستائی را یافتند که شمعان نام داشت پس او را به انگار گرفتند چوب صلیب را بر دوش او بار کردند
و آوردند آنحضرت را بجائی که جلجثه موسوم بود و او را صلیب کردند و این مناقض است
با آنچه یوحنا در فصل چهل و یکم بعد از نقل اتفاق آراء و ورود الولاة بر صلیب آنحضرت
و واگذاشتن بیلاطس و دادن آنحضرت را با ایشان به این قول انجیل عبارت آورده
واخذوا الیسوع وساقوه وهو حامل صلیبه الی مکان یسمی الجمجمة دوازدهم آنکه متی در فصل
پنجاه و سیوم و مرقس در فصل سی و ششم سخنی چند که مسیح بآن تعبیر نموده آورده اند از جمله
موافق نقل متی به این عبارت انجیل اقول لکم ان قوما من القیام ههنا لا یذوقون
الموت حتی یروا ابن الانسان آتیا فی ملکه و موافق نقل مرقس حتی یعاینوا الملکوت
الله تاتی بقوة بعد از آن مرده به قول انجیل عبارت آورده اند و بعد ستة ایام اخذ الیسوع
بطرس ویعقوب ویوحنا اخاه واصعدهم الی جبل و تا آخر آنچه ذکر کرده اند و مناقض
است آنچه لوقا در فصل سی و چهارم بعد از نقل عبارت حتی یعاینوا الملکوت الله بعدان

بدون عبارت تانی القوه گفته بود و کان مع هذا الکلام ثمانیه ایام اخذ یسوع بطرس و یعقوب
و یوحنا و صعد الی الجبل الخ سیزدهم تناقض و اختلاف شدیدی که در بیان انجیلهای اربعه است
در حکایت احوال برخواستن آنحضرت از قبر و ظاهر شدن بحواریین بعد از
زنده شدن اما متی پس خلاصه آنکه او وارد کرده در فصل بیست هشتم است که در شب صباح
یکشنبه مریم مجدلیه و مریم دیگر بر سر قبر آنحضرت آمدند و فرشته را دیدند و گفت
زنان را که نترسید دانستم که یسوع مصلوب را میجویید نیست اینجا تحقیق که
برخواست چنانکه خود میگفت بشتابید و دوستان او را خبر کنید که برخواست
و اینک پیش از شما میرود به جلیل آنجا میبینید او را پس برون رفتند از قبر
بشتاب و ناگاه یسوع با ایشان برخورد و گفت سلام باد و ایشان پیش آمدند
و در پایش افتادند و سجده اش کردند آن هنگام گفت زنان را نترسید و
بروید و بگویید برادرانم را بروند به جلیل آنجا می‌بینند مرا و بعد از این در فصل
صد و یکم آخر فصول انجیل خود میگوید و بعد از آنکه یازده شاگرد رفتند به جلیل
بان کوهی که یسوع ایشان را وعده کرده بود پس چون دیدند او را سجده کر
دند او را و بود از ایشان کسی که شک نمود پس پیش آمد یسوع و سخن گفت
با ایشان و گفت همگی داده شدم هر سلطانی در آسمان و زمین بروید
و شاگرد بگیرید همه مردم را و تعمید نمایید ایشان را باسم اب و ابن و روح القدس

و تعلیم کنید ایشان را که حفظ کنند جمیع آنچه من وصیت کردم شما را و اینک من
با شمایم همه ایام تا انقضای دهر و خلاصه آنچه مرقس در فصل شصت و چهارم آخرین فصول
انجیل خود آورده این است که صبح یکشنبه مریم مجدلیه و مریم ام یعقوب و صالومی آمدند
بسوی تربت هنگامی که آفتاب طلوع کرده بود و با خودی گفته اند که خواهد غلطانید
برای ما این سنگ را از روی قبر پس دیدند سنگ را که غلطیده است و چون داخل قبر
شدند دیدند جوانی را نشسته از جانب یمین پوشیده لباس سفید پس ترسیدند
داد و گفت ایشان را مترسید یسوع ناصری مصلوب را میجویید که برخواست
اینجا اما بروید و بگویید شاگردانش و بطرس را اینک پیش از شما میرود به جلیل آنجا می‌بینید
او را چنانکه خود گفته بود شما را و بعد از این میگوید برخواست صبح یکشنبه و ظاهر شد
اول بار بر مریم مجدلیه آنکه بیرون کرده بود از وی هفت شیطان را پس او رفت و مژده
داد آنها را که با او بودند نوحه میکردند و میگریستند پس چون شنیدند ایشان که او زنده
و نمایان شده مر آنها را باور نکردند و بعد از آن نمود در شکل دیگر دو کس از ایشان
بشبه دیگری در حال آنکه ایشان میرفتند بسوی قریه پس رفتند ایشان و خبر
این دو کس خبر دادند بقیه را و خبر ایشان را باور نداشتند آخر بار ظاهر شد مر
یازده کس در حالتیکه ایشان نشسته بودند و سرزنش کرد کمی ایمان و سخت دلی ایشان را
برای آنکه چرا باور نکردند بآنکه دیده بودند او را که او برخواسته است از میان اموات

دگفت مر ایشانرا بروید در آن شوید سوی عالم همه و دعوت کنید بانجیل در همه خلق هر که
ایمان آورد و اعتماد کرد خلاص شد و آنکه ایمان نیاورد در جزا خواهند یافت و این آیات بجهت
و لازم است گروندگان بنام من آنکه بیرون کنند شیاطین را و تکلم کنند بزبانهای تازه
و بردارند بدست خود مارها را اگر چیز کشنده ایشانرا و اگر بیاشامند زهر کشنده ضرر
نکند ایشانرا و گذارند دستهای خود را بر بیماران پس عافیت خواهند یافت
و آنحضرت بعد از آنکه این سخن گفت با ایشان بالا رفت سوی آسمان و نشست از یمین
خدای پس بیرون رفته ایشان دعوت میکردند در هر مکان و رب یاری ایشان
میکرد و درست می آورد سخن ایشانرا با آیاتی که واقع میشد از ایشان و خلاصه انجیل لوقا
بعد از نقل آنکه چون آنحضرت را دفن نمودند همراه بودند زنانی که تابع آنحضرت آمده بودند
از جلیل و دیده بودند قبر را و چگونه گذاشته شد جسد او و در فصل هشتاد و ششم
آخر فصول انجیل خود ذکر کرده است که صبح یکشنبه آمدند آن زنان بار دیگر پیش
نزد قبر پس دیدند سنگ را که غلطیده است از قبر پس داخل شدند و نیافتند جسد او را
و متحیر ماندند ناگاه دو مرد در برابر ایشان ایستادند با لباسهای که میدرخشید چون برق
و آن دو مرد گفتند چرا زنده را با مردگان میجوئید نیست اینجا بلکه برخواست
پس برگشته از قبر و این خبر دادند بیازده کس و همه دیگران و بودند آن زنان
مریم مجدلیه و یونا و مریم ام یعقوب و سایر هر که با ایشان بود و بار گفتند این را برای

رسل

رسل پس این سخن نمود پیش ایشان مثل هذیان و باور نکردند پس شمعون برخواست و دوید بسوی قبر
و نظر کرد و دید کفن آنحضرت را که تنها نهاده و برگشت متعجب شد از این و در آن روز بودند ناگاه
دو کس از ایشان میرفتند بقریه که دور بود از اورشلیم شصت میدان بود و اسمش عموص
نام و صحبت میداشتند با هم در ذکر آنچه واقع شده بود از قضیه مسیح میکردند پس مسیح با ایشان رفیق شد
و ایشان نشناختند او را و پرسید از نقل و آنچه میکردند و میگفتند با او مگر تو تنها بیگانه
از ماجرای مسیح بر سر او رفته و او را نیافته اند منتظر و کشتگان میدیده اند
که میگفته اند که او زنده است و بعضی از ما بسوی قبر رفته اند و موافق نقل زنان یافته اند و
اما او را ندیده اند و مسیح مر ایشان را از کتب انبیا و ذکر نمود آنچه که دال باشد بر وقوع این
امور میکرد و تا نزدیک رسیدند بقریه که در نظر داشتند و او چنان وانمود که بقریه دیگر
میخواهد که نزول کند و میگفتند ایشان همان قریه نزول کرد و با ایشان نان میخورد و در آن وقت
او را شناختند و همانزمان غایب شد از ایشان و در همان ساعت برخواسته باورشلیم عود
کردند پس یافتند یازده تن را و آنانرا که با ایشان میبودند یکجا که میگفتند براستی که
برخواسته است و ظاهر شده است برای شمعون و آن دو کس خبر دادند بآنچه در راه واقع
شده بود و چگونه شناختند او را وقت شکستن نان و در اثنای آنکه این سخن میگفتند
ایستاد یسوع در میان ایشان و گفت ایشانرا سلام بر شما من هستم مترسید پس حیران
شدند و در آخر میگوید که آنحضرت با ایشان گفت آنچه گفته بودم بشما وعده داده بودم

پس بنشینید شماها در شهر اورشلیم تا پوشانیده شوید بقوتی از بالا بعد از این پس
بیرون برد ایشان را تا به بیت عنیا و دست برداشته دعا کرد ایشان را و در آن اثنا جدا شد از ایشان
و بالا رفت به آسمان و خلاصه انجیل یوحنا در فصل حمل بیستم آورده است که صبح یکشنبه که
هنوز تاریک بود آمد مریم مجدلیه بسوی قبر پس ملاحظه نمود و دید سنگ را از قبر برداشته پس شتابید و آمد
بسوی شمعان صفا و آن شاگرد دیگر که یسوع دوست میداشت او را و گفت ایشان را
مخفی که برده‌اند رب را و نمیدانیم که کجا گذاشته‌اند پس بیرون رفت پطرس و همان شاگرد دیگر
و این شاگرد پیش افتاده اولا بسوی قبر آمد و کفن را دید نهاده و داخل قبر نشد شمعان
صفا از عقب رسیده و داخل قبر شد و کفن را نهاده دید و عمامه را جداگانه دیگر این
هنگام آن شاگرد دیگر داخل قبر شد و بعد از این میگوید مریم گریسته بیرون قبر خود بوده مریم
ایستاده نزد قبر و همچنان که میگریست پس دید دو فرشته را نشسته با جامه‌های سفید یکی نزد سر و دیگری
نزد پایها آنجا که جسد حضرت بود پس گفتند او را ای زن چرا میگریی گفت رب مرا
برداشته‌اند و نمیدانم کجا گذاشته‌اند و بعد از آن بعقب نگاه کرد پس دید یسوع را ایستاده
و ندانست که او یسوع است پس گفت او را یسوع ای زن چرا میگریی و کرا میجویی
پس گمان کرد که او باغبانست که قبر در آن باغ بود پس گفت ای سید من اگر تو
برداشته‌ای بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم بردارم پس گفت او را یسوع ای مریم پس ملتفت شد
و گفت ربونی یعنی ای معلم گفت او را یسوع نزدیک من میای که من هنوز صعود نکرده‌ام

بسوی

بسوی پدرم لیکن برو بسوی برادرانم و بگوی ایشان را که من بالا میروم بسوی پدرم
و پدر شما و الهی من و اله شما و در این هنگام آمد مریم مجدلیه و بشارت داد شاگردان را که
او دیده است رب را و با او این سخنان گفته است و در فصل حمل و بیستم میگوید چون شام روز
در آمد و درها بسته بودند آنجا که تلامید جمع بودند از خوف یهود آمد یسوع و ایستاد
در میان ایشان و گفت سلام بر شما را و چون این گفت نمود ایشان را دستها و پهلوی
پهلوی خود را پس شاد شدند شاگردان که او را دیدند و گفت یسوع ایشان را
سلام بر شما را بعد از این میگوید اما توما یکی از دوازده تن با ایشان حاضر نبود وقتی
که یسوع نزد ایشان آمد پس گفتند او را دیگران که ما دیدیم رب را او گفت اگر نبینم
در دست او جای میخها را و فرو نبرم در آن انگشتان خود را و داخل نکنم دست خود را
در پهلوی او باور نمیکنم و بعد از هشت روز بودند تلامید داخل خانه و توما بود با
ایشان پس آمد یسوع و درها بسته بودند و در میان ایستاد و گفت سلام بر شما را
پس گفت بتوما بیار دست خود را و بکن در پهلوی من بعد از این در فصل حمل و یکم
میگوید و پس از این ظاهر ساخت یسوع خود را برای شاگردان بر دریای طبریه و نقل
نقل کرده و شش کس از شاگردان نام برده که در این نوبت بر ایشان ظاهر شد شمعان
و توما و ناتانیل و پسران زبدی یعنی یوحنا صاحب انجیل و برادرش یعقوب
و دو کس دیگر و در آخر میگوید این سیم بار است که ظاهر ساخت یسوع خود را برای

شاگردان خود بوده تناقض و اختلاف درین مقام بسیار است اولا اینکه مرقس
بهمین مریم مجدلیه را میگوید که بر سر قبر آنحضرت رفت و متی او را با مریم دیگر میگوید و
لوقا و یوحنا جماعتی از زنان را ذکر کرده اند و اینکه در واقع جماعت زنان بوده باشند
و مرقس مریم و متی بدو ذکر دو از ایشان اکتفا کرده باشند مشکل است که باین تسلی
شد نیست ثانیا آنکه متی میگوید که یک فرشته را دیدند و مرقس میگوید جوانی را
دیدند که بر یمین نشسته و لوقا میگوید دو مرد را دیدند که بر سر ایشان ایستاده بودند
و یوحنا میگوید دو فرشته را دیدند یکی بالای سر قبر و دیگری پایین قبر نشسته
ثالثا آنکه متی و مرقس و یوحنا نقل دیدن زنان آنحضرت را کرده اند و لوقا
ذکر آن نکرده و وجه دلپذیری ندارد و مع ذلک هیچیک از این چهار انجیل نقل ظهور
آنحضرت بر سمعان که او را پطرس نیز مینامند نکرده اند و روایت لوقا
مشتمل است بر آن مع ذلک لوقا میگوید آن دو کس که با عمواس میرفتند و
مسیح با ایشان رفیق شده در اثنای نقل واقعه و اینکه زنان و مردی از ما رفته و قبر
را خالی یافته اند میگفتند که اما خود وی را ندیده اند پس چگونه دیگران
میگویند که زنان آنحضرت را دیده بودند و چگونه لوقا خودش میگوید که حواریین الخ
که مجتمع بودند آن دو کس که آنحضرت را دیده بودند دانسته بودند با هم
میگفتند بحقیقی که برخاسته و بر سمعان ظاهر شده رابعا اینکه متی میگوید که فرشته

بادل

بان زنان گفت بروید برادرانم را بگوئید که مسیح پیش از شما بجلیل
میرود آنجا خواهید دید او را و مسیح نیز بعد از آنکه خود را بایشان نمود همین سخن گفت
و نظم عبارت مقتضی آنست که در غیر آنجا نه بینند او را و ابتدا این میگوید بولس
ایمعابارت و ان الاحد عشر تلمیذ مضوا الی الجلیل الی الجبل الذی امرهم
یسوع فلما راوه سجدوا له و شکوا بعضهم از شهر اورشلیم تا یکبار از سیاق کلام
انجیل مفهوم میشود و همچنین از نقل لوقا که بعد از آن بر حواریین ظاهر شد بود و در آن
بر اورشلیم بطرس نام دو فرشته بیاید در کمال تعجب باشند و اگرچه مرقس و یوحنا نام
موضعی که اول مسیح در آنجا بر شاگردان ظاهر شد نبرده اند و لیکن یوحنا گفت
که شام همان روز یکشنبه بود که مسیح با وجود آنکه درها بسته بودند در میان شاگردان
ایستاد و معلوم است که از حوالی اورشلیم همان روز تا شب بجلیل
نمیتوانند رفت پس اجتماع شاگردان در شام همان روز ممکن نیست که
در شهر جلیل بوده باشد مع ذلک لوقا صریحا گفته که آن دو شخص از اورشلیم
بقریه عمواس که شصت تیر پرتاب بوده میرفتند و بعد از شناختن مسیح در
همان ساعت باورشلیم برگشتند و بآنهائی که یکجا مجتمع بودند آن
حکایت باز گفتند که مسیح در میان ایشان ظاهر شد خامسا آنکه نقل متی
و مرقس و لوقا همگی بر آنست که حواریین آنحضرت که اول دوازده تن بودند

و بعد از اخراج یهودا اسخریوطی از جملهٔ ایشان بسبب ارتداد و دلالت کردن یهود را بر گرفتن
تا او را گرفتند و او قتیل شد آنچه شد یازده تن باقی ماندند همگی در اول باری که آنحضرت
بر ایشان ظاهر شد حاضر بودند و توما حاضر نبود بار دیگر که در شام همان روز یکشنبه
که مسیح بر ایشان ظاهر شد توما از جملهٔ آن یازده تن حاضر نبود و دیگران
او را خبر دادند او باور نمیکرد و بعد از هشت روز بار دیگر بر ایشان حاضر شد
و در این دفعه توما حاضر بود والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و
صلی الله علی محمد و آله تمت

الحمد لله و المنة که این رساله نافعه در تاریخ یازدهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۹۶ هجری بعد
هجرة علیه الف التحیة حسب فرمان واجب الاذعان الشیخ المعتمد الاکمل العالم الاورع
جناب شیخ محمد باقر اصفهانی الکربلائی این بنده المملوّ من الخطاء و المتجی الراجی الی رحمة
ربه الغنی السید محمد حسین ابن السید طالب غفر الله له ذنوبه و لوالدیه و تجاوز عن سیئاتهما
و حصل مرادهما بجاه نبینا محمد و آله که موطن موی که قریه ایست از توابع
شهر جونپور در تحریر کتاب ... تحریر گردید
تا یادگار بماند ...
این رساله ...
...
تم